

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihṙān Musavvar. (۱۹)., Tihṙan Musavvar (19)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166695>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

تیماران محمود

جمعه ۱۱ خرداد ۱۳۵۸ - شماره ۱۹ - سال سی و هفت

امریکا در ایران غرق می شود؟



مرکز برپسندای آمریکا



— آقا . شها این صدای تیر برای چیست . آن شهای حکومت نظامی هم اینقدر تیراندازی نمی‌شد ؟

— آن شها اینقدر دشمن وجود نداشت . اوضاع اینچنین نبود .

— عجب . پس آن هزاران سرباز فرماندار نظامی که تا دندان مسلح بودند ؟ دوستان ما بودند !

— آقا . شما سانورچی هستید ، یا نه .

— نه خیر . چطور مگه ؟

— اگر سانورچی نیستید پس بنویسید وقتی می‌گویند «منافق . سانورچی منافق» یعنی آقای قطب‌زاده .

— خب بنویسیم چطور می‌شود ؟

— هیچی . فقط دل من خنک می‌شود .

— آقا آن عکس که نوشته بودید یکنفر معتقد است نفر وسط قطب‌زاده است ، یادتان هست ؟

— بله

— تابحال سه چهار نفر را من پیدا کرده‌ام که یا خودشان ادعا کرده‌اند ، یا دیگران که این عکس قطب‌زاده نیست و متعلق به فلانی است .

— بله ، ما هم تابحال چهارتن را به عنوان

صاحبان آن عکس پیدا کرده‌ایم ، البته روی کاغذ .

— با آقای قطب‌زاده میشوند ؟ تا !

— نخیر تصادفاً آقای قطب‌زاده در توضیحی موضوع را تکذیب کرده‌اند !

— آقا ، پس مساله استاندار فارس چه شد ؟

— مساله استاندار فارس چیست ؟

— آخر قرار بود آقای قشقائی بشود استاندار .

— بله . ما بی‌تقصیریم .

— پس لطفاً بنویسید اول چاه را بکنند و بعد منار را بدزدند . چون در شیراز اعلامیه‌ها مبنی بر استقبال از ایشان پخش شده است ...

— آقا ۱۵۰ میلیون ضربدر ۱۵ می‌شود چقدر ؟

— چه میدانم ، عزیزم مگر من کامپیوترم .

— نه خیر ، این رقم سودی است که آقای اکبر لاجوردی ، تنها لاجوردی که فرار نکرده ، بابت پارچه‌هایی که با استفاده از ارتباط با دربار و رژیم سابق وارد کشور کرده ، دارد می‌برد ؟

— عجب !

— این آنقدر عجیب نیست که بدانید آن رقم سرسام‌آور را باید به پول بیمه آتش‌سوزی انبار کارخانه‌اش که سال پیش گرفت ، اضافه

حبرهای کوتاه

□ در خبر است که خیامی مدیرعامل ایران - ناسیونال ، شریک شاه وارد شیراز هستی و بنیانگذار صنایع مونتاز در ایران که اینک فراری است ، در یک کشتی بزرگ تفریحی در جنوب فرانسه زندگی می‌کند ، این کشتی که هر جا به ساحل نزدیک می‌شود ، آثار خوشگذرانی از آن پیداست ، کشتی پرخرجی است ، به ویژه آن که دوخواهر هنرمند ! نیز در آن سکنی دارند - مهستی و هایده - و برای دل سوخته آقای خیامی و دوستان و میهمانان شان میخوانند و در یکی از اتاق‌های مجلل کشتی میخوانند !

□ درباره علی‌رضائی ثروتمند معروف و سلطان آهن که درباره ارتباط او با شرف و شاه و دزدیهایش داستانها می‌گویند ، شایع است که در اروپا بی‌پول شده ، چون فرزندانش ازدان پولهایی که نزد آنها بوده به‌سدر خودداری کرده‌اند . گفته میشود وساطت‌هایی صورت گرفته که بازگشت علی رضائی را به کشور بی‌خطر کند . از سوی دیگر محمود رضائی ، باخبر شدیم ، دستگیر شده ، از جمله اموالی که از او به دست آمده کلکیون

فرش علی‌رضایی بوده که در اختیار کمیته قرار گرفته است .

□ در خبر است که یکی از اعتراض‌های آیت‌الله خلخالی پیش از استعفا این بوده که تیمسار عزیزالله رحیمی فرمانده تازه دژبان مرکز بسیاری از افسران متهم به مقابله با مردم و کشتار انقلابیون را در محل دژبان مرکز نگهداری می‌کند و از دسترسی پاسداران انقلاب بدور نگهداشته است .

رحیمی همان کسی است که در اصل انتصابش به این سمت با سروصداهایی همراه بود چرا که وی دره اسفند ۱۳۴۱ با گروهی به طرفداری از شاه به‌خانه دکتر مصدق حمله برد و همه از جمله تیمسار ریاحی وزیر فعلی دفاع از این ماجرا باخبرند ، وی سپس در ماجرای ۲۸ مرداد به نفع کودتای امریکائی‌ها فعالیت داشت و به همین جهت درجه و مدال گرفت . به افتخارات او مرخص کردن گروهی از افسران و سربازان را بدون اجازه وزارت دفاع در دو هفته پیش باید ذکر کرد .

□ به‌عنوان نشانه‌ای از بی‌غرضی و نفوذناپذیری دادگاههای انقلابی ، نقل می‌کنند که تیمسار ریاحی وزیر دفاع که پرسرمویش اسماعیل ریاحی در زندان است ، وقتی مساله را با دادستان انقلاب

کنید . از آن آتش‌سوزی خوبها !

— آقا شما که روزنامه نگارید ، چرا نمی‌نویسید علت علاقه آقای داریوش فروهر به ارتش چیست ؟

— بله آقا ؟

— همین که عرض کردم . من يك افسر غیرطاعتی ارتشم ، اما روزی که قره‌نی آمد ، ستاد را تحویل بگیرد ، فروهر بود ، روزی که فرید آمد هم ، دفعتاً بعد هم ...

— ما روزنامه نگاریم ، نه فضول !

— آقا من کارمند بانک ملی هستم . می‌پرسم مگر دروغگویی گناه نیست ؟

— چرا .

— پس چطور بانک مرکزی چنین دروغ بزرگی گفته . شما خبری چاپ کرده بودید در باره بخشنامه «آقای الفجیهی از نخست‌وزیری» در رادیو و تلویزیون آنرا تکذیب کردند ، در حالی که این بخشنامه آن روی میز منست . میخواهید برایتان بفرستم .

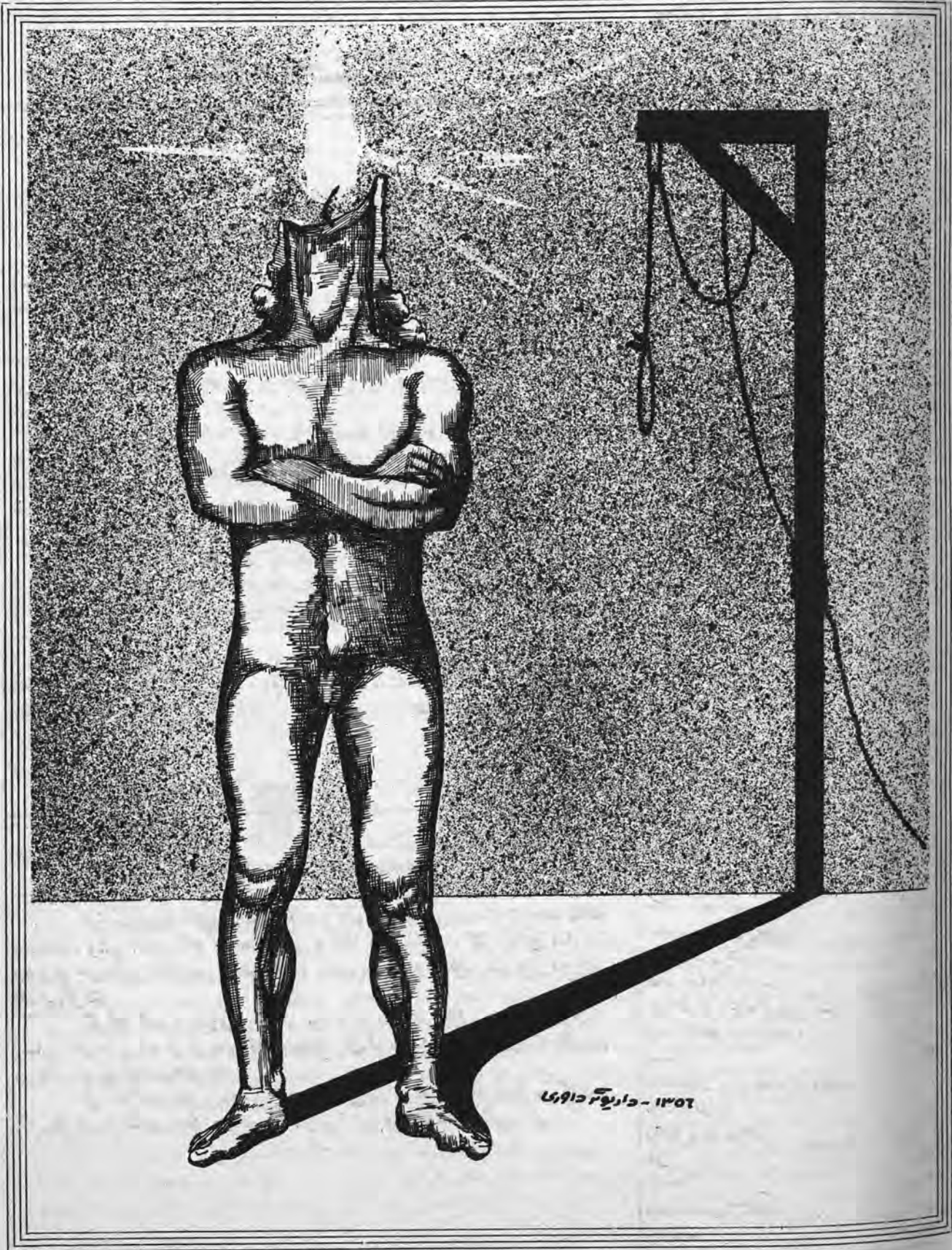
— متشکر . خودمان هم داریم ، ولی به مناسبت گرفتاریهای مملکت چاپ نکردیم .

در میان می‌گذارد ، پاسخ می‌شوند ، اگر اوبیکار باشد ، آزاد خواهد شد و اگر گناهکار باشد ، الزاماً کیفر می‌بیند . جالب اینست که در برابر این بی‌نظمی و استقامت وزیر دفاع نیز با احترام و تشکر از هر نوع توصیه‌ی صرف نظر می‌کند .

□ از جمله مضحک‌ترین دفاع‌ها ، دفاعیه رحیم‌علی‌خرم بود که آسمان و زمین تراسید تا از آنهمه پیشینه خوف‌انگیز خود را تبرئه کند و نتوانست . از جمله آن که در دادگاه گفت وی برادر بیژن جزنی (شهید کبیر) را که داماد اصفیا بوده است از مرگ نجات داده است .

غافل از اینکه اصفیا که اینک خود زندانی است دامادی به نام جزنی ندارد و بیژن نیز تنها پسر خانوادگی است و برادری ندارد !

از رحیم‌علی‌خرم نقل می‌کنند که سال پیش در بازگشت از سفری به قم ، به یکی از شریکانش رفت به حوالی تهران رسیده بودند ، گفته بود ، می‌توانم این شهر را بخرم و توضیح داده بود . آنقدر این مردم فهیم و عمی‌اند و آنقدر من حیثی پشرفت دارم که می‌توانم امیدوار باشم تهران را بخرم !



١٣٥٦ - ڪاريڪاتور ڪوٺي

ٻي ڪاريڪاتور

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا

هفته نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۶۱۶۴

نشانی: خیابان خردمند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن هیات تحریریه ۸۲۳۳۴۸

آگهی ها ۳۱۱۵۱۵

۳۱۳۸۲۸ - ۳۱۳۸۲۹

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی نژاد

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری

دبیر عکس کاوه گلستان

عکسها ال محمد صیاد

مدیر داخلی فتح الله والا

آگهی ها صاحی

شهرستانها خانلر حشمت

فهرست

تلفن خوانندگان

کاریکاتور

کلام نخست

زیر نرده بین

یادداشت‌های کوچه انقلاب

یک هفته ایران

آلبوم تظاهرات ضد امریکا

مقاله مسعود بهنود

مقاله احمد کی نژاد

نامه فرامرز خیبری

ادامه مصاحبه با شاملو

شهادتی که شکنجه‌گران را به زانو درآوردند

اینجا آزادی را می‌توان ...

سینما

دانشجویان ، پرچمداران مبارزه

سالت دومین ...

زنگها برای بوکاسا

شعر

نامه‌ها

مطبوعات پس از انقلاب

پراکنده‌ها

شماره پیش « تهران مصور » با آن که تمام مشکلات شتابزدگی و حضور در يك چاپخانه تازه را با خود داشت ، حروف آن ناهمگون و از هم پاشیده بود ، ولی به مرحمت خوانندگان « تهران مصور » که در جریان مسایل ما قرار داشتند ، مقبول افتاد .

این سومین هفته‌ایست که مقاله‌یی از احمد کی نژاد در تهران مصور چاپ می‌شود . او مهندس ساختمان است ، اما چندی است حرفه را به کناری نهاده و می‌نویسد . الحق مستدل و خوب و منطقی می‌نویسد ، نوشته‌هایش از توازن ریاضی بهره‌ور است ، که با موازین عقلی می‌خواند .

در این یکی دو هفته اخیر ، با مسایل و مشکلاتی که برای مطبوعات ما بوجود آمد ، همبستگی خوانندگان ، با ما و تصور می‌کنم خوانندگان تمام نشریاتی اینچنین با روزنامه‌ها و مجلات مطلوبشان بیشتر و بیشتر شده است ، این وضعیتی مطلوب است ، در ارتباطیم . از تشویق‌های شما گرم میشویم و خود را پایدارتر می‌یابیم و از همین ارتباط نیرو می‌گیریم .

روی جلد هفته پیش تهران مصور ، همچنانکه خوانندگان هنرشناس ما دریافته‌اند ، اقتباس از اثر يك هنرمند چکسلواک بود که در فستیوال بال - سال پیش - ارائه شد . از حجت شکیبا خواسته بودیم ، آن اندیشه را دوباره به تصویر بکشد ، که دیدید .

کم نبودند کسانی که آن روی جلد را بسیار شنیع می‌دانستند و مهوع اما خود جواب خود را می‌دادند ، وقتی می‌گفتند البته استبداد هم چیز فوق العاده شنیعی است !

هیات تحریریه

توضیح

گفت و شنودی با احمد شاملو

این سومین و آخرین قسمت گفت و شنودی طولانی است که با احمد شاملو داشته‌ام . وقتی آدمی با او به مصاحبه‌یی (مثلا) می‌نشیند ، کار زیادی ندارد ، چون او خوداروزنامه‌نویس برجسته‌ایست ، پس مثل بقیه مواقع ، در کنار دو چیز یاد می‌گرفتم .

گرچه گفت و شنودی طولانی بود ، اما در پایان آن نیز عقیده دارم که بسیار سخن‌ها می‌شد از او شنید که نشنیدیم . از او می‌شد سئوالها کرد که نکردیم می‌ماند ، برای فرصت‌های بعد .

آن خواننده تهران مصور ، به یادم می‌آید ، که با اشک شوق می‌گفت : آقا . ما غیر از شاملو دیگر چه کس را داریم ؟ ! و من ماندم که بگویم کی .

ب . م

يك سند از ساواك



خياي فوري

شماره ۳۱۲/۸۸۲۶

تاریخ ۵۷/۹/۱

پیوست دو مورد

مخت فیزی
سازمان اطلاعات اینت گند

به جناب آقای نخست وزیر

از ساواک

۲۰۰۰

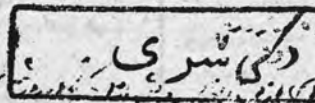
درباره برنامه ماههای محرم و صفر و تحجیب روحانیون

پیرو ۳۱۲/۸۷۳۸-۵۷/۸/۲۵

د روزهای ۲۷ و ۲۹/۸/۵۷ (۲۵۳۷ شاهنشاهی)، در جلسات متشکله در دفتر تیسار فرماندهی نیروی زمینی شاهنشاهی، پیرامون برنامه های ماههای محرم و صفر بررسیهای لازم بعمل آمده و در فقره صورتجلسه بشرح پیوست تهیه شده که عینا تقدیم میگردد.

مستدعی است در صورت تصویب مقرر فرمایند نسبت به صدور اعلامیه برابر ماده ۱ صورتجلسه مورخه ۵۷/۸/۲۹ اقدام و در مورد ماده ۵ همان صورتجلسه، همانطور که طی شماره ۳۱۲/۸۲۴۳-۵۷/۸/۲۳ با استحضار رسید، تعداد روحانیون در سراسر کشور زیاد بوده و تنها روحانیون سنی مذهب بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر هستند که با احتساب ماها ۵۰۰۰ ریال حد اقل بهر نفر حد و ۲۵ میلیون ریال باید بآنان پرداخت شود و در مورد روحانیون شیعه هم که بین آنان کسانی هستند که قبلا بین پانصد هزار تا یک میلیون ریال دریافت میکردند و مبلغ ۵۰ میلیون درخواستی بزرگتکافوی تامین نظر مذکور خواهد داشت. مستدعی است مقرر فرمایند سریعاً وجه مذکور را برای اقدام در اختیار این سازمان قرار دهند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - سپهبد مقدم



۵۲-۱۱۵
۱۲۴۵۸

است و این موضوع را هم مطالعه کرده آنرا بخواهید و بمن ارائه کنید ...
۲- چون در صورت جلسه اسمی از این موضوع برده نشده ... کمییونی در روز شنبه تشکیل و معلوم شود این پول چگونه به اشخاص مورد نظر داده میشود.
و در زیر آن اضافه شده: فرماندار - ساواک - اوقاف.
این نامه آخرین تمهیدات و دست و پا زدنهای رژیم شاه مخلوع را برای ماندن نشان میدهد.

۵۰ میلیون درخواستی (اینجا تیسار مقدم با دست اضافه کرده است: ماهانه) به زحمت تکافوی تامین نظر مذکور را خواهد داشت. مستدعی است مقرر فرمائید سریعاً وجه مذکور را برای اقدام در اختیار این سازمان قرار دهند.
رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - سپهبد مقدم
در زیر نامه ظاهراً از هاری با دست اضافه کرده است: جناب وزیر مشاور در امور اجرائی -
۱- در صورت جلسه کمییونی که در باره محرم و صفر در دفتر تیسار ارتشبد اویسی شده

امام خمینی، هفتهی پیش دستور دادند که رسیدگی به خلفها و جرائم و احیاناً برداشتن عامه روحانیون و هر مجازات دیگری در باره آنان باید با نظر مراجع و علمای بزرگ محل باشد.

و به این ترتیب بار دیگر اهمیت عدالت و قضا را یادآور شدند، بخصوص که در مقدمه این دستور عمل آمده است که «آدمها در هر لباس و از هر طبقه در برابر قانون و عدالت یکسانند». از سوی دیگر کسی کتمان نمی کند که در رژیم سابق بسیاری از روحانیون بودند که با روحانی نماها - خمینی همواره حساب این گروه را از روحانیون مبارز جدا کرده اند، همچنانکه ملت ایران نیز همای اهل عامه را به يك چشم نمی نگرد. برای خوب شناختن این گروه باید به نوشتهی امام در باره «آخوندبازی» در کتاب «نامه ای از امام موسوی - کاشف الغطاء» رجوع کرد.

در مدارکی که از ساواک به دست آمده است چند مدرک نیز ارتباط مالی گروهی از این طبقه را با رژیم ثابت می کند. از جمله مدرک ذیل.

نامه ییست که در تاریخ ۱۳۵۷/۹/۱ (اول آذر ماه - اوج انقلاب) از سوی رئیس سازمان اطلاعات و امنیت وقت (سپهبد مقدم) خطاب به نخست وزیر در آن زمان از هاری بود، نوشته است: در روزهای ۲۸، ۲۹ و ۳۰/۸/۵۷ (۲۵۳۷ شاهنشاهی!) در جلسات متشکله در دفتر تیسار فرماندهی نیروی زمینی شاهنشاهی، پیرامون برنامه های ماههای محرم و صفر بررسی های لازم بعمل آمده و دو فقره صورتجلسه به شرح پیوست تهیه شده که عینا تقدیم می گردد:

مستدعی است در صورت تصویب مقرر فرمائید نسبت به صدور اعلامیه برابر ماده ۱ صورتجلسه مورخه ۵۷/۸/۲۹ اقدام و در مورد ماده ۵ همان صورتجلسه، همانطور که طی شماره ۳۱۲/۸۲۴۳-۵۷/۸/۲۳ به استحضار رسید، تعداد روحانیون در سراسر کشور زیاد بوده و تنها روحانیون سنی مذهب بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر هستند که با احتساب ماها ۵۰۰۰ ریال حد اقل بهر نفر حدود ۲۵ میلیون ریال باید بآنان پرداخت شود، در مورد روحانیون شیعه هم که بین آنان کسانی هستند که قبلا بین ۵۰۰ هزار تا يك میلیون ریال دریافت میکردند و مبلغ



یادداشت‌های کوچه انقلاب

در تمام این هفته‌ها، لحظه‌ی در ماندن و مقاومت کردن، به تردید نشدیم. آن زمان که تهدیدها جدی و جدی‌تر می‌شد، یا وقتی خط و نشان‌ها پررنگ می‌گشت. هیچگاه، هیچکدامان. چرا که در برابر این‌ها، گروه‌ها گروه کسانی بودند که با محبت بی‌دریغ خود، صدای آدمی را ندایی می‌شدند و «این جهان کوه است و فعل ما صدا».

اما در همین هفته، تمام تردیدهای عالم برای ساعتی در وجود نشست. حتی خیال‌رفتن و از مهلکه گریختن. و آن لحظه‌ی بود که تنفری را با تمام عمقش در نگاه می‌دیدیم که روی پوست صورت‌م مثل سوزنی فرو رفت. سوزاند. از آن نگاه‌ها که در برابرش تنها می‌توانی سرخم کنی، نگاهت را از مسیرش بگریزانی.

هرگز دیگری را به این که چرا چون من نمی‌اندیشد، سرزنش نکرده‌ام. حتی در دلم. هرگز با آنها که توده‌ها را مجموعه‌ی از تعصب و کوردلی می‌دانند، همراه نشده‌ام. هرگز نتوانستم از کنار یک نظر، هرچقدر هم با تعصب و تشدید، آسان بگذرم.

اما در نگاه آن مرد تنفری موج می‌زد، که کلمات به بندش نمی‌گفتند؛ تمام دردهای جهان را با نگاهش برایم آرزو می‌کرد، تمام کینه‌های عالم در چهره‌اش بود، لبخندی زدم تا شاید پلی زده باشم. امکان نداد، صورتش را برگرداند...

پشت فرمان آن پیکان تمیز جگری رنگ نشسته بود. صدای ضبط‌صوتش خیلی بلند بود، عروسکی در جلو شیشه اتومبیل تکان می‌خورد که مهربانتر از خودش بود، گرچه روح نداشت. دوتا کوسن دست‌دوز پشت شیشه عقب اتومبیلش بود. چه تودوزی خوش‌نقش تمیزی داشت با آن ریشه‌های دورش...

دلم خواست که هر طور شده او را بشنوم. دلم خواست تنفرش را بیرون بریزد. دلم خواست پیاده شود، گرمی‌انم را بگیرد تا بپانه‌ی دستم بدهد که از او بیرسم: چرا؟

اما سخت‌تر از این بود، وقتی چراغ قرمز شد گمازی داد و با شتاب و عصبانیت ماشین را از جایش کند، بعد انعکاس تنفر را از آینه‌جلو رویش، وقتی آنرا میزان می‌کرد و در آن مرا می‌باید، حس کردم، تا دور شد.

سست شده بودم. تنفر را اینچنین ملموس هرگز حس نکرده بودم... مگر او در عید فطر و عاشورا همراه من نبود. چرا اینقدر نامهربان شده است. آنروزها چقدر مهربان بودیم. ساعتی باخودم می‌گفتم: برای چه باید ماند و این تنفرها را باعث آمد؟ سست شده بودم... تا ساعتی بعد که باز در هیاهوی هر روزه گم شدم.

□ شرح سؤال و جوابها در دادگاه‌های انقلاب، برای همه‌جالب است. تصور میکنم همه می‌خوانند، همه می‌خوانند تا بدانند آدم‌هایی که در دورانی بر جان و مال مردمی حکم می‌رانند، خدا را بنده نبودند. و ما به یاد داریم که چگونه جهان را تا ابد بر مدار خود می‌پنداشتند. چه می‌گویند. آنها وقتی نادم و پشیمان در محضر عدل اسلامی نشسته‌اند و تظاهر به تقوا و مسلمانی می‌کنند، وقتی همه‌ی حواس خود را متمرکز کرده‌اند تا در سابقه خود دنبال نکات مثبتی بگردند که بکارشان آید و تبرکشان کند. وقتی از آنهمه جبروت خبری نیست، آدمیزاد به تفکر می‌افتد. آرزو می‌کند کاش همه

قدرتمندان و به قدرت رسیدگان باتعمق و به دیده عزت به تماشا بنشینند ، و یا بخوانند که چگونه آدمی به زبونی دچار می شود ، قدرتمندترین و بزرگترین آمدها به التماس می افتند و ...

آری ، شرح دادگاههای انقلاب دیدنی است و خوانندی و عبرت گرفتگی . اما ، چند روز پیش ناگهان حقیقتی دیگر از خلال گفته های آخرین گروه شکنجه گران و کارگزاران ساواک که اعدام شدند ، به چشم خورد : همه متهمان برای فرار از مجازات ادعا می کنند که وظیفه شان به دام انداختن چپ بوده است . میگویند ، « آنها (یعنی مبارزان) چون نامسلمان بوده اند ، به مبارزه و قلع و قمع شان مشغول بودیم » و ادعا می کنند ، نماز خوان و مسلمانند . و بدینسان دو نکته را به اثبات می رسانند . نخست این تصور را که کشتن و شکنجه و آزار چپها مجاز است (لابد مستحب !) . دوم و مهمتر این که آنها نیز در زندان خوانده اند و شنیده اند و دریافته اند که این حکومت با چپها سر بی مهری دارد و به مبارزه با آنها مشغول است . پس دریافته اند که از این موضوع می توان وسیله ای برای دفاع از جنایات و وحشی گریها ساخت .

این را چه کسانی دردل آنها و دردل همه انداخته اند که این حکومت آنقدر ضد چپ و علیه تمایلات سوسیالیستی است که می توان از داشتن سابقه « چپ کشی » خود به عنوان سپر و دلایل مخفقه در دادگاه استفاده کرد ؟ حال آن که شعار ملت ایران در روزهای انقلاب بود . « نه چپ ، نه راست ، اسلامی » و بعداً « نه شرقی ، نه غربی ، جمهوری اسلامی » . پس ایرانیان پس از سالها که توسط غرب راست - استثمار و استعمار شدند . طبیعی است که علیه آنان باشد - اگر نه ، دست کم همراه آنها نباشد - حال آن که در این روزها ، عکس این جلوه می کند !

□ روزنامه فروش خیابان بهار دردل می کرد که به آقای معترض که می گفته چرا تهران مصور آورده ای و می فروشی ؟ گفته است چرا . که نفروشم ؟ پاسخ شنیده : آخر امام فروده اند نخريد ! روزنامه



فروش ما جواب داده : کی و کجا امام چنین دستوری داده اند . رادیو تلویزیون گفته ، آنها دروغ و تحریف . شما اگر اعتقاد دارید به آنچه انجام می دهید ، پس با کی نداشته باشید ، بگیرید و بخوانید ، مگر به استدلال و منطق خود اطمینان ندارید ؟ تازه ، اگر دلتان نخواست . نخرید و نخوانید . جلو دیگران را چرا می گیرید ؟

□ نیمه های شب . خروسخوان که نزدیک شدن پداه را نوید می دهد . اذان در محله می پیچد ، صدای الله اکبر است . و در آن هوای خوش صبحگاهی که سلوت ، سنلیسی هوست . خنکی دلچسبی بر پوست اثر می ندارد . بوی ، تنها یاس نه در محله هنوز زنده است ، در فضا پیچیده . اما ... بوی گاه نلی نیست ، صدای پرندۀ نیست . ولی تقدس است که تازگی انرا احساس می کنی . لذتی هست ، لذتی در مسلمانان که خدا بزرگ است را معنی می دهد . لذت صبحهای خیلی زود برخاستن وضو ساختن و در سلوت تفکر برانگیز « دو نانه بر در ناهان یکانه نهادن » . محله پر شده است از « خدا بزرگ است » از دورها صدای دیگری هم طنین انداز است : « خدا بزرگ است » در انعکاس اینهاست که حیات معنی خود را می یابد . در انعکاس اینهاست که در این برهوت که تیرهای زهر و کینه ، و کاه افترا - از هر سو رهاست . در این ناکجا آباد که شناخت « صالح » از « طالح » چندان ساده نیست . هر کسی با خود دادگاهی را حمل می کند که قاضی و دادستان و پاسبان و زندانبان و جوخه آتش آن خوداوست . در این زمهریر ... آری تنها به اتکای او می توان روز را آغاز

کرد . به امید او می توان زنده بود . و گویی این صدا در آن صبح زود از آنرو طنین افکن است تا تویی پناه و بی پشتوانه نباشی و نپنداری که در جنگل زندگی رها شده ای . روز با او آغاز می شود .

□ آن روز که « شاه رفت » تیسر بزرگ روزنامه ها شد . و پرندۀ بی آتشین بال او را بر دل خود جا داد و برد تا آوارگی و سرگشتگی رالصیب او کند . در « آیندگان » نوشتیم :

« اینک او رفته است ، ما مانده ایم و ایران .

ما مانده و ما . با سرزمینی ویران و سوخته .

خودکامه رفت ، خودکامگی را نیز با او برانیم .

خودکامه را راندن کاری بزرگ نیست . خودکامه آدمی است و به یک گلوله بند است . آنچه مهم است خودکامگی است که باید بیرونش کرد .

اینک آن سفک رفته است . به جای او ، اندیشه مان را بنشانیم . تفکرمان را بنشانیم . به جای خودکامه ، اندیشه هایمان را بنشانیم ، ورنه خودکامه رفت ، خودکامگی نمی رود ، تا خودکامه تازه بی بیاید .

و اینک ۵ ماه گذشته است ، مثل برق گذشت . گویی همین دیروز بود که همه گرفتار خبرهای مدام از او بودند : هر روز عده ای به حضورش می رسیدند ، اونطقی می کرد ، نطقش پر از آثار جنون خود بزرگ بینی بود . پر از حمله ظاهری به شرق و غرب ، گرچه پیدا بود که خود نوکر غرب است ، بیش از هر نطقش ، ناطقی به مدح و ثنائی او برمی خاست . هر کس با دیگری در بزرگ کردن او مسابقه می گذاشت . از شیر مرغ تا جان آدمیزاد ، چنین می نمودند که همه چیز در اختیار اوست . دستگاه ساواکش بی رحم و خونریز بود و خودش در صدد اعلامیه های مدام استاد . تا یکی حرف حق می زد ، می گفت من ایران را آبادان کرده ام و می کنم ، ایران در عهد من بهشت شد و ... آری چه زود می گذرد ، گویی دیروز بود که باید مقصودمان را به هزار اشاره و کنایه می گفتیم .

هفته خبر، هیجان و دلهره

تظاهرات ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی گروههای مختلف اجتماعی ، از راست گرفته تا چپ ، پیام امام خمینی به مهندس بازرگان نخست‌وزیر ، سوء قصد به هاشمی رفسنجانی ، تشکیل کنگره وکلای دادگستری ، تصفیه عناصر ناصالح از جامعه روحانیت و تجدید حیات گروه فدائیان اسلام از مهمترین خبرهای هفته بود .



بدهند . سندیکی نویندگان نیز همچنان ماجرا را تعقیب می‌کنند . در این حال گفته می‌شود که تیراژ کیهان در شهرستانها و در تهران به نحو فاحشی پائین آمده است . و مردم روزنامه‌خوان از خریدن آن ، خودداری می‌کنند . می‌گویند تیراژ کیهان از ۵۰ هزار به ۴۰۰ هزار تنزل کرده است .

اکنون همه مطبوعات و روزنامه‌نویسان نگران وضع کیهانند . در واقع کیهان برای سر نوشت آنها نقش تعیین کننده پیدا کرده است . اگر کیهان شکست بخورد و آنها که اکنون فاق آمده‌اند ، همچنان هم‌کاره بمانند ، به یقین باید روزنامه‌نویسان بوضع روزنامه‌نویسی سوره طاغوت تن دهند و همه چیز را از دم تیغ سانور بگذرانند . این وضعیتی است که دیگر برای بیشتر روزنامه‌نگاران ایرانی ممکن نیست .

کنگره و کلای دادگستری

خبر مهم دیگر تشکیل نخستین کنگره وکلای دادگستری در ارتباط با قانون اساسی بود . این کنگره به منظور طرح قضایی و پیش‌بینی ضوابط

سهاله کیهان تا زمانی که این خبر نوشته می‌شود - دوشنبه - همچنان لاینحل مانده است . دوستان تحریری کیهان در اعتراض به اقدام انجمن اسلامی کیهان و مدیریت موسسه که بیست‌تن از بهترین دوستان کیهانی را بی‌دلیل اخراج کرده‌است ، همچنان در اعتصابند . اخراجیان را به تحریریه راه نمی‌دهند ولی دیگران به تحریریه می‌روند و در آنجا می‌نشینند اما کار نمی‌کنند . در این فاصله اعتصابیان به هر اقدام مسالمت‌جویانه‌ای دست زده‌اند تا ماجرا فیصله یابد ، اما موفق نشده‌اند .

انجمن اسلامی کیهان ظاهراً در این زمینه هیچ انتظاری از خود نشان نمی‌دهد و مدیریت موسسه که از آغاز تصور نمی‌کرد کار کیهان بدینجا بکشد و همه اعضای تحریری در اعتراض به مداخله انجمن اسلامی در کار تحریریه روزنامه دست از کار بکشند ، می‌خواهد به نحوی به اصطلاح سر ماجرا را هم بیاورد ، اما این کار ممکن نشده است .

بیشتر اعضای تحریریه تصمیم دارند بر سر این ماجرا تا به آخر ایستادگی کنند ، حتی اگر به این قیمت تمام شود که کار خود را از دست

خلخالی رهبر فدائیان اسلام

این آخرین باریست که شیخ صادق خلخالی درجانی عمومی حضور پیدا کرد . وی زمانی که گفته شد دیگر رئیس دادگاههای انقلاب نیست . آیت‌الله طالقانی اعلام داشت مدتهاست از این سمت کنار نهاده شده و وزیر خارجه اعلام کرد «سستی ندارد» و ... درمجامع عمومی ظاهر نشده ، در دادگاههای قزوین و نوشهر حاضر بوده ، آنها هم در پنهان . در هر دو این دادگاهها چندتن را به اعدام محکوم کرده است و سرانجام نیز اعلام شد فدائیان اسلام ، او را به رهبری خود برگزیده‌اند . در اعلامیه فدائیان اسلام بر «انتقام‌گیری هر چه زودتر از عوامل توطئه و ترور» تاکید شده است . عکس بالا شیخ صادق خلخالی را در دانشگاه تهران در میان کاردارسفارت کره شمالی و یک فلسطینی و یک خارجی دیگر نشان می‌دهد .



سه گروهند ، ۷۶ نفر آنها که اموالشان مصادره شده است

شده است. معدومان : منصور روحانی ، علامه وحیدی کرمانشاهی ، غلامرضا نیکبایی ، سپهبد حجت کاشانی ، سپهبد ناصر مقدم ، عبدالله ریاضی ، عباسعلی خلعتبری ، سپهبد محمد تقی مجیدی ، سرتیپ حسینعلی بیات ، سرلشکر حسن پاکروان ، منوچهر آزمون ، سپهبد امیر حسین ربیعی ، سپهبد خواجه نوری ، امیر عباس هویدا ، کلیه اموال شخصی این عده :

هرمز ، دیبا تاج ، ایرج ، رجا ، آرام ، لینا ، عبدالله سینا ، والری ، حبیب ، سینا ، کریم و باهره ثابت ، باهره خمسی ، فائزه رمزی ، فاطمه پهلوی (و فرزندانش : کیوان ، داریوش ، کامبیز ، رامین) احمد رضا پهلوی (فرزندانش : شاهرخ ، شهلا ، شاهین ، شهباز) عصمت پهلوی ، توران پهلوی (همسران رضاخان) فریده دیبا ، رضا قطبی ، تاج الملوك (مادرشاه) ، سروس اصلولو . کلیه اموال شخصی و نزدیکان : معدومان محمد رضا عاملی تهرانی ، دکتر جواد سعید ، دکتر غلامرضا کیانپور ، دکتر بقالی یزدی ، سپهبد ابوالحسن سعادت مند ، رحیم علی خرم ، علی دشتی . و کلیه اموال شخصی و نزدیکان (به استثنای خانه و لوازم شخصی به تشخیص سازمان ثبت اسناد و املاک) سرتیپ فضل اله ناطقی ، احمد حسنی ، حمزه تفنگچی ، علی اصغر اینانلو شوگلو ، حسن نفر ، معده مهدی میدانی ، علی خداد گردبچه ...

دولت ، سرانجام پس از هفته ها که خانواده بسیاری از اعدام شدگان یا فراریان در پرس و جویند که اموالشان مصادره شده ، یانه ، اگر مصادره شده تاجه حد ، طی بخشنامه ای بدفترخانه ها و وضعیت این گروه را اعلام داشت .

بر اساس این بخشنامه افراد در سه گروه قرار گرفته اند . گروه نخست تمام اموال به نام خودشان مصادره شده است . گروه دوم اموال نزدیکان نشان نیز (زن و فرزندان) ، گروه سوم همانند گروه دوم به استثنای خانه و لوازم شخصی آنها که از مصادره معافند برای استفاده خانواده شان .

گروه نخست که تمام اموالشان مصادره شده است : هلاکرام بد ، سید حسن امامی ، حبیب دادفر ، ارتشبد سابق حسن طوفانیان ، معدومان سپهبد فخر مدرس ، پرویز نیکخواه ، سپهبد عبدالله خواجه نوری ، سرگرد محمد نوید ، سپهبد نادر جهانیانی ، محمود جعفریان ، سرلشکر علیمحمد زندکریبی ، غلامحسین دانشی ، سرتیپ منصور زهانی ، سرتیپ علی اکبر یزدجردی ، سالار جاف ، منوچهر وثوق ، سرلشکر بیدآبادی ، سرلشکر امین افشار ، نعمت الله معتمدی ، میر احمد معصومی کوجصفهانی ، سرلشکر جعفر قلی صدری ، حسین شهکمان ، ارتشبد نصیری ، سپهبد مهدی رحیمی ، سرلشکر رضا ناجی .

این گروه نیز علاوه بر مصادره اموال خود ، اموال همسر و فرزندانشان نیز مشمول مصادره

هستید و اگر این اطلاع با عدالت خواهی توام باشد ، چنانکه در شما هست ، مردم کشور میتواند آزاد و با اطمینان زندگی کنند ، زیرا با توسل به شما احقاق حق آنها خواهد شد . بنابراین اصل است که استقلال قضات و مصون بودن وکلا و انفکاک قوای سه گانه در قوانین اساسی و قوانین دیگر پیش بینی شده است .

پیام امام خمینی

امام خمینی طی پیامی خطاب به مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران تصویب هر چه زودتر قانون اساسی جدید ایران را مورد تاکید قرار داد . متن پیام بشرح زیر است :

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی لازم است ملت مبارز ایران هر چه زودتر سرنوشت آینده مملکت خویش را بدست گیرد و ثمره انقلاب عظیم اسلامی خود را در همه روابط و نظامیات اجتماعی بدست آورد و حقوق از دست رفته خود را بازیابد و عدالت اسلامی را در همه شئون جامعه پیاده کند از اینرو طرح قانون اساسی را که شورای طرحهای انقلاب مشغول تدوین و تکمیل آن هستند با سرعت تکمیل و به تصویب شورای انقلاب رسانده و هر چه زودتر در اختیار افکار عمومی بگذارید تا همه صاحب نظران و تمامی اقشار ملت در مدت محدودی که تعیین می نمایند پیشنهادها و نظرات خود را در باره آن ابراز نمایند و بنا بر تصمیمی که با تبادل نظر با شورای انقلاب و دولت گرفته شد ترتیبی دهند تا مردم هر استان و هر یک از اقلیت های مذهبی نمایندگان صاحب نظر خود را به تعدادی که شورای انقلاب اسلامی و دولت تعیین می کنند انتخاب کنند و مجلس متشکل از نمایندگان مردم با توجه به همه پیشنهاد های فیضی که رسیده است مواد قانون اساسی را به صورت نهائی بررسی و تنظیم نمایند و سعی شود که در آن کلیه حقوق و آزادیها و فرصت های رشد و تعالی و استقلال این ملت بر مبنای موازین اسلامی که ضامن حقوق حقه همه افراد است و اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بدان رای مثبت داده است پیش بینی گردد . پس از آنکه این قانون اساسی در جمع نمایندگان صاحب نظر مردم مورد بررسی نهائی قرار گرفت به رای گذارده شود و طی یک همه پرسی نهائی همه آحاد ملت قبول و یا رد خود را مستقیم در باره آن ابراز نمایند و سعی شود که تمام این مراحل در اسرع وقت انجام گیرد تا با انتخاب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس ارکان حکومت جمهوری اسلامی استقرار یابد .

سوء قصد به هاشمی رفسنجانی



سوء قصد به حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی ، سومین ترور سیاسی بعد از سقوط رژیم شاه مخلوع بود که بحمد الله به نتیجه نرسید . از نخستین بار که گلوله به تیمار قره نی نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی که اتفاقا دیری هم در این سمت نماند ، شلیک شد بار گفته ایم منطق ترور ، منطق گلوله مطرود است ، از آن کسانی است که از روشنائی بیم دارند . باید جامعه نوپای ما را که دوران نقاهت را می گذراند ، چنان بسازیم که در آن تمام جامعه ، یکصدا علیه این چنین افعالی بپا خیزد . البته در هفته گذشته ، همچون دوبار پیش تمام سازمانها و گروهها و جمعیت ها با همسک و مرامی این ترور را محکوم کردند . مانیز ترور را محکوم می کنیم . باید ریشه چنین افعالی از جامعه برکنده شود .

از آنان که انقلابی اند انتظار نمی‌رفت

حاصل انقلاب، باید رضایت گروههای مختلف اجتماعی باشد
امام، رهبر ملت ایران است و این مقامی بالاتر از ریاست جمهوری است

چرا آنها، هرروز بر مخالفت خود
با نیروهای که به صفت «مترقی» موصوفند
می‌افزایند؟

چرا آنها با چریکهای فدائی خلق که
سالها با دیکتاتوری شاه به مبارزه برخاستند،
مخالفند و هرچه می‌گذرد مخالفت خود را
آشکارتر می‌کنند؟

چرا آنها با مجاهدین خلق که در اوج
قدرت شاه و دار و دسته‌اش، عرصه را بر آنها
تنگ کردند، مخالفند؟

چرا آنها با روزنامه‌نویسانی که راه
مبارزه را در پیش گرفته‌اند و هیچ سلاحی جز
قلم حقیقت‌گو ندارند، مخالفند و آنان را به
مرگ تهدید می‌کنند؟

چرا آنها با روزنامه‌ها و نشریاتی که حتی
تجربه تاریخی قرن اخیر ایران، حقانیت آنها را
اثبات می‌کند، مخالفت می‌کنند؟ و هر روز این
مخالفت را بیشتر از روز پیش می‌گسترانند؟

چرا آنها با کسانی که حتی خود به ضد
امپریالیست بودن و ضد دیکتاتوری بودن آنان
اعتراف دارند، مخالفت می‌کنند؟

چرا آنها حتی مخالف مردگانی هستند که
با دیکتاتوری غرب و شرق - هر دو - مخالف
بوده‌اند و به آزادی و آزادمردی شهروند؟
چرا آنها از حق رای دادن به نظامیان
پشیمان گشته‌اند؟

چرا آنها دوباره می‌خواهند همان نظامی را
بر ارتش حاکم کنند که پیش از این بود؟
و صلحا چرای دیگر ...؟

ظاهرا محتوای جنبش، با آنچه گروههای
مترقی می‌گویند، هماهنگ است. آنها خواستار
آزاد شدن هرچه بیشتر نیروها هستند. و این
مایه اصلی جنبش انقلابی ایران است. مردم از
آن‌رو دست به انقلاب زدند که این نیروها درپند
بودند، آزاد نبودند. بنابراین جنبش انقلابی
ایران، وقتی شایسته چنین نامی خواهد بود که
برآورنده همه آمالی باشد که مخالفان دولت
شاهنشاهی می‌گفتند، برآورنده نیازهایی باشد
که مردم برای آن بپا خاستند، آرمانهایی را
برآورد که دولت‌های ضد ملی پیشین نمیخواستند
و نمی‌توانستند برآورند. به ایامی میدان دهد
که پیش از این امکان بروز نمی‌یافتند. به
کسانی آزادی عمل ببخشد که در جبهه مخالفان
سرسخت دیکتاتوری شاه می‌جنگیدند. نه آنکه به
همان رفتارها تن دهد که مردم از دولت‌های
شاهنشاهی دیده‌اند. مگر آنکه قول ماههای پیش
رادیو مسکو را بپذیریم که آنچه در ایران رخ
میدهد یک رفم است - یعنی انقلاب نیست -
همان سخنی که سبب دلگیریهای بزرگ در سطح
مقامات بالای دولتی و شخصیت‌های اصیل
ملی گردید.

اگر این انقلاب بود، چنانکه از همه
بلندگوهای دولتی و غیردولتی اعلام می‌شود،
حاصلش باید رضایت گروههای مختلف اجتماعی را
برآورد. و کمترین این حاصل، باید آزادی
عمل آنان در پهنه جامعه ایرانی باشد. البته
آزادی هم در هر شرایطی نسبی است و آزادی
مطلق در هیچ زمان و مکانی میسر نیست. اما
این آزادی نسبی در طول حیات چند ماهه دولت
موقت انقلاب بروز نکرده است.

این را چگونه میتوان توجیه کرد که دولت
ماههست می‌بیند، عده‌ای که خود را زیر لوای
«حزب‌الله» پنهان می‌کنند، هر اجتماعی را به هم
می‌ریزند، هر راه‌پیمایی‌ای را مانع می‌شوند،

هر صدائی را درگلو می‌شکنند، اما دم‌بر نمی‌آورد؟
جالب است که این اجتماعات که برهم‌زده
می‌شود، مخالف دولت نیست، اما اگر مخالف
دولت هم بود، نباید برهم زده می‌شد. دولت
نباید اجازه می‌داد عده‌ای هرکار که می‌خواهند
بکنند. حاصل انقلاب دست کم نباید این باشد
که مخالفان حق اجتماع داشته باشند؟ آیا همین‌ها
نبودند که دیروز در دوره طاغوت خواستار
آزادی اجتماعات بودند؟ اینها که براریکه قدرت
تکیه زده‌اند، همانا نیستند که می‌گفتند مردم
ایران باید آزادی داشته باشند؟ و مگر آزادی
بدون آزادی اجتماع و آزادی قلم و بیان برای
مخالفان مفهوم پیدا می‌کند؟ چه اتفاقی افتاد که
صاحب‌مسندان امروز، به محض اینکه به قدرت
رسیدند، حرف خود را پس گرفتند؟ البته آنها
به یک معنا، حرف خود را پس نگرفته‌اند.
مانند قدرتمندان پیشین دم از آزادی می‌زنند، اما
در عمل نمی‌خواهند، سر به تن آزادی باشد
این را چگونه می‌توان توجیه کرد که همان
گروههای انقلابی که دیروز در رژیم شاه خان،
از بلندگوهای دولتی و تریبون‌های تبلیغاتی
مخالف مردم معرفی می‌شدند، امروز هم‌میشوند
با این مساله چگونه می‌توان برخورد کرد
که تظاهرات ضد آمریکائی گروههای مقاومت
که در احساسات ملی و ضد امپریالیستی و ضد
استبدادی‌شان تردیدی نیست - که علیه یابوه‌های
سناتورهای آمریکائی و به حمایت از اقدامات
دولت انقلابی دست به تظاهرات زده‌اند، بوسیله
عمال همه‌جا حاضر دولت و صاحبان قدرت‌نورد
حمله قرار می‌گیرد؟ و تلویزیون دولتی در
انعکاس رویداد های آن روز، چنان خبثی
می‌پردازد که در حقیقت تحقیر گروههای مترقی
و تشویق گروههای مزاحم را در بردارد.
این مساله را چگونه می‌توان حل کرد که
رئیس دادگاههای انقلاب به صرف اینکه سائ

آمریکا خزعبلانی در باره دادگاه انقلابی ایران گفته است ، استعفا می‌کند ؟ آیا چنین استعفائی زیر فشار مه‌رها و عناصر آمریکائی صورت نگرفته است ؟ آیا دستهای خبیثی بسه نحوی از انحاء در کار است ؟

اینها همه سائلی است که باید حل شود ، اما پیش از حل دقیق آنها ، می‌توان گفت که در ماهیت برخی از افراد بانفوذ در دولت انقلاب تردیدهاست . می‌توان گفت کسانی هستند که خود را انقلابی جا زده‌اند و شاید حتی ضدانقلابند . این عناصر اکنون که مسائل مهمی مانند قانون اساسی و انتخاب ریاست جمهوری در پیش است ، بیش از پیش می‌کوشند بردامنه مخالفت‌ها بیفزایند . مخالفت‌ها را گسترده‌تر کنند و با ایجاد محیط وحشت و ارباب آنچه را خود می‌خواهند ، حاکم کنند .

جواب بسیاری از سئوالها - بویژه آنها که به مخالفت آشکارتر و روزافزونتر مربوط می‌شود - را نمی‌توان یافت ، مگر آنکه آنها را در ارتباط با مسائل حیاتی و مهمی که در پیش داریم ، بنگریم . اکنون دو جریان حیاتی و عمده پیش روی ملت ایران است : قانون اساسی و انتخاب ریاست جمهوری .

قانون اساسی از همه به امروز نزدیکتر است و همین روزها بطور جدی - و نه فقط برای مظهریابی - مطرح خواهد شد . مردم ، اکنون به آن فکر می‌کنند . دولتیان و صاحبان قدرت نیز ، صاحبان قدرت می‌کوشند مقدمات و تمهیداتی فراهم آورند که افکار عمومی را به سوی دلخواه خود بکشند . به همین جهت حمله گسترده‌ای را به نیروهای مترقی آغاز کرده‌اند . در حالی که دلایل قوی و محکمی برای ایجاد چنین وضعی وجود ندارد . در فاصله فراندوم تاکنون آسیا دولت آن اندازه هواداران خود را از دست داده است که از آزاد گذاشتن انتقادات می‌هراسد ؟ چنین به نظر نمی‌آید . جمعیت هوادار دولت البته لاغر شده است ، اما نه تا آن اندازه که چنین هراسی برانگیزد . فراندوم بی‌شک فراندومی آزادانه نبود . در يك فضای اختناق آمیز برپا شد . نگذاشتند مردم آزادانه در باره آن بحث کنند . رادیو و تلویزیون را که مهمترین و کاری‌ترین رسانه‌های توده‌ای بویژه در شرایط ایرانند ، از آزاداندیشان و متفکران دریغ کردند . اجازه ندادند همگان در باره آن آزادانه از جنبه جادویی سخن بگویند . نگذاشتند گروههای مخالف ، دلایل تحریم فراندوم را بیان کنند . در مجموع چند دقیقه‌ای به این کار اختصاص یافت برای خالی نبودن عریضه . برای آنکه بگویند به همه امکان سخن گفتن دادیم . نگذاشتند به مردم گفته شود : مردم محتوای

چیزی که به آن رای می‌دهید نامعلوم است . باید معلوم باشد تا بتوان رای داد . باید بدانید به چه رای می‌دهید و گرنه با يك نام گنگ نه می‌توان مخالفت کرد و نه موافقت .

اکنون درست زمانی فرا رسیده است که محتوای جمهوری اسلامی باید روشن گردد . این قانون اساسی سرنوشت ما را تا يك انقلاب دیگر تعیین خواهد کرد . و متأسفانه جز انقلاب ، هیچ چیز ، بنیادهای قانونی و روابط حاکم بر جامعه را تغییر نخواهد داد . اصلاحات ممکن است اما اصلاحات اگر کارگر بود ، مردم دنیا ، نیاز به انقلاب نداشتند و انقلاب نمی‌کردند . انقلابهای پی‌درپی که در نقاط مختلف دنیا صورت می‌گیرد پاسخ دندان‌شکنی به اصلاح‌طلبان است . آیت‌الله خمینی ، هنگامی که از پاریس بازگشتند ، سخنان مهمی مطرح کردند . ایشان در توجیه بی‌اعتباری سلطنت موروثی «پدران ما چه حق داشتند که برای ما تعیین تکلیف کنند . ماتکلیف خود را ، خود باید تعیین کنیم . مردم هر دوره خود باید در باره خود تصمیم بگیرند» .

این سخنان وقتی اعتبار واقعی خود را باز می‌یابد که ما آن را نسبت به آیندگان مراهات کنیم . انتقاد از گذشته ؟ اگر درسی برای آینده نباشد ، به چه کار می‌آید ؟ اکنون ما طرح قانون اساسی را در پیش داریم . می‌دانیم که تصویب این قانون شاید به سرنوشت چند نسل مربوط شود . پس نباید در آن چنان دچار جمود شویم که فرزندان آینده مملکت ما را دشنام دهند ، و برای تأمین حقوق بیشتر و زندگی بهتر آیندگان ، باید دچار خشک‌اندیشی شویم . تنها به امیال يك گروه خاص میدان ندهیم . بگذاریم قانون اساسی ، تا آنجا که ممکن است برآورنده امیال همه گروهها ، آرزوی همه طبقات و آزادی همه مردم باشد . خشک‌اندیشی و میدان ندادن به همه گروهها . نفاقها و ناهمدانستانها برخواهد انگیخت . اکنون ما می‌توانیم با اندکی بلند نظری ، از این رویدادهای ناخوشایند ، جلوگیری کنیم . چرا چنین نکنیم ؟

مطبوعات ما در حال حاضر ، مطبوعات وحشت‌زده‌ای است . این مطبوعات جرات آن ندارد که همه نظرات را بی‌پرده ارائه دهد . البته در اینجا آن دسته از مطبوعات که تیراز وسیع دارند ، مورد نظرند . بنابراین رادیو و تلویزیون باید نقش خود را بطور کامل ایفاء کنند . اگر همان روابط بر رادیو تلویزیون حاکم باشد که در زمان فراندوم بود ، کار به سامان نمی‌رسد . اگر خوی انحصارطلبی همچنان بر وجود ما مستولی باشد ، این کار میسر نخواهد شد . اگر خشک‌اندیشی و یکسویه‌نگری همچنان بر جامعه و رسانه‌های همگانی حاکم باشد ، کاری از پیش

نخواهد رفت چنین روشی تنها يك حاصل خواهد داشت و آن از پیش برباد دادن همه دستاوردهای مورد انتظار انقلاب خواهد بود . آزادی نباید در انحصار قدرتمندان بماند . آزادی وقتی ظهور خواهد کرد که مخالفان آزاد باشند عقاید خود را بیان کنند . و گرنه همگان آزادند که در مدح و ثنای دولت و قدرت برسرس کار ، هر چه می‌خواهند بگویند .

آن طرح قانون اساسی که بیشتر منتشر شد ، بواقع عقب‌مانده‌تر از آن قانون اساسی بود که پدران ما ۷۰ سال پیش ، در زمان انقلاب مشروطه نوشتند . اگر همان طرح مورد بحث قرار گیرد من تردید می‌کنم که دولت ما انقلابی است . این چنین خودسرانه و بی‌توجه به خواستهای مردمان و به میل و خواست خویش با سرنوشت ملت بازی کردن ، تنها در تمبیر «ضد انقلابی» می‌گنجد . این بی‌توجهی‌ها پیامد های ناخوشایندی خواهد داشت . ناخوشایندتر از آنکه شاه و دار و دسته بدان دچار آمدند .

برای تصویب قانون اساسی ، پیش از این قرار بود ، مطابق سنت ، مجلس موسسان تشکیل شود . اکنون معلوم شده است که قانون اساسی با رای مستقیم مردم به تصویب خواهد رسید . حذف مجلس موسسان ، به خودی خود ، اشکالی بوجود نمی‌آورد ، مگر آنکه با حذف آن ، بخواهند راه را برای طرز عملی دلخواه هموار کنند . اگر حسن نیت در کار باشد ، حتی تصویب قانون اساسی با رای مستقیم مردم ، آزادمنشانه‌تر خواهد بود . فقط لازم است پیش از آن ، در ارائه طرح نهائی ، به شیوه‌ای دموکراتیک عمل شود .

بدتر از آنچه در باره فراندوم عمل شد و در مورد قانون اساسی انتظار می‌رود ، موضوع انتخاب ریاست جمهوری است . زمره سر داده‌اند که امام «اصح‌ترین» شخصیت برای ریاست جمهوری است (بگذریم که ترکیب «اصح‌ترین» در هیچ معیار زبان فارسی نمی‌گنجد) این زمره‌ای نارواست . بگذارید امام ، امام بماند و ایشان را تا حد يك شخصیت صرفاً سیاسی پالین نیاورید . امام خوب است در همین جا به بماند تا همواره ملجا و پناهگاه ستمدیدگان باشد . تا مردمان ، چون از هر جا ناامید شوند . به «رهبر انقلاب» پناه برند . او رهبر ملت ایران است و این مقامی بالاتر و والاتر از ریاست جمهوری است . او را به کارهای اجرایی نیالاید تا هزاران عیب دامن او را بگیرد . درست که میتوان در نبشته و روی کاغذ هر کسی را از «مسئولیت میرا» کرد اما همه می‌دانند که این در چارچوب حروف و کلمات مجبوس نمی‌ماند .



بعد از شاه نوبت امریکا است

عکسها از کاوه گلستان
محمد صیاد





کیهان و اعتصاب

طالبانی نامزد ریاست جمهوری

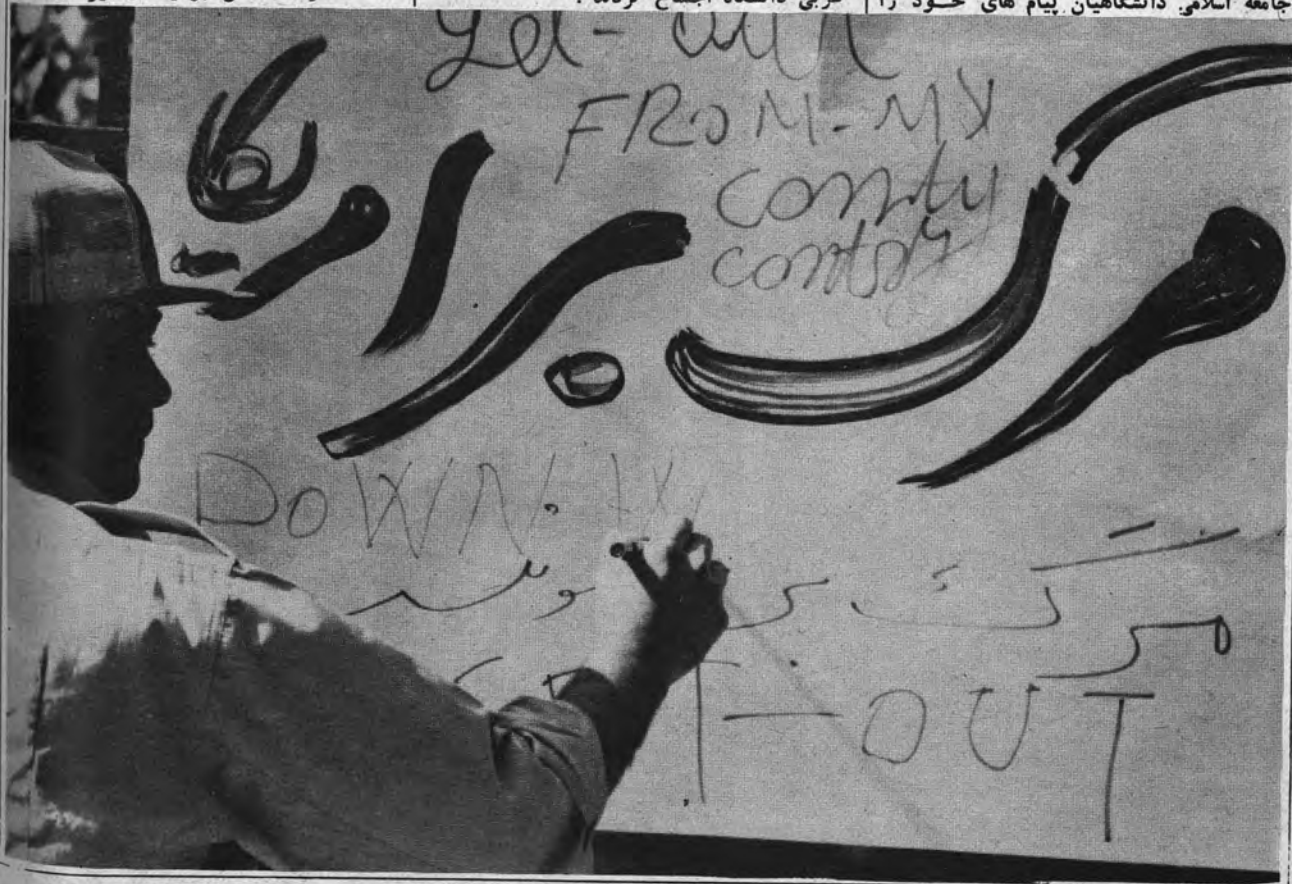
حمله چماق بدستان به تظاهر کنندگان

هواداران سازمانهای چریکهای فدائی خلق و کنفرانس وحدت - مرکب از ۱۴ سازمان مارکسیستی و لنینیستی و در رأس آنها سازمان بیکار برای آزادی طبقه کارگر - در پی یکدیگر از خیابان انقلاب بسوی سفارت آمریکا در خیابان تخت جمشید به راه افتادند. جمعیت بسیار و بیش از انتظار بود. آنها در صفهای منظم در حالی که علیه آمریکا شعار می دادند بسوی سفارت آمریکا پیش می رفتند. گروه حزب الله از همان آغاز مزاحمت هائی را آغاز کرد. تظاهر کنندگان بوسیله زنجیر از خود

قزاق کردند و آنگاه پیام سازمان افغانی نصر خوانده شد. در این آئین، هاشمی رفسنجانی سخنرانی کرد.

جمعه روز بزرگی بود. گروههای مختلف در نقاط مختلف تهران توطئه سنای آمریکا علیه ایران را محکوم کردند. هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران در جنوب شهر دست به میتینگ و راه پیمائی زدند. هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق در جلو دانشگاه گرد آمدند و هواداران سازمان کنفرانس وحدت در ضلع غربی دانشگاه اجتماع کردند.

دو روز هفته را - روزهای پنجشنبه و جمعه - تهران و شهرستانها، در تظاهرات ضد آمریکائی بسر بردند. بعد از ظهر پنجشنبه به دعوت حزب جمهوری اسلامی، برای محکوم کردن سنای آمریکا که به دادگاه انقلاب اسلامی ایران تاخته بود، گروههای مختلفی از نواحی مختلف تهران به راه افتادند و سرانجام در میدان ۱۷ شهریور گرد آمدند. در این میتینگ باشکوه پس از تلاوت آیاتی از کلام الله مجید، نماینده سازمان زنان انقلاب، نماینده جامعه اسلامی و نماینده جامعه اسلامی دانشگاهیان پیام های خود را





می کردند که روی آن نوشته شده بود: «آمریکا دشمن خارجی - ارتجاع دشمن داخلی»
گروهی از افراد نیروی هوایی و سایر نیروهای نظامی نیز در این تظاهرات شرکت کرده بودند. آنها پلاکاردهایی حمل می کردند که بر آنها جمله زیر دیده می شد «مبارزه همه جانبه با امپریالیسم بدون تغییر بنیادی سیستم حاکم بر ارتش ممکن نخواهد بود.»
در پایان این راه پیمائی تظاهر کنندگان در ترمینال روبروی پارک خزانه گرد آمدند و در همینجا بود که مسعود رجوی از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران، آیت الله طالقانی را نامزد ریاست جمهوری کرد. او گفت که پنج اصل اساسی اسلامیت، روحانیت، برخورداری از اعتماد کامل شخص امام، مقبولیت سراسری از هر جهت در کشور، و سوابق روشن مبارزات سیاسی و اسلامی در آیت الله طالقانی وجود دارد.

خوانده است و راه پیمائی تمام است. معلوم شد عده ای از جمعیت تا جلو سفارت آمریکایی رفته اند و در آنجا قطعنامه را خوانده اند. راه پیمائی پایان یافت و بار دیگر مردم با دلچسپی شمرده از انحصارطلبی ها و خشکاندیشی های عده ای اوباش به خانه بازگشتند.

مجاهدین خلق

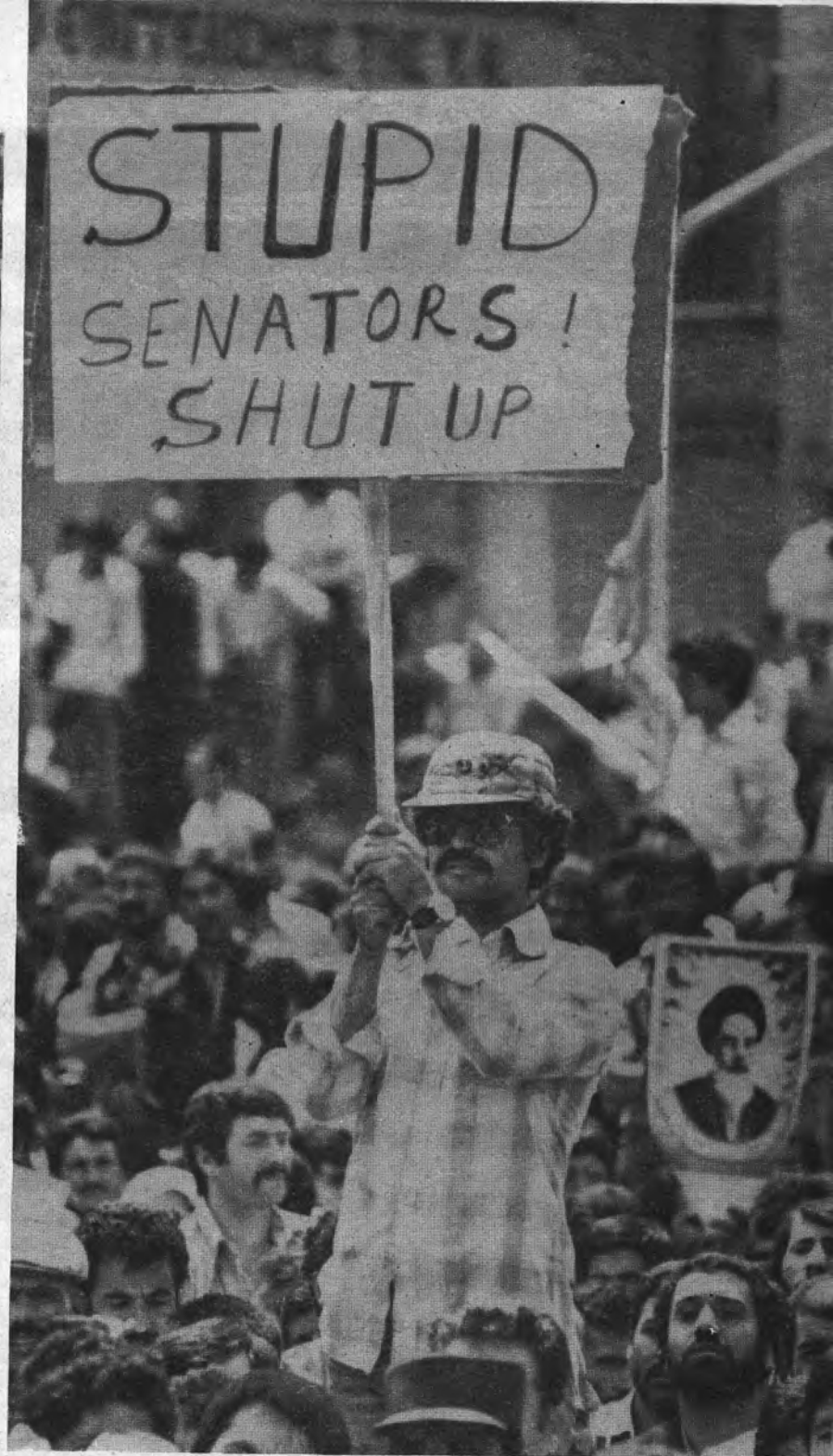
راه پیمائی سازمان مجاهدین خلق از میدان راه آهن تا پارک خزانه انجام گرفت. در این راه پیمائی گروه های مختلف مردم، دانش آموزان، دانشجویان، کارگران، آموزگاران شرکت داشتند. راه پیمایان علاوه بر عکسهای آیت الله خمینی، مصدق، آیت الله طالقانی و دکتر شریعتی عکس هایی از مجاهدان شهید حنیف نژاد، محسن بدیع زادگان، به مناسبت سالگرد شهادت ایشان در دست داشتند. آنها پلاکاردهایی با خود حمل

محافظة کردند و در مقابل آنها که شعار مرگ بر کمونیسم می دادند، سکوت کردند. وقتی که جمعیت از چهارراه مصدق گذشت، مخالفان مقابل آنها را سد کردند و نگذاشتند راه پیمائی ادامه یابد. تظاهر کنندگان با متانت تغییر مسیر دادند و وارد خیابان مصدق شدند، اما در آنجا نیز آنها را راحت نگذاشتند و پس از دقایقی دوباره راه را بر آنها بستند. غریب است که جمعیت مزاحم که اندک بود، از صلح طلبی و روحیه مسالمت جوی جمعیت کثیر سوء استفاده می کرد و سرسبز داشت. در اینجا پاسداران کمیته انقلاب و یکی از روحانیان بسیار کوشیدند تا جمعیت مزاحم را کنار بزنند. آنها التماس می کردند که مزاحم راه پیمائی نشوید ولی هیچکس به حرف آنها اعتنا نمی کرد. سرانجام آنقدر به امام خمینی سوگند دادند که مزاحمان کنار رفتند.

جمعیت به راه پیمائی ادامه داد و گاهگاه شعار می داد: «تفرقه و جدائی - سلاح آمریکائی» و «اتحاد، اتحاد - ضرورت انقلاب».

چون به خیابان تخت جمشید پیچیدند، هنوز مسالمتی طی نکرده بودند، که ناگهان عده ای چماق بدست از پشت حمله کردند. جمعیت وحشت زده راه باز کرد. چماق بدستان به مینی بوسی که در آن هواداران سازمان چریکها بودند، حمله کردند و با چوب به جانش افتادند. جمعیت لحظه ای خواست بگریزد. اما خود را باز یافت و مقاومت کرد و شعار داد: «مرگ بر فاشیسم، مرگ بر فاشیسم». در اینجا زنی گسریه کتان از جمعیت بیرون رفت در حالی که نفرین نثار حمله کنندگان می کرد. جوانی از حالت تعادل خارج شد و او را به بیرون بردند. گفته شد که چندین نفر بدست چماق بدستان زخمی شده اند. روزنامه های صبح فردا ۱۱ نفر نوشتند ولی رقم درست معلوم نشد.

آنچه در این باره گفتنی است اینکه حمله کنندگان، چماق بدستان دوره شاه را به یاد می آوردند و ساواکی هائی را که به مردم بی سلاح حمله ور می شدند. آنها رفتار لاتها و اوباشی را داشتند که هر وقت هوس می کنند هر کسی را با گارد و چاقو می درند. مردمی که دریاده روها ناظر صحنه بودند، به علامت تاسف سر تکان می دادند و زنی گفت: «آیا این است مسلمانی؟» سرانجام جمعیت بار دیگر به راه افتاد، اما دیگر قوام و انسجام پیشین را بدست نیاورد. چندی دیگر بيمود تا به چهارراه حافظ رسید. در اینجا باز هم راه سد شده بود و دیگر امکان عبور نبود. قطعنامه سازمان چریکهای فدائوی خلق و قطعنامه سازمان کنفرانس وحدت در جمعیت تقسیم شد. در این حال گفتند که قطعنامه





تظاهرات ضد امریکائی ،
یادآور همگامی‌های عید فطر و
عاشورا بود ، که دیگر نیست

اتحاد ، تنها سلاح ما در

پنجشنبه و جمعه ، یادآور شکوه و عظمت راه‌پیمایی‌های عید فطر و تاسوعا و عاشورا بود. آن روزها که همه دست در دست هم ، یکصد و یک هدف می‌رفتیم ، و تحقق شعار «بعث از شاه ، نوبت امریکاست» . افسوس که این بار ، آن همبستگی و همصدایی در همه کار ، در وجودمان نبود . افسوس که در فضا ، نایخردانه نفاق و دشمنی موج می‌زند . افسوس که سخنرانان اینبار جز شاه و کارتر و سادات و بگین ، افرادی از صف عید فطر و عاشورا ، افرادی از انقلابیون را نیز در هدف حملات خود می‌نشانند ، افسوس که روز به روز در خط نفاق و دشمنی با هم‌پیش می‌روییم . غافل از این که - به شهادت حوادث همین روزها - به همبستگی و اتحاد بیش از هر چه ، نیاز داریم .

در پایان هفته‌ی ، که هفته‌ی اعتراض یک صدای ملت علیه‌جهانخواران - به ویژه امریکایی - بود و هفته‌ی شعار «امپریالیسم نابود باید گردد» «چین ، شوروی و امریکا دشمن ماست» ، زمان آنست که یادآور شویم و هشدار دهیم که آخرین روزهای نیرومندی ناشی از همبستگی‌مان را می‌گذرانیم . آن حادثه‌ی خونین که دلنگرانان بودیم ، همان حادثه‌ی که سفاک خونخوار در اشاره به آن و هرج و مرج ناشی از آن می‌گفت « پس ازمن ایران به‌ناامنی و خونریزی دچار میشود» ، دارد نزدیک می‌شود .

در آن روزهای انقلاب که از آسمان گلوله می‌بارید و در زمین رژیم آن سفاک پابرجا بود و توطئه می‌کرد . حکومت نظامی بود و سربازان هنوز به این نتیجه نرسیده بودند که نباید بروی خواهر و برادر خود آتش بکشایند ، در آن روزهای آتش و خون ، «همبستگی» تنها سلاح ما بود . امروز نیز جز آن سفاک نوکر مآب و کارگزارانش بقیه دشمنان سر جای خودنشانده‌اند . همه خطرات سر جای خود باقی است ، تنها یکی از مهمترین اعضای تن جنبش به قدرت رسیده و دیگران را مزاحم خود می‌داند و احساس میکند به تنهایی قادر به مقابله با خطرات است - سهل

مسعود بهنود

چرا باید « ناسیونالیسم » و شخصیت‌های ملی‌مان را انکار کنیم

- این سخن‌ها از سردرد است . به ظاهر می‌توان از گفتن آن دست شست ، می‌توان از دردسرهای ناشی از حقیقت فرار کرد و چیزی نگفت . اما مگر نه اینکه این خیانت به انقلاب است ، پس ، می‌گوئیم - حتی اگر کسانی را خوش نیاید - می‌گوئیم حتی اگر تهدیدها از اینهم جدی‌تر شود . می‌گوئیم و می‌نویسیم ، چرا که نوشتن و نگفتن بود که همه بلاها را در این ۵۰ سال بر سر نسل ما آورد . آنها که گفتند و نوشتند ، در زمان خود به تیر دشمن گرفتار آمدند و چه بسا جان بر سر این کار نهادند ، ولی امروز می‌دانیم و می‌گوئیم که آنها درست می‌گفتند . پس باید گفت و نهراسید . تا آن نکبت‌ها تکرار نشود . این وظیفه و رسالت ماست . هیچ‌انگیزه و عامل دیگری ما را به استقبال از خطرها نمی‌کشاند . آن تهمت‌ها که می‌زنند ، از جمله « سرسپردگی به سیا و نیروهای بیگانه » ارزانی آنها که این راهها را بلدند و رفته‌اند ، جز اینها که می‌گویند انگیزه مهم و برانگیزاننده‌ی دیگری هم وجود دارد که آنها از آن بیخبرند : ایران ، سرنوشت ایران و آینده وطنمان -



است احساس می‌کند باید علاوه بر دشمنان موجود از صف همراهان راه‌پیمایی‌ها نیز کسانی را به چشم دشمن نگاه کند .

در این روزهای ترور و ناامنی ، در این در این روزها با آشکار شدن ماهیت انقلابی حکومت ایران ، باید در انتظار توطئه‌ها و دشمنی‌ها بود .

در این روزها ترور و ناامنی ، در این روزها که از هر سوی جهان تیرهای کینه و نفرت بسوی ما شلیک میشود . صهیونیسم زخم خورده با پنجه‌های قوی خود ، بازوانی که در سراسر جهان گسترده شده است ، به دشمنی با ما برخاسته است . و باید منتظر باشیم که با هر تصمیم انقلابی که طبیعتاً چون در جهت‌خواست های ملت و احقاق حقوق ماست ، اثرات مظاهر با تمایلات توسعه‌طلبانه جهانخواران است ، توطئه تازه‌ی کشف شود .

سؤال اینست : در این روزهای سرنوشت‌ساز برای ایران ، ایران بیدار شده ، چرا باید هر چه می‌شویم - بجای کوشش در تاکید بر همبستگی‌ها - تلاش برای نفاق افکنی باشد ؟ چرا بجای پر کردن شکافها ، مدام شکاف‌های تازه ایجاد میشود . کی ، کدام نیرو در جهان از نفاق در صف راه‌پیمایان عید فطر بهره می‌برد ؟

اسلام ، ناسیونالیسم و شخصیت‌های ملی ، به عنوان سه عاملی که رژیم آن سفاک در برابر خود می‌دید و به دشمنی با آنها برخاسته بود و عملاً سعی در انکار و انهدام آنها داشت ، اینک می‌تواند به عنوان عوامل سازنده‌ی وحدت و استقرار یگانگی بدنی پراکنده و گونه‌گون جامعه‌ی را که در حال ساختن آنیم ، بیکدیگر متصل کند . همه نیروها را زیر یک سرپوش قرار دهد : «دکتر محمد مصدق» به عنوان یک شخصیت برجسته ملی و جهان‌سومی ، فخر تاریخ ایران است و در پرتو نام او می‌توان نیروها را متحد و به هم پیوسته نگاهداشت . مگر نه این که در روزهای انقلاب ۲ رایج‌ترین تصاویر از میان قهرمانان پیشین تصویر عزیز او بود .

جنگ با جهانخوااران

آری - از این جهات است که آنان هنوز دسیسه‌ها را آغاز نکرده‌اند. اگر ما در قالب‌هایی که هر کدام از جهانخواوران بر ایمان زده‌اند، جا بگیریم. و نقشه‌های آنان نقش بر آب شود، روزهای حادثه نزدیک خواهد بود.

- و اثر ما در جواب ملتی که کشته می‌داد و فریاد می‌زد «نه شرقی، نه غربی، ایرانی» چنین روزهایی را باید چشم‌انتظار بود.

اگر نخواهیم دون کیشوت‌وار، وارد صحنه این کارزار شویم و این تجربه تازه را که چشم آزادیخواهان جهان به آن دوخته شده، به سقوط نکشیم که در آن صورت با خود بسیاری از جنبش‌های آزادی را نیز به قهقرا کشانده‌ایم. بسیاری از آرزوهای جهان‌سومی‌هایی را که چشم‌به‌ما دوخته‌اند ناامید کرده‌ایم... باید به تنهایی نیروی که داریم تکیه کنیم. اگر شاه خود را نایب‌التولیه امامزاده‌ای قرار داده بود که از توابع واشنگتن بود و قیم و واریابی در جهان داشت که امنیتش را تامین می‌کرد. «جمهوری اسلامی» ما با باعادی که ۷۰ هزار شهید بر آن تحمیل کرده‌اند. تنها می‌توانند بر نیروی ملت تکیه کنند. بر خود تکیه کنند. و این نیرو به کار نخواهد آمد جز در پناه همبستگی، جز در سایه همه‌نیروها، نیروهای ترقیخواهی که در ذات خود، آنچه به عنوان سرشت این حکومت بیان می‌شود، موافق‌اند. همین‌جاست که همبستگی و اتحاد ما اهمیت آن رخ می‌نماید. همین‌جاست که می‌توان دریافت چه کسی، و چه گروه‌هایی رسیدن به مقصود را آسان می‌کنند و چه کسی و چه گروه‌هایی از سر خودخواهی و قدرت طلبی با این شکات مدام، ما را از هدفی که داریم، باز می‌دارند. در این برهه‌ی از زمان، بزرگترین اشتباهی که ممکن است از سیاستمداران سرزند، ایجاد نفاق است - بهر دلیل - . در این زمان می‌توان از همه چیز و از هر هدفی دست شست، در برابر هدف عالی‌تر ایجاد حکومتی نه شرقی، نه غربی، ناوابسته.

بقیه در صفحه ۱۹

رهگذار بر ما وارد می‌آورند، به شدت آسیب‌پذیریم. در چنین برهه‌ی حساس از زمان کدام عقل به ما نهیب می‌زند که از اتفاق چشم‌پوشیم؟

مگر نه این که در روزگاران خطر باید تمام نیروها را جمع کرد، از بسیاری از اختلافات جزئی موقتاً درگذشت، تمام جنگ‌افزارها را بسیج کرد و تمام افراد را به کار گرفت و دشمنی‌ها را از میان برداشت و به ستیز با دشمن اصلی رفت. دشمن اصلی در بیرون از مرزهای این سرزمین کمین کرده است.

انقلاب ما اگر پاسخ همه‌ی آن خواسته‌ها باشد که ملت در راه‌پیمائیهای خود فریاد کرد، جمهوری اسلامی، اگر عیناً همان باشد که رهبران انقلاب مدام منادی می‌کنند، خواب در چشم جهانخواوران خواهد شکست. جهان طبیعی است، تحمل نخواهد کرد کشوری که تا دیروز به نفعی جهانخواوران افتخار می‌کرد و منتظر بود تا به اشاره چشمی از سوی آنان از منافع خود درگذرد. یکباره سر بلند کرده و راه استقلال و ناوابستگی پیماید.

این که تاکنون واشنگتن خود را ملزم به رویارویی با انقلاب اسلامی ایران ندیده است - سهل است کوشیده تا راه را بر استقرار این حکومت هموارگرداند - این که مسکو نیز شادمانه از رفتن شاه دم می‌جنباند و به حزب وابسته خود فرمان می‌دهد که از جمهوری اسلامی پشتیبانی کند. از آن روست که...

- غرب تصور می‌کند می‌تواند از اسلام کمربندی بدور گردن خرس سرخ ببندد. او اسلام را کیش سرمایه‌داری و ضد کمونیستی می‌بیند و ما نیز مدام کمک می‌کنیم تا در این ابهام بماند و مطمئن‌تر شود.

- بر دو گام شرق می‌اندیشد، با رفتن ایران به صف مترقیان عرب و جدانشدن از گروه نوکران امریکا و جمع شدن پایگاه‌های جاسوسی امریکا در ایران و خارج شدن از سنت و بهر حال بیرون آمدن از باشگاه سرسپردگان نظامی و سیاسی واشنگتن گامی به سوی او برداشته‌ایم.

مگر نه اینکه شناسنامه انقلابی همه‌ی انقلابیون تازه به قدرت رسیده، يك فصل مشترک دارد: پیروی از آن پیرمرد و کوشش در ادامه راه او...؟ راستی، با این همه باید او را انکار کرد؟ باید «مصدق» را که نامش نیز عامل بزرگی در راه بهم‌پیوستگی نیروها بوده و هست، کنار بگذاریم، چرا؟

این روزها کوشش غربی بکار گرفته می‌شود، در نفی «ناسیونالیسم»، در افکار ایرانخواهی و رد آن، حتی پیدا شده‌اند کسانی که سرود «ای ایران» را مغایر با اهداف انقلاب می‌دانند! حال آن که این مهمترین عاملی بود که همه‌ی ایرانیان را در کنار هم نگهمیداشت، جز سرسپردگان بیگانه و الهام‌گیرندگان از شرق یا غرب (از مسکو یا واشنگتن) چه کسانی می‌توانند قبول کنند که ایرانخواه نباشند.

ناسیونالیسم: ساروج محکم بنای آینده‌ی ایران انقلابی بود ویرانگیزاننده توده‌ها برای مقابله با امپریالیسم، مگر نه این که شهدای به خون خفته‌ی خلق در دیدگاه‌های رژیم شاه فریاد بر می‌داشتند که «ما برای ایران می‌جنگیم، برای خلق ایران می‌میریم!» این را نیز انکار کنیم، ناسیونالیسم را شرک بگوئیم. یعنی چه؟ این تکرار اشتباه شاه نیست که از میان دو عامل اتحاد ملت - اسلام و ناسیونالیسم - اسلام را قبول نداشت و گام تنها به آن تظاهر می‌کرد.

این روزها در میان همه‌ی این عوامل ایجاد اتحاد و یگانگی در نیروهای ملی، ظاهراً بر اسلام تأکید می‌شود. اسلام، بی‌تردید، عامل نیرومندی در بهم‌پیوستگی‌ها بوده و روحانیت مبارز در هر جنبش آزادیخواهانه‌ی در ایران در صف اول قرار داشته اما همیشه به عنوان جزئی از ناسیونالیسم ملی.

برداشتن به یکی از عوامل اتحاد، ما را از بقیه آنها بی‌نیاز نمی‌کند، به ویژه در زمانی که چشم‌پوشته پیداست ما در نیرومندترین موضع خود قرار نداریم، سهل است از جهت دشمنی‌ها که با انقلابیان می‌شود و ضربه‌ها که در این

وحدت ، به تعبیر آیت‌الله طالقانی درست است

احمد کی‌نژاد

یکی از نکات مهمی که امام خمینی چه در بدو ورود به ایران و چه اخیراً در آخرین بیانات خود به هنگام شرفیابی وزیر فرهنگ و آموزش عالی و روسای دانشگاهها و مدارس عالی بر آن تاکید نموده‌اند لزوم همگامی علم و دین و همکاری دانشگاهها با حوزه های علمیه است و حتی در يك مورد ایشان مراتب خرسندی و رضامندی خاطر خویش را از اینکه نمایندگان دین اسلام و دانشگاهیان در کنار یکدیگر همگام و همصدا گردیده و به یکدیگر نزدیک شده‌اند ابراز داشتند .

قاعدتا این خرسندی بایستی از این جهت باشد که چون دانشگاهیان در رابطه مستقیم با تحولات علمی جدید بخصوص علم تجربی قرار دارند و با در نظر گرفتن معیارها و قوانین علمی به دستورات دینی می‌نگرند ، لذا زمانی به انجام دستورات دینی گرایش نشان خواهند داد که حقایق این دستورات و مطالب دینی ، با معیارها و موازین علمی نیز سنجیده شده و به نوب رسیده باشد و گرایش دانشمندان به دین اسلام ، خود نوعی تأیید حقایق دستورات اسلام است .

حقیقت آن است که دستورات و مطالب دینی که در اصل از طریق وحی و الهام و نه بر اساس تجربیات و آزمایشهای علمی ، از طرف پیامبران عرضه گردیده است ، اگر در تجربه و آزمایش و عمل ، با قوانین مسلم علمی مطابقت نماید ، اصالت و حقایق خود را به ثبوت می‌رساند و بالعکس اگر یکی از مطالب دینی یا فرمایشات يك رهبر مذهبی ، در عمل با قوانین علمی غیر صحیح تشخیص داده شود ، مبانی این دستور یا فرمایش ، مورد شك و شبهه قرار گرفته و اعتبار خود را از دست خواهد داد و بخصوص اگر این فرمایشات ، با اصول و مبانی دینی نیز مطابقت نداشته باشد ، دیگر بدون تردید میتوان فرمایشات مزبور را باطل و کان‌لم‌یکن تلقی نمود و آنرا به فراموشی سپرد .
در اسلام ، چنین فرمایشاتی ، بانسنگ به

(ضرورت وجود تخصص برای درك اسلام) یا به عرصه وجود می‌گذارد و (متخصصین) ، دستورات خاصی را بعنوان دستورات دینی اسلام و طبق تشخیص و بیش و در بعضی موارد به میل خود معین نموده و تنظیم روابط اجتماعی ، انفرادی انسانها را بر اساس این عقاید و تعابیر خواستار می‌شوند و از آنجا که این «متخصصین» بین خود نیز دارای اختلاف عقیده و سلیقه می‌باشند پس از این طریق ، مراجع متعدد برای درك مکتب اسلام و قرآن و فلسفه و دستورات آن پدید می‌آیند و در حقیقت ، دستورات الهی به دستورات انسانی آنها بعضاً از طریق تعابیر خاص فردی تبدیل می‌شود که این تعابیر ، گناه نمی‌تواند از اثرات ناشی از ضعف و نقصان فکری و اشتباه انسانها در هر درجه‌ای از تخصص که باشند برکنار بماند ولی به‌رحال ، چون «متخصصین» در مقام (رابط بین انسان و خدا) قرار گرفته‌اند لذا بعضاً خویش را محق میدانند که آنچه را که تشخیص میدهند به مردم تحمیل نمایند .

این تعدد عقاید و آراء و بعضی تعجیلات ، یکی از دلالتی است که از (شرط مسلمان بودن) يك مجهول می‌سازد و مجهول باعث ترس است والا نه قرآن کریم و دستورات آن باعث (ترس از اسلام) است و نه اسلام حقیقی ، بلکه افکار بعضی متخصصین که هر روز رنگ تازه‌ای بخود می‌گیرد موجب هراس می‌شود و حقایق اسلام را در اذهان مورد شك قرار میدهد .
گذشته از «ترس از اسلام» ، تغییر رنگ افکار باعث بروز نارسایی‌های دیگری نیز میشود که یکی از مهمترین آنان ایجاد تشتت است .
در جامعه امروز ایران این تشتت وعدم وحدت گروههای فکری و عدم اتحاد آنان در جهت همکاری یکی از بزرگترین مشکلات موجود است و شاید به همین دلیل است که بیشترین تاکید و تلاشی بر لزوم حفظ « وحدت کلمه » قرار داده شده که وجود این تلاش ، خود به

نوعی واقعیت رقم ۹۹ درصد را بی‌اعتبار می‌سازد چون ۹۹ درصد متحد ، تقریباً برابرست با اتحاد کامل و لزومی برای توجه به نیم درصد بقیه نباید احساس شود مگر آنکه یا رقم ۹۹ درصد از نظر آماری قلبی است و یا عامل بیوند دهنده ۹۹ درصد ، بقدری است و بی‌باید است که بوسیله نیم درصد دیگر می‌تواند از هم گسسته شود .

ولی به هر حال و صرف نظر از معترضه فوق ، با وجود کوشش زیادی که برای ایجاد وحدت می‌شود ، بعلت تعبیر و برداشت ناصحیح از معنی «وحدت» ، این تلاشها ثمربخش نمی‌باشد چون معنی «وحدت» با معنی «ماشینی» و «کوک» ، «بی‌اختیار» اشتباه گرفته شده است و نتیجه این اشتباه آن می‌شود که برای تحقق این نوع «وحدت» ، انسانها باید مقدماتاً با انسانیت و موجودیت خود بیگانه شوند و شعور و درك و اراده خویش را یکسره به فراموشی سپارند و چشم بسته ، تابع و مطیع گردند .

ولی این مقدمه (یعنی نفسی انسانیت و آزادی) و هدف (یعنی تسلیم بلاشرط) هیچک نه با معیارهای دین اسلام مطابقت دارد و نه با قوانین علمی .

یعنی «وحدت کلمه» ، زمانیکه بمعنای يکسو شدن جهت فکری تمام انسانها و تگرش يك بعدی آنان به مسائل و قبول يك دستور واحد بوسیله همه باشد ، نه بوسیله معیارهای دین اسلام و نه بوسیله قوانین علمی قابل توجه و قابل قبول نیست و باطل است .

در مورد دین مراجعه به چند آیه می‌تواند روشنگر باشد :

ولئن اتیت الذین اوتوا الكتاب بكل آیه ما تبعوا قبلتك و ما انت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبله بعض

بقره ۱۲۹
(اگر هر قسم نشانه و معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری تابع قبله تو نشوند و تو نیز از

قبله آنان تبعیت نخواهی کرد و برخی قبائل - ملل) تابع قبله برخی دیگر نشوند (ولوشاء ربك لجمال الناس امة واحده ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم . هود ۱۱۸-۱۱۹) اگر خدای تو میخواست و اراده میکرد همه مردم يك امت واحد می شدند و لكن باید در اختلاف باشند (جز عده ای که مورد مرحمت خدا هستند) و آنان برای همین خلق شده اند) ولوشاء ربك لامن من فی الارض کلهم جمیعا الا انت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین .

یونس ۹۹
اگر خدای تو میخواست تمام مردم روی زمین ایمان می آوردند . آیا می توانی مردم را بقبول ایمان مجبور کنی ؟
آیات فوق که بیانگر عدم امکان و لزوم یکسویه شدن فکری تمام آدمها و پیوستن آنها به يك مکتب خاص است بوسیله قوانین علمی مثل قواعد حساب احتمالات و آمار و محتمل ترین توزیع که مبنای دستیابی به قطعیت ترین قانون فیزیکی تفرق و شناخت قانون بسیار مهم آنتروپی است نیز تأیید می گردد .

در مورد ارتباط حساب احتمالات با موضوع مورد بحث بطور خلاصه (شرح مفصل از حوصله این نوشته خارج است) طبق قواعد این علم در يك مجموعه بزرگ (جامعه) احتمال آنکه تمام اجزاء مجموعه (انسانها) تحت نظم خاص واحدی (اعتقادات) درآینده بسیار غیر محتمل است و هر چه مجموعه از اجزاء (انسانها) بیشتری تشکیل یابد ؟ امکان تحت نظم خاصی درآیندن آنها کمتر می شود . یعنی با توجه به فاکتورها و پارامتر های متعدد مؤثر در ساخت فکر يك انسان آزاد و شکل یابی عقیدتی وی ، ملاحظه می شود که یکسو کردن و تحت عقیده واحد درآوردن و جهت واحد فکری دادن به همه انسانهای يك جامعه آزاد ، مغایر با قواعد علمی نیز می باشد و در مورد (محتمل ترین توزیع) در رابطه با مجموعه های انسانی ، بطور خلاصه و طبق قوانین مربوطه ، اگر دو (جهت فکری) یا دو نوع اعتقاد در يك جامعه وجود داشته باشد ، نحوه توزیع و گرایش انسانها نسبت به هر دو عقیده بیشتر بطرف نیچ - نیم بسمت هر يك از دو عقیده میل خواهد کرد که منطبق قرآن کریم و قوانین ریاضی در این مورد کاملا مطابقت دارد و انحصار را مردود می شمارد .

پس ملاحظه می شود که نه بر مبنای دینی و نه بر مبنای علمی نمی توان انسانهای يك جامعه را وادار ساخت که از يك روش فکری خاص و

دستورات آن پیروی نمایند بنابراین در رابطه با مطالب فوق ، دستوراتی از قبیل : (اگر يك آدمی باشد که فیلسوف زمان باشد ، يك آدمی باشد که تمام عالم را زیر سیطره علمی خودش برده باشد لكن جمهوری اسلامی را نمی خواهد این را تعیین نکنید) . به دو دلیل صحیح نیست اول آنکه این دستور نفی علم است و عالم، در مقابل جمهوری اسلامی ؟ که هنوز معلوم نیست محتوی آن چیست، دوم آنکه این دستور يك سو کننده افکار است که با معیار های اسلامی و علمی در جهت لزوم تنوع و تعدد تطبیق نمی کند . و بهمین شکل جمله (آزادی معنایش این نیست که بنشینند برخلاف اسلام صحبت بکنند) بعنوان سرکوب کردن هر نوع عقیده خارج از انحصار قابل قبول نیست .

زمانی که گفته می شود (با اینها همکاری نکنید ، خودتان را از آنها دور نگهدارید و از آنها اجتناب کنید) این کلمات با صحبت های طالقانی که می گوید (جوانان باید با ذهنی باز دنبال تحقیق بروند تحت تاثیر مکتبی خاص واقع شدن و در بست آنها قبول کردن و شک نکردن در آن چه اسلام باشد و چه ضد اسلام برخلاف ساختمان انسان است یعنی انسانی که ساخته شده باید متحول و متکامل باشد و تکامل فکری پیدا کند و اگر کسی در دین جمود پیدا کرد ، انسانی مترقی و متعالی نیست و این حق هر انسان است که در مسائل ایدئولوژی تحقیق کند و در بست تسلیم نشود) متضاد است و باهم تفاوت دارد .

علت تفاوت کلام و بیان ، تفاوت در تعبیر کلمه «وحدت» است . یکی «وحدت» را به معنی یکسویه شدن افکار همه افراد جامعه می پندارد و دیگری لزوم وجود قطب های مختلف فکری در جامعه را برای ایجاد حرکت و تحول در جامعه احساس می کند و معنای «وحدت» را به درست، در آن می یابد که روابط این قطب های فکری با یکدیگر باید بر اساس عدالت ، و نه زورگویی تنظیم شود تا هر قطب فکری بتواند با نگاه کردن به مسائل جامعه از دید و پایگاه خاص خود ، به روشن شدن يك گوشه و يك جنبه از مسائل اجتماعی و انسانی کمک کند تا جامعه بتواند بر اساس نیروی که منتجه و برآیند نیرو های متعلق به کلیه قطب های فکری موجود در جامعه است به حرکت سازنده خود در جهت تحول و تکامل ادامه دهد .

با توجه به دو نوع نگرش فوق به مسئله «وحدت» ، در جامعه ای که از قطب های فکری متفاوت تشکیل شده است به دو نوع می توان

عمل نمود .

اول - در جهت زورگویی برای قبولاندن عقیده ای خاص و سپس در صورت بروز مقاومت ، اتخاذ سیاست دشمن یابی و تحریک عده ای بر علیه عده دیگر و راه انداختن جنگ داخلی که به وضوح مشاهده می شود. این راه حل ناخواسته در جهت تمایلات دشمنان مملکت (که خواهان ایجاد آشوب و ناامنی و تفرقه و ایجاد محیط مناسب برای وارد ساختن ضربه هستند) بوده و نه تنها نیروهای فعال را از سازندگی باز می دارد، بلکه با ایجاد درگیری باعث از بین رفتن نیرو های جوان و فعال مملکت از همه جبهه ها شده و به (ز هر طرف که شود کشته شود آمریکاست) جامعه عمل می پوشاند و چون چنین نتیجه ای مطلوب رهبران نمی باشد ، پس ناگزیر باید از انتخاب روش و سیاستی که منجر به این نتایج شود احتراز نمایند و در جهت احتراز از این سیاست ، مثلا بیان این مطلب که (هر کسی که اسم جمهوری را دموکراتیک اسلامی بگذارد دشمن ما است) نه تنها موردی نخواهد یافت بلکه باید توجه کرد که این قبیل جملات حتی هم مسلمان را هم در ردیف دشمنان قرار خواهد داد چون اولین کسی که گفت جمهوری دموکراتیک اسلامی، نخست وزیر دولت موقت انقلاب بود . حال اگر ایشان نیز در ردیف دشمنان اعلام شود تا مردم تکلیفشان را با ایشان بدانند و اگر دشمن نیستند پس جمله فوق بدون توجه طرح گردیده که این عدم توجه نسبت به طرح و بیان مسائل و مطالب ، در رابطه با معیارهای اسلامی نه تنها خطرات فراوانی به همراه دارد بلکه تناقض گویی رهبران ، پیروان را در مقابل سایر گروه های فکری نیز خلع سلاح می کند .

وقتی رهبران شعار می دهند نه غربی ، نه شرقی ، فقط اسلامی و آنوقت پیروان می بینند آنجا که رهبران خود به تنگنا برخورد می کنند و مصلحت می شمارند برای توجیه عملیات خود به الگوهای غربی استناد می کنند ، و در این حال پیروان اسلام نمی دانند در برابر انتقاد منتقدین چه جواب بدهند و چگونه از اعمال رهبران خود دفاع نمایند .

مثلا در مورد رفتارندوم آزاد که مورد درخواست مردم بود ، رهبران اعلام می کنند که در غرب سابقه ندارد که رفتارندوم بجز بصورت بله یا خیر ، بصورت دیگری انجام شده باشد! و یا در مورد انتخابات شوراها و کنترل امور، می گویند هیچ کجا سابقه ندارد که انتخاب از پائین به بالا باشد یا در مورد شرکت نظامیان در بقیه در صفحه ۴۴



چرا رسالتان را رها کرده ، به قطب زاده پرداخته اید ؟

قرامز خبیری

آقای بهنود عزیز

نامه نگاری ، همه ی فضیلت های دیگرش به کنار ، آدمیزاد را برای لحظه ی کسوفی که شده آرام ورها می کند . پس این نامترا می نویسم تا آرامت کنم ، تا تندیه ها و خسوفت را بپوشانم - اگر که بتوانم ، و بگویم که اینستور و غیظ تند و بی لجام ، نه تنها در تو که در بیشتر ما ، نیروهای سازنده را دارد تپا میکند و هرز می دهد . درست وقتی که به همه ی نیروها نیاز هست .

چند کلمه از تاریخ برایت می نویسم ، بگذار که صحبت را با قصه های گذشته آغاز کنم ، که همیشه صحبت حال را هم می گوید . نمی دانم هیچ توجه کرده ای که حوادث زمانی حال چقدر شباهت به وقایع صدر اسلام دارد ! میدانی که اسلام اصلا با خصلتی ضد اشرافی آغاز شد و باستم در افتاد ، و نهضت حاضر هم . در هردو حال ، نهضت ها از آغاز سرکوب و نفی شدند و رهبران ناچار از هجرت شدند و در غربت بود که قوام گرفتند و رشد کردند و چندی نگذشت که سرانجام فاتحانه به « شهر » درآمدند و بت ها را سرنگون کردند و شهری که در آغاز ، سرد و بی اعتنا نظاره گر هجرت مانده بود ، به شرق و ستایش پذیرنده ی باز آمدگان و برحقان شد . و یادت هست که از همان هنگام درآمدن به شهر و پیروزی ، « مهاجرین » و « انصار » هردو نهضت ، از هم متمایز شدند و تنها به خاطر اعتقاد و ایمان مبارزین بهره برشان بود

که ، هر چند قبیله ها و طوایف مختلف بود ، اما دلها یکی ماند . یا در آغاز یکی ماند . و میدانی که چطور هردو بار « تفرقه » آشکار شد و کینه ها در میان آمدند و به اندک زمانی شوق پیروزی به نگرانی بدل شد . در گرما گرم شکل گیری و گسترش اسلام بود که توطئه ها و شورش ها آغاز شدند ، هر منفردی به قضاوت و صدور حکم نشست و عمر بن خطاب و علی بن ابیطالب (ع) به تیغ بیداد دین قضاوت ها ، و عثمان بن عفان در هیاهوی شورش و غوغا ، کشته شدند . « خوارچ » ، حجت های شخصی را در قبضه ی شمشیرشان سراغ کردند و تیغ رابه سوی خود گرداندند . تیغی که پس از آن هرگز به روی بیگانه کارگر نشد و هنوز چهل سال از هجرت نگذشته بود که سرسخت ترین دشمنان و پیامبر و اسلام ، چون ابوسفیان و بنی امیه که در عین حال از ثروتمندترین مردمان هم بودند . حاصل را متصرف شدند .

حالا هم می بینی قتلها و ترورها و فوج گردندگان مرفه جدید را ، اختلافها را و حجت های شخصی را که از ته تپانچه ها و تهدیدها اظهار می شوند ، و هنوز چهار ماه هم از فتح نگذشته است . اما انگار کسی شباهت ها را در نمی یابد و در فکر چاره نیست . هر کس سهم خود را می طلبد و زیر پای خودش رامی یابد . شاید به این علت باشد که چون در متن تاریخ حساس و طپنده ی متحرکی زندگی می کنیم ، بعد و عمق حوادث را درست در نمی یابیم . اما من

اگر درست در نیابم نقلی نیست . تو که روزنامه نگار این روزهای باید درست دریایی . اما روزنامه نگاران ، که در صداقتشان هیچ شکی ندارم ، انگار به اختیار خود ، تنها بخشی را که می بینند و میدانند بر میگزینند و به جزئی از کل اکتفا میکنند . مثالی از این شیوه را دارم اما ذکر نمی کنم . پاپوش نمی خواهم بدوزم و چوب تکفیر ابراز دست من آلوده خر قه که نیست . اما ساده بگویم که گمان میکنم در هر احتیابی ، روزنامه نگار یا غیر ، باید بداند که عظیمترین شمار مردم این خاک گوش به فرمان امام خود است . و این رهبر نه بقول آن فلانی فقط « رهبر مذهبی ایران » که « رهبر ایرانیان » است و جز این نیست . پس هر که در هر اعتقاد و عقیده ای باشد ، ناگزیر است این ایمان و شار عظیم مومنان آنرا در محاسبه اش منظور کند ، و اگر نکند خانه بر روی شن ساخته است . مطبوعات هم از این قاعده مستثنی نیستند و اگر به نوع و شمار مخاطبانشان نیندیشند ، رسالت را یکسره فراموش کرده و یا دست کم گرفته اند . دخی هم به بحث اقلیت و اکثریت ندارد . از وظیفه ی مطبوعات که می گویم ، یاد تهران بصور وتو می افتم . و شکوه میکنم که گوش کن : عزیز من ، این کشمکش بیهوده چیست که راه انداخته ای ؟ پاک شده ای دن کیشوت و به جنگ آسیای بادی آقای قطب زاده برخاسته ای ! و نه تنها تو که بسیاری از مطبوعاتی های ما به رقابت ، نیزه به سویش می افکنند .

عزیزان من، اگر اورا به‌خاک افکنید صلاهی آزادی‌مطلوب شما، در طرفه‌العینی در داده میشود؛ اما حاشا که چنین باشد. حاشا که قطب‌زاده چنان وجود نگران‌کننده‌ی نااهلی باشد که تصویرش میکینید و حاشا که اصلاً آزادی‌را بشود از طریق تمویض فلان مدیر یا سرپرست آن یا این اداری دولتی برقرار کرد.

کوبیدن آقای قطب‌زاده، که کار بسیار صبی‌هم هست از اصل دلخوش کنکی است از جنس مبارزات دن‌کیشوت‌وار، که نه احتیاجی به این وسعت قالب‌مقال دارد و نه به شهید‌نمایی و حق‌طلبی. نیروی‌ها را که باید در راه سازندگی به‌کار رود، انداخته‌اید در راه جنجال بیهوده و هیاهویی عبث: «این عکس قطب‌زاده نیست؟» نه‌خیر نیست. یعنی دلم نمی‌خواهد که نباشد. نه که ابله باشم و بخواهم از حقیقت‌ها فرار کنم. اما برادر، درد من این نیست. من تازه از آن عالم سیاه شك و سوءظن خلاص شده‌ام. میخواهی دوباره برگردم به‌آن دیرباوری و بی‌قبولی سنتی؟

اما بجای این، آقای بهنود عزیز من میخواهم قدری از آن وسعت عطف و امیدبخشی و سازندگی ذهن و قلمت را - که کارنامه‌اش را خوب میشناسم - ارزانی من کنی. از حصار بی‌ایمانی و جزیره منفرد بودن به‌تنگ آمده‌ام. به‌سپاه شکاکان و تلخ‌اندیشان هم نمی‌خواهم ببینم. پس بگو که پاکی و صلاح در روی زمین ما پراکنده است و اگر نقصی باشد، راه‌حل آن کدامست. میخواهم خواننده‌ی آن حرف‌حسابی باشم که راه‌گشا و اصلاحگر است. از ذکر مصائب خسته شده‌ام.

لا‌ب‌د میخواهی آن مجله‌ی پر فروش این روزها را که میخواهد ثابت کند بندلیفه‌ی همه‌ی افراد خانواده‌ی شاه مخلوع «و بقول تو: آن سفاک است بوده است». که چه بشود؟ یعنی اگر اهل فسق و فجور نبودند، کارشان هیچ ایرادی نداشت؟ تازه خلاف این مسئله هم صادق نیست، یعنی عفت تنها هم کسی را تیره نمی‌کند. مثل ملکه ویکتوریای انگلیس که با آهمه ادعای تقدس و طهارت و جان‌ناز آب‌کشیدن هایش، مظهر آن امپراطوری خوفناکی بود که عالی را به‌قاوت تمام پاره پاره میکرد و می‌بلید؛ و او تحسین‌کنان نظاره میکرد و راه نشان میداد.

اما گمان میکنی اگر رسالت روزنامه‌نگاری به توصیف بندتنبان‌ست حاکمان مخلوع خلاصه شود، چیزی جز یک حاصل بندتنبانی بجای خواهد ماند! مطالبی از قبیل اینکه دکتر یزدی با جوراب در منزل فلانی راه میرفت و عیالش در امریکاست و دیگری گذرنامه‌ی سوری‌های

دارد، حجت و برهان چه واقعییتی است؟ این مباحث ست راه به‌کجا می‌برد؟ اما من ایرانی از این صحبت‌ها بسیار شنیده‌ام. که مشروطیت کار انگلیس‌هاست. که نین را آلمانها و سیاست قیصر ویلهلم گذاشت توی یک قطار پلمب شده و فرستاد روسیه تا انقلاب بلژیکی علم‌کند؛ و از این قبیل پرندیات.

میخواهم بگویم این حرف‌ها دخلی به کارهایی که باید بشود، ندارد. چرا در رسالت روزنامه‌نگاری معاصر ما، فقط «انشاء‌گیری» و مباحث حاشیه‌ای جاخوش کرده است و از ارشاد و راهنمایی کمتر خبری هست؟

از قطب‌زاده نوشته‌اند و می‌نویسند، پس از تلویزیون مثال می‌آورم: تا بحال ندیده‌ام که در جراید، روشی یا برنامه‌ای که جهت انقلاب ایران باشد، برای رادیو-تلویزیون حاضر پیشنهاد شود. اینکه چه بکنند خوب است. نه اینکه چرا اینها خوب نیست، که البته نیست و همه‌هم میدانند. برای مشکلاتی که میدانند، یا نمیدانند و حدس می‌زنند: مفر و یا راه‌حلی پیدا کنند. بگذارید قطب‌زاده هر که هست، باشد. به‌من چه مربوط است که چه می‌پوشد و یا کجا می‌خوابد. اما یکی نیست سردار دینویسند کودکی که زبانش راحت نمی‌چرخد، نباید و نمی‌تواند که مجری برنامه‌ی کودک باشد و چنین انتخابی نقض غرض است، چرا که مخاطب او متصل در بند زبان الکن اوست و ذهنش از تعقیب طرز تلفظ او فراتر نمی‌رود و به‌عبارت ساده تنها مشغول گوینده می‌شود و از دریافت «پیام» بازمی‌ماند.

چرا کسی اعتراض نمی‌کند که «صدای و سیمای انقلاب اسلامی ایران» از برنامه‌های عمیق و آموزنده و درعین حال مفرح، خالی است و حتی در باب «معارف اسلامی» هم چیز دندان‌گیری ارائه نکرده است: از هنر و ادبیات و فلسفه گرفته تا جهان‌بینی و تاریخ و علوم و حکمتش. و این میاحتی که بشکل گفتگوها و تمارفات دوسه‌نفری نشان میدهد، برنامه‌ی تلویزیونی نیست. و بعد «به‌دنبال اعتراض» بنویسند و راهنمایی کنند که یک برنامه‌ی تلویزیونی (فی‌المثل در باب زندگی و تفکرات امام مصد غزالی) چگونه باید باشد.

اما چه بگویم، که شاه‌ها هم شده‌اید نقل آن دوست عزیز من که نقد می‌نوشت و چه خوب هم می‌نوشت. اما فقط معایب کار را نشان می‌داد و اثبات میکرد که فلان اثر چقدر بد ساخته شده است، و ما که خوانندگان مقاله‌هایش بودیم. شده بودیم متخصصین ارزیابی و تشخیص آثار مزخرف! و به‌وجهی مربوط بود که هیچ‌وقت آثار هنری با بپسند او عرضه نمی‌شد!

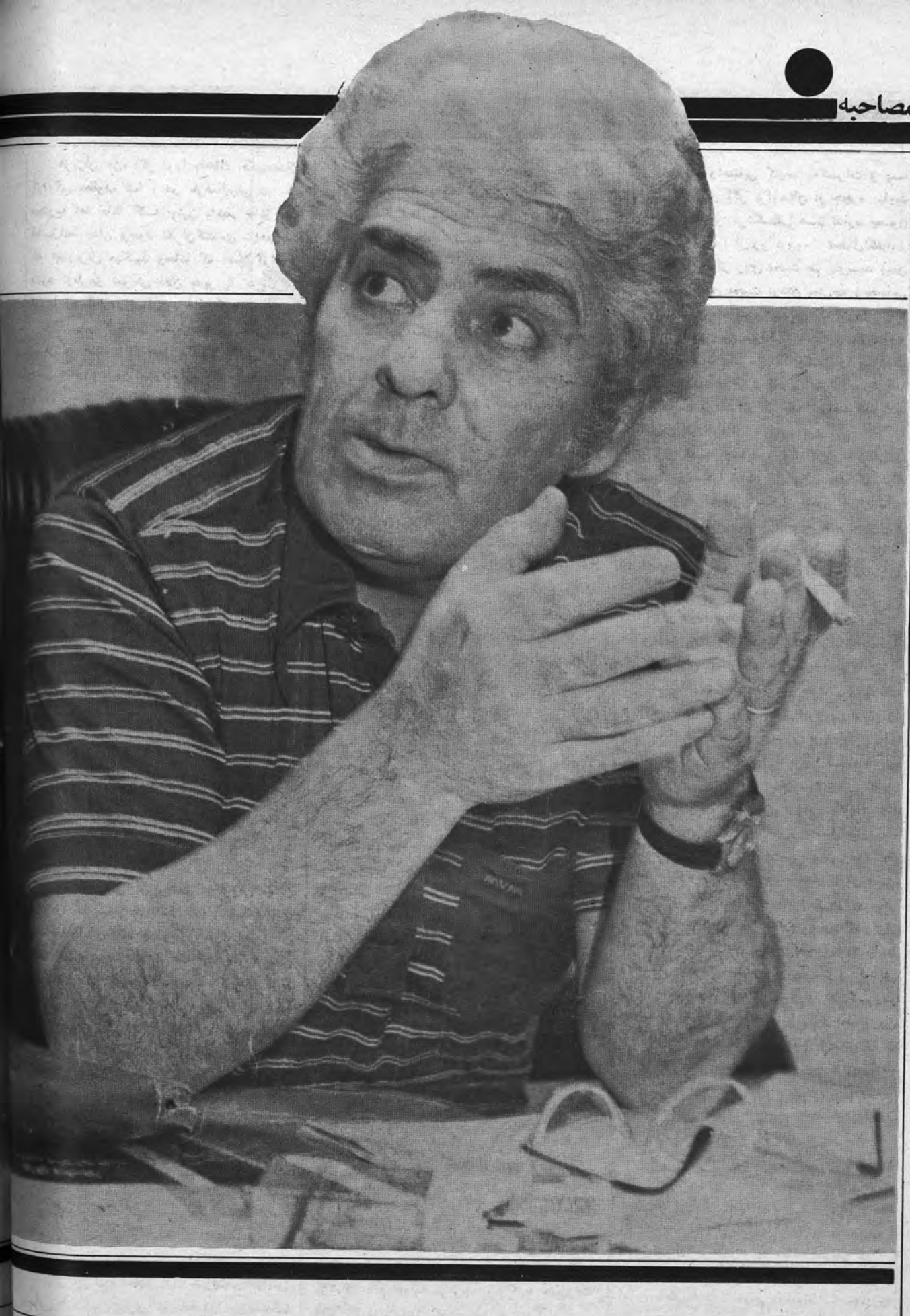
اما شما راهنمایی کنید. به‌کرات و به‌دفعات. از در اگر برانندان از پنجره بیایید تو. گسرشان و سرشکتگی هم ندارد چون نیتنا خیر است. از رو نروید. تعطیل نکنید. قهر نکنید. و از روی محبت هم بنویسید (بمن نگو که از روی محبت نوشتن یعنی چه و چه‌جایی دارد - چون میدانم و میدانی که دارد). اما اگر بخواهید بین دو قطب «تصدیق بلا‌تصور» و «نفی و طرد یک‌سره» فقط یکی را با شدت وحدت بجسید و از توظف و اعتدال دور شوید؛ باز حکومت و ملت از هم جدا خواهند شد و دلال مظلماش هم خودتان خواهید بود.

این قدم‌ها را باید روزنامه‌نویس‌ها بردارند. اگر وظیفه شما نباشد پس وظیفه‌ی کیست؟ مجلس شورا که هنوز تشکیل نشد. پس جای راهنمایی و ارشاد منحصر شده به منابر و جراید. فردا نه پس‌فردا قانون اساسی مطرح خواهد شد - باز میخواهید بنویسید آقای قطب‌زاده گراوات فرنگی میزند؟

اگر روزنامه‌ها ارشاد نکنند و پای‌ی قاطع ارائه‌ی طریق را برنگزینند، دیری نخواهد گذشت که به مجموعه‌ای از اعلامیه‌ها و اعلان‌های ترحیم و تسلیت بدل خواهند شد. بی‌بهورنگ و خاصیت، و ترس از جهت‌گیری رفقشان را خواهد گرفت. تندوتیزی‌ها و فریاد‌کشیدن‌های از آن سو نیز، شمار را به‌جای کلام منطقی خواهد نشاند و حاصل به‌آز دست رفتن اعتماد خواننده خواهد انجامید و فرصتی یگانه - که ملتی را می‌تواند برانگیزاند و به‌تفکر سازنده برساند - از کف خواهد رفت. وقتی صحبت از ارشاد می‌رود، غرض وجه عملی آن است. به‌بحث‌های پراکنده‌ی عمومی: اندر فواید نیکی و مضار بدی هیچ‌کاری ندارم. یعنی اگر قرار است درباره‌ی آزادی سخنی گفته آید از راست و حسینی بگویند حدود آن چیست و کجایش را ما ملت، و یا در فلان مورد فلان گروه و جمعیت، کوتاه آمده‌اند و پا را از خط بیرون گذاشته‌اند. بحث در کلیات که نویسنده را از آسیب دهر درمان دارد قبلاً هم سنت رایجی بوده است و تازگی ندارد. به دردی هم نمی‌خورد.

بهنود عزیز، دلت نشکند اگر آقای قطب‌زاده دعوتت را به مناظره نپذیرفت؛ یا فلان تهمت را در حقت عنوان کردند. در دعوا حلواکه خیر نمی‌کنند! اگر دنبال معایب خصوصی دیگران بگردند (که همیشه هم‌چوینده یابنده است!) کیست که چندتایی نداشته باشد؟ کم‌وبیش آن‌هم می‌ماند به‌انصاف حریف!

اما می‌خواهم بگویم این مراغه‌ایست که از اساس باطل است. درهم افتاده‌اند که چه بشود؟
بقیه در صفحه



وظیفه ما این نیست که ببینیم می شود گفت یا نه. باید بگوئیم

— تصور می کنید، مبارزه امروز کدام هدف را باید نشانه بگیرد؟

— مبارزه امروز باید در عین حال که پیشگیری از شکل گرفتن فاشیسم را هدف می گیرد، انقلاب فرهنگی عمیقی را در جامعه ما پیش ببرد، و تذکار این نکته هم لازم است که هیچ یک از این دو، بدون استعانت آن دیگری به نتیجه مطلوب نخواهد انجامید. در باب فاشیسم که شدیداً انقلاب ایران را تهدید می کند به قدر کافی حرف زدیم، اما در باب انقلاب فرهنگی پیش نیامد که چیزی بگوئیم. مطلب احتیاج به مقدماتی دارد که از حوصله این سؤال و جواب خارج است. بگذاریم برای یکی از هفته های آینده. قول مقاله ای در این باب را به تان می دهم، البته به شرط این که تا آن موقع «انقلابیون» با کوکتل مولوتف به سراغ تان نیامده باشند.

توجیه سانسور

— آیا، اصولاً لحظاتی وجود دارد که سانسور و تحدید آزادیها، توجیه پذیر باشد، بعضیها معتقدند، این روزها، بله؟

— بطور مطلق و یک قلم: نه! — هیچ لحظه ای وجود ندارد که به سانسور و تحدید آزادی اجازه حیات بدهد. آزادی سکوتی است که اگر نافرمانی ترین گوشه اش سائیده شد از رواج می افتد. آن که سانسور می کند از خودش دروشت است، از افشای حقیقت می ترسد، چرا که خودش فریب و دروغی بیش نیست. البته معمولاً قدرت حاکم است که دست به سانسور و اختناق می زند،

واز خویشتن خویش
بارونی بی افکنند . . .

اگر مرگ را از این همه ارزشی بیشتر باشد
حاشا! حاشا که هرگز از مرگ هر آسیده
باشم .



— پیش از این هم گفتم: من عضو هیچ یک از احزاب نیستم، اما عملاً با همه احزابی که برای ایجاد جامعه ای دموکراتیک کوشا هستند همپا و همصدایم. ولی راستی چسرا می گوئید «موضع غیر شاعرانه»؟ مگر شما را از زندگی عملی جدا می دانید؟ من معتقدم که شعر، گویاترین سندی است که بر اساس آن می توان به تلقیات اجتماعی هر شاعری برد و به عنوان نمونه، شعری از خود به شما می دهم و توصیه می کنم به عنوان پاسخ اصلی من به این سؤال تان چاپش کنید آن را در سال چهل و یک نوشته ام، بنابراین هجده سالش است:

ار مرگ ...

هرگز از مرگ نهر آسیده ام
اگر چه دستانش از ابتذال

شکننده تر بود .

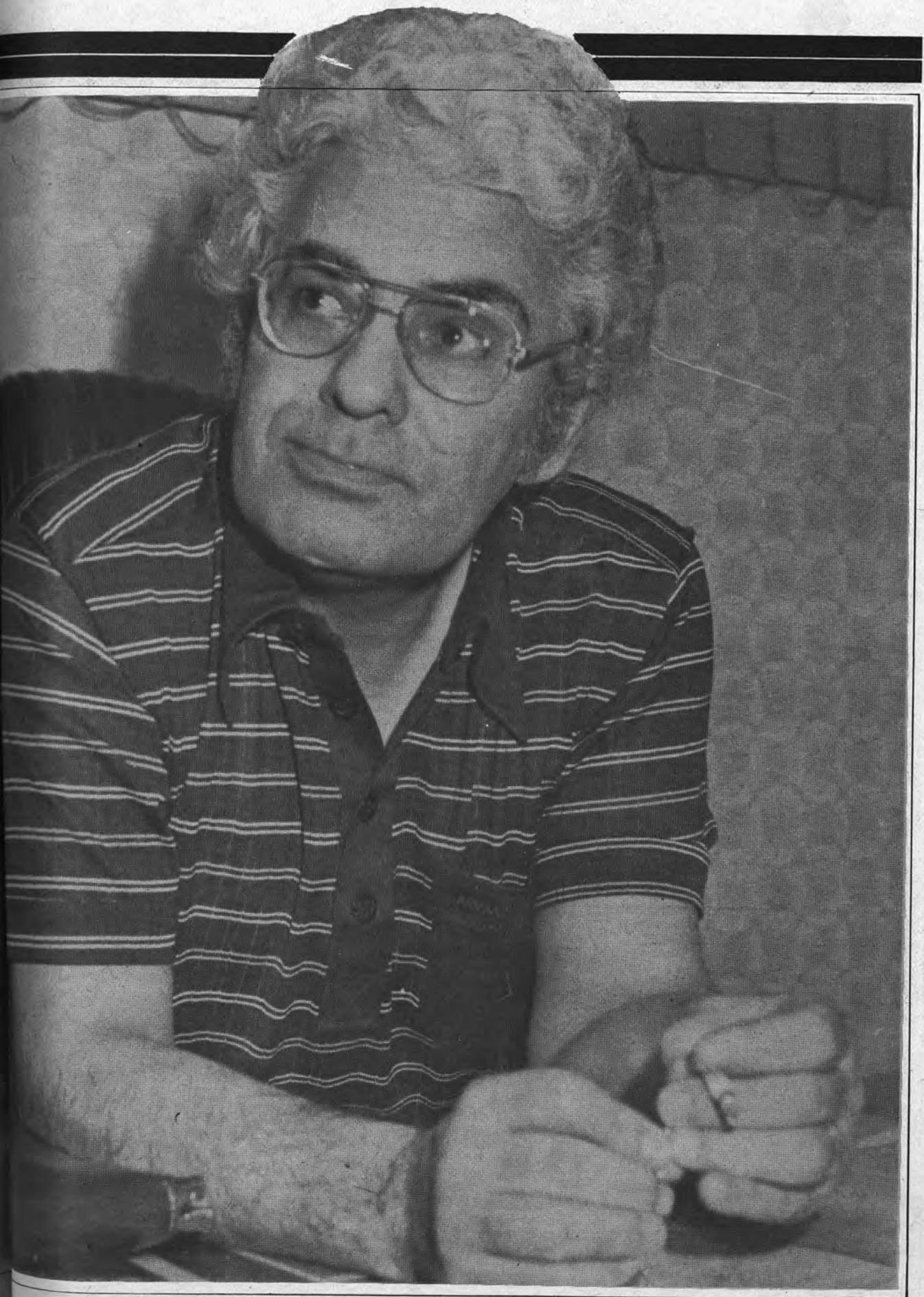
هراس من — باری — همه از مردن در
سرزمینی است .
که مزد گورکن

از آزادی آدمی

افزون تر باشد .

جستن
یاقتن
و آنگاه
به اختیار

برگزیدن



11 210 89

* ارتجاع و فاشیسمی که امروز زیر پوشش مبارزه با مارکسیسم چنگ و دندان نیز می‌کند، جز امپریالیسم جهانی الهام‌بخشی ندارد.

* آزادی سکه‌بی است که اگر ناهرمی‌ترین گوشه آن اندکی سائیده شود، از رواج می‌افتد.

* وظیفه ما این نیست که ببینیم می‌شود گفت یا نمی‌شود گفت. ما «باید بگوئیم».

* گروه‌های انحصارطلب در کار آنند که انقلاب را به فاجعه بکشانند.

تونل در غیر ممکن‌ها

درووردگانی چون شما - احمدشاملوی مبارزه و شاعر - که در ۴۰ ساله اخیر همواره مطرح بوده‌اید و تصور میکنم زندگی در محیط سانور و خفقان - یعنی بادهان بسته‌زیستن - فاجعه‌ایست که فشاری چند برابر وارد می‌آورد. چون به دلیل همان مطرح بودن، جامعه با توقعات و انتظاراتی بیشتر، باشما روبرو میشود؟ شما زندگی در چنین فضائی را که ۲۵ سال تحمل کردید - دست‌به‌گریبان بارژیم وهم در برابر مردم متوقع و منتظر - حالا نیز دوباره دارید گرفتار این وضعیت می‌شوید؟ درحقیقت ما دوباره داریم گرفتار فضای مختق می‌شویم.

- وضع مشکلی است ۷ بله ۸ و بسیار مشکل‌تر از وضعی است که در بیست و پنج سال گذشته داشته‌ایم. انحصارطلبی بخشی از افرادی که فاقد صلاحیت و فرهنگ سیاسی هستند و تنها از نقطه منافع خود حرکت می‌کنند اما به‌عللی توانسته‌اند گروه قدرت کریستالیزه شوند و عایقی میان قدرت و نیروهای خلاقه ایجاد کنند عامل ایجاد این وضع است. این گروه‌های انحصارطلب در کار آنند که انقلاب را به فاجعه بکشانند. متأسفانه به این ترتیب توده‌های مردم گرفتار محرومیتی مضاعف شده‌اند: بدون فضای آزاد نمی‌توانند حقایق انقلاب را دریابند و مانع جریانات انحرافی آن شوند؛ از سوی دیگر، باشیوه‌ئی که انحصارطلبان پیش‌گرفته‌اند ۹ بخشی عمده از خود مردم به‌صورت عاملی برای اختناق و پیشگیری از ایجاد فضائی آزاد برای بده‌بستان‌های فکری وارد صحنه می‌شوند.

به این ترتیب، افراد متعدد جامعه، فقط به قول شما «باتوقماتی بیش‌ازحد توانائی» مواجه نیستند بلکه گاه ناگزیرند در غیر ممکن‌ها تونل بزنند. شاید منظور شما هم از آن «توقمات» بیش‌ازحد

توانائی» همین باشد. اما فراموش نکنیم که وظیفه ما این نیست که ببینیم می‌شود گفت یا نمی‌شود گفت. ما «باید بگوئیم» و به دلیل که از گفتن تن بزیم مستقیماً از وظیفه خود عدول کرده‌ایم. به «توقمات» جامعه پاسخ گفتن خودنمائی و دردم خودفریبی افتادن است. باید عمیقاً و ظایف اجتماعی خود را دریافت و در خط فکری خود جلو رفت و هر دم مواظب سلامت مسیر فکری خود بود.

بگذارید نکته‌ئی را هم که در سؤال شهاست روشن کنم. می‌گوئید «حالا دوباره داریم گرفتار فضای مختق می‌شویم»؟ -

سرنوشت روشنفکران جز این نیست که در همه شرایط با اختناق درگیر باشند، لاقلاً تا هنگامی که چیزی به‌نام «دولت» و «قدرت حاکمه» بر جامعه مسلط است. زیرا که دولت و قدرت حاکمه مظهر تسلط و حافظ منافع طبقه‌ئی بر طبقات دیگر است و لاجرم ستم طبقاتی و ظلم و اختناق در ذات آن موجود است و تنها از این طریق است که روشنفکر علت وجود خودش را پیدا می‌کند: مبارزه با ستم و اختناق. - پس روشنفکر فقط این طرف خط ایستاده است و درست تاموقمی که این طرف خط ایستاده روشنفکر نام می‌گیرد. چیزی به‌نام «روشنفکر دولتی» وجود ندارد. روشنفکری که ستم خود را درجه‌بسته توده «حکومت شونده» ترک می‌گوید به قلمه «حکومت» کنندگان. نقل مکان می‌کند رسالت خود را از دست می‌دهد و به قالب مداح یا تبلیغاتچی طبقه حاکم درمی‌آید که به حال حرفه‌شرفی نیست. می‌بینید که به این ترتیب برای مفهوم «روشنفکر» به تعریف رایج آن توجهی ندارم. جز «فکر» در این ترکیب، در نظر من، مستقیماً به «وجدان» و «عواطف انسانی» برمی‌گردد نه به آن مفهوم حیوانی و غریزی که به جنبه «منافع خود» و «دفاع از فرد خود» اشاره می‌کند. پایان

و به همین جهت است که وجود سانور و اختناق بسادگی می‌تواند دلیلی قاطع بر غاصبانه بودن قدرت حاکم شمرده شود.

- بعضی عوامل بودند که در نظام شاه بودند وهم در نظام فعلی ...

- بفرمائید که به‌های مرتضی‌علی روشنفکران ما از انقلاب بهره‌ئی حاصل نکردند و عوامل انحصارطلب بدون هیچ تعارف و پرده‌پوشی دست درکارند تا همین مختصر آزادی به دست آمده را نیز از آنها سلب کنند. برای چنین اموری چه‌کسانی بهتر از نراقی‌ها و اداره چهارم ساواک که متخصصین محبوب مادرزاد و مادام‌العمر سرکوب روشنفکران هستند.

- کانون نویسندگان که اخیراً توانست مواضع بسیار مترقی و ارزنده‌ئی را به تصویب برساند در حال حاضر می‌تواند قاطع‌تر عمل کند و حضور خود را در جامعه، به‌عنوان مجمع روشنفکران مسوول و متعهد مملکت، به‌نحوی چشمگیرتر نشان بدهد.

مواضع کانون چنین حرکتی را توجیه می‌کند. - در متن مواضع کانون نویسندگان ایران، به‌خصوص بر مسائل دفاع از آزادی عقیده و بیان و مبارزه با سانور و اختناق به‌ر شکل و شیوه‌ئی کبابش، هنگامی برای رفع تبعیضات فرهنگی و قسومی و نژادی تکیه شده است و اینها نکاتی است که کانون نویسندگان را از حدیک کانون صنفی بسی‌فرا تر می‌برد. کانون هم‌اکنون دست‌اندر کار است تا در امر تدوین قانون اساسی مشارکت سازنده داشته باشد. در عین حال جلسات کانون عملاً به‌صورت مرکز دموکراتیکی برای تاملی افکار درآمده است که من شخصاً به‌ویژه براهیت این موضوع بسیار تکیه می‌کنم. جلسات بحث و گفت‌وگوی هفتگی کانون نویسندگان سخت پر شور و آگاهی‌بخش و سازنده است و روحیه دموکراتیکی که بر آن حکومت می‌کند بسیار معنی دارد.

شهیدانی که شکنجه گران را شرمسار کردند

✽ شهادت حنیف‌نژاد ، هدیه رژیم شاه بود به نیکسون خون‌آشام !



دانشکده کشاورزی در جبهه ملی ایران ، عضو فعال نهضت آزادی و مسئول انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده کشاورزی شد .
در بهمن ۴۲ توسط عمال ساواک دستگیر شد و مدت ۷ ماه در زندان های قزل‌قلعه و قصر بر برد . مشهور است که راهنماییهای آیت‌الله طالقانی درك این مجاهد شهید را از تعالیم اسلام و قرآن عمیقتر کرده ، مطالعه جدی آن را وجهه همت خویش قرار داد . خدمت در ارتش را که بعد از خلاصی از زندان ، آغاز کرده بود تأثیری جدی در روحیه و دانش سیاسی و نظامی او نهاد . مطالعه آثار نظامی و سیاسی ، و مبالغه در فراگیری آنها دید سیاسی و نظامی این مجاهد شهید را ارتقاء داده ✽ لزوم مبارزه مسلحانه را به او آموخت .
بعد از پایان نظام وظیفه ، آموخته های خویش

عرصه مبارزه ، خلقهای ایران ، گرایشات مختلفی را در برمی‌گیرد که رنگین‌کمانی است از جناحهای راست و محافظه‌کار ، نیروهای ملی ، و رادیکالیسم (سازمانهای خلقی و ملی) در راس نیروهای رادیکال ملی ، سازمانی قرار دارد که سابقه خونین و درخشان آن ، تنه به تنه اساسی‌ترین گرایش سیاسی - مبارزاتی طرفدار طبقه کارگر ایران می‌سازد : سازمان مجاهدین خلق ایران .

چهارم خرداد بهار یادآوری خاطره شهیدای اولیه این سازمان و رهبران طراز اول آن یعنی مجاهدین شهید محمد حنیف‌نژاد ، علی‌اصغر بدیع‌زادگان ، سعید محسن که پایه‌گذاران این سازمان بودند و مجاهدین شهید محمود عسگری‌زاده و عبدالرسول مشکین‌فام که از اعضای کادر مرکزی سازمان به شمار می‌آمدند ۴ خرداد ۱۳۵۹ را که این عزیزان توسط جوخه آتش رژیم شاه مقام رفیع شهادت را نصیب خود ساختند ، گرامی میداریم . باشد که یادآوری خاطره این نام‌آوران مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ، شرم به چهره ارتجاع انحصارطلب آورد و پنجه در صورت دیو نورسیده استبداد کشد .

مجاهد شهید ✽ محمد حنیف‌نژاد ، در سال ۱۳۱۷ در خانواده‌ای فقیر در تبریز متولد شد . تحصیلات ابتدائی را در شهر تبریز و در معاشرت با فرزندان کارگران و باربرها گذراند . او علیرغم وضع بد اقتصادی خانواده توانست به دانشگاه راه یابد و در رشته مهندسی ماشین‌های کشاورزی فارغ از تحصیل شود . فعالیتهای اجتماعی او ، از شرکت در هیاتهای مذهبی فراتر رفت ، او با ورود به دانشگاه ، نماینده دانشجویان

را با چند تن دیگر از دوستانش از جمله سعید محسن در میان نهاد . اینان ضمن مطالعات جدید و جمع‌بندی حوادث سیاسی ایران و جهان ، لزوم مبارزه مسلحانه را ، محور ایوئولوژیک‌هسته اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران که در شهریور ۱۳۴۴ بوجود آمد ، قرار دادند در اهمیت این رزمنده شهید همین بس که همفکران مبارزش در باره او می‌گویند : سازمان مجاهدین خلق ایران ، خود را مدیون دانش حنیف‌نژاد و زحماتی که او با دیگر رفقایش در تدوین ایدئولوژی این سازمان کشید ، میداند . کتاب شناخت ✽ که او مهم عمده‌ای در تدوین آن داشت و به وسیله سازمان مجاهدین منتشر شده ، نمونه‌ایست از آنچه محمد انجام داد .

بدنبال دستگیریهای شهریور ۵۰ نام حنیف‌نژاد در لیست کذائی ساواک قرار گرفت و پس از چند مدت دستگیر شد . به زندان اوین منتقل شد . شرح مقاومت و مبارزه جانانه او در زندان از حوصله این مقاله خارج است اما ذکر این نکته ضروری است که افشاء اطلاعاتی که این مجاهد شهید در اختیار داشت آنچنان ضربه هولناکی بر پیکر سازمان میزد که امکان سر بلند کردن مجدد را تقریباً از بین میبرد . بهرحال ، ۴ خرداد ۵۱ ، خلق ایران شاهد اهدای جسد بی‌جان مجاهد شهید حنیف‌نژاد به نیکسون خون‌آشام که بدعوت شاه به ایران آمده بود ، شد . جلا د وطنی ، قتل‌عام مبارزان را وثیقه حکومت خائنه خویش و تأیید رژیمانه امپریالیسم امریکا ، میدانست .

بدیع‌زادگان

مهندس علی‌اصغر بدیع‌زادگان ✽ شهید دیگری است که تاج افتخار سازمان مجاهدین خلق

ایران بر سرش میدرخشد. او در سال ۱۳۱۷ در تهران بدنیا آمد و پس از اتمام دوره دبیرستان، در رشته شیمی دانشگاه تهران فعالیتهای تحصیلی خویش را ادامه داد مبارزات سیاسی جبهه ملی ایران، او را متمایل به شرکت در فعالیتهای سیاسی کرد، در جبهه ملی ایران و نهضت آزادی ایران به مبارزه پرداخت. بعد از اتمام دوره لیسانس، نظام وظیفه را آغاز کرد و بعد از مدت تقریباً ۹ ماه به اسلحهسازی تهران منتقل شد. استخدام او در اسلحهسازی تهران همزمان با پیشنهاد عضویت در رکن ۳ ارتش بود، اما او هر بار به بهانه های مختلف از پذیرش آن سر باز میزد. برخورد های مجدد او با دوستان قدیمش، او را به انتخاب همفکران و صدیق ترین یاران مبارز واداشت. این برخوردها، رفاقت بین او و حنیف‌زاد و سعید محسن را دوچندان کرد و تجمع ساده هسته اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران را پدیدریخت.

تهدات سازمانی این مجاهد شهید، او را بر آن داشت که از ارتش دست بشوید و بدنبال شغل دیگری که ارتباطات او را گسترده تر کند برآید، لذا در دانشکده فنی دانشگاه تهران استخدام شد و از امکانات این مرکز آموزشی برای آموزش و تماس با جوانان و عضوگیری آنان استفاده های بسیار نمود. در مرداد ۴۹ از طرف سازمان، بعنوان مسئول گروهی که قرار بود با افتتاح تماس گرفته و شرایط تعلیمات گروه را در پایگاه های افتتاح فراهم آورد، از کشور خارج شد. او که در ظاهر برای ادامه تحصیل در فرانسه، از کشور خارج شده بود، در پایگاه های فلسطین تعلیمات نظامی دید. یکی از تجربیات بدیع زادگان شرکت در مبارزه خلق فلسطین، علیه ملک حسین

* بدیع زادگان آنقدر در تابه ماند که سوختگی به نخاعش رسید، امالب نگشود!



پادشاه نوگر صفت اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ بود پس از پایان تعلیمات با مقدراری وسایل نظامی به ایران برگشت و بی دریغ تجربیات خود را در اختیار سازمان، نهاد.

اهمیت مقام این مجاهد شهید را از زبان سازمان مجاهدین خلق ایران بشنویم: دستگیری اصغر که در خانه، یکی از خویشانش، صورت گرفت، ضربه سختی به سازمان جوان ما بود. رژیم شاه جلا داد پس از کوشش مجاهدین برای ربودن یکی از ننگین ترین چهره های دربار، یعنی شهرام سرمایه دار و قاچاقچی معروف و غضبناک شده بود و ردبانی هم از مجاهدین پیدا نکرده بود. هر چه توان داشت، روی شکنجه اصغر گذاشت. قدرت مقاومتی که این چریک انقلابی، این مجاهد فدائی خلق در تحمل سوختن بوسیله اجاق برقی نشان داد، جاودانه خواهد ماند.

متجاوز از يك ماه او را شکنجه کردند. نخست او را روی اجاق برقی نشانند و سپس به پشت خوابانندند. یکبار برای مدت ۴ ساعت مداوم او را می سوزانندند. سوختن چندان ادامه یافت که از پوست و گوشت گذشت و به نخاع رسید. چریک دلاور خلق در آستانه فلج قرار گرفت و همچنان چیزی نگفت و نگفت. راهی که اصغر رفت، رهروان فراوانی دارد و خواهد داشت. ما با شهید مجاهد، افتخار خلق، اصغر بدیع زادگان پیمان می بندیم که سلاح او را بر زمین نگذاریم و برجم خونین انقلاب را همچنان برافراشته داریم.

سعید محسن

یکی دیگر از سرداران سازمان مجاهدین خلق ایران، مجاهد شهید سعید محسن است. او در سال ۱۳۱۸ در شهر زنجان بدنیا آمد. بعد از اتمام تحصیلات اولیه و دبیرستانی، دانشگاه را آغاز کرد، که مصادف با سال های فعالیت جبهه ملی و نهضت آزادی ایران بود، شرکت او در فعالیتهای سیاسی دوبار زندان و شکنجه بدنبال داشت، اما انگار که زندان کوره شعله وری بود که آهن وجود سعید محسن را آبدیده تر کرد. بلایای طبیعی محک دیگری بودند که صداقت مهندس سعید محسن نسبت به خلق را عیار میزدند، شرکت فعالانه او در ترمیم خرابیهای ناشی از سیل جوادیه در سال ۴۰ و یاری مردم زلزله زده قزوین از نمونه های فعالیتهای عام المنفعه و سیاسی او بود (شرکت وسیع دانشجویان در ترمیم خرابی های سیل و زلزله دارای دو انگیزه مشخص «سیاسی - اجتماعی» و انسانی بود)

سابقه سیاسی او بهانه ای شد تا ارتش

مدت خدمت وظیفه او را به تبعید او به جهرم تبدیل کند. این مجاهد شهید، رنج تبعید را به شادی پیوستن به مردم تبدیل کرد و آنچنان در مغز و دل سربازان و مردم جهرم نشست که خداحافظی او در پایان مدت سربازی یک روز تمام طول کشید. فراغت از سربازی نظام اجباری وقت بیشتری در اختیار او نهاد تا خدمت بیشتری به هسته اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران کند. موقعیت این مجاهد شهید در سازمان آنچنان بود که گاهی در طول هفته بیشتر از ۱۶ قراز و جلسه آموزشی را انجام میداد برای هر عنصر سیاسی کاملاً آشکار است که انجام ۱۶ قراز سیاسی و جلسه آموزشی چه اندازه توانائی و پشتکار لازم است.

بگذارید از زبان همزمان او بشنویم که میگویند:

دفاعیات سعید محسن در بیداد گاههای نظامی سند رسوائی رژیم شاه بود



خلق را با تمینات فرقه‌گرایانه آلوده نمی‌خواست. هنگامیکه از یکی از دوستانش می‌شنود که خدا کند اول ما شروع کنیم، گفت «خدا کند شروع شود و خوب شروع شود هر که آغاز کند ماهم بدنبال او خواهیم رفت.»

بدنبال ضربات شهریور سال ۱۳۵۰ این مجاهد دئیر نیز دستگیر شده و مورد شکنجه‌های بسیار قرار گرفت. اما آرزوی شکنجه‌گران آدمیخوار ساواک به تحقق نیوست و او همچون صندوق سر به مهر ناگشزده ماند. دفاعیات رسوگرانه او در دادگاههای نظامی ارتش سند افتخاری است که خلق ایران به تاریخ خویش خواهد سپرد. او نیز همانند چهار تن دیگر از یارانش آفتاب صبح ۴ خرداد ۵۱ را ندیده چشم از جهان فرو بست یادش گرامی باد.

عسگری زاده

محمود عسگری زاده ۲ شهید دیگری است که در صبح ۴ خرداد ۵۱ تیرباران شد او در سال ۱۳۳۵ در یک خانواده فقیر در شهر اراک بدنیا آمد. دوره دبیرستان را علیرغم مشکلات اقتصادی طی کرد. سپس به مدرسه عالی بازرگانی وارد شد و در سال ۱۳۴۶ فارغ‌التحصیل گشت. در سال ۱۳۴۵ به عضویت سازمان مجاهدین خلق ایران درآمد و با ابراز لیاقت و شایستگی مسئولیت کادر سازمان در تبریز را بخوبی ایفاء کرد و در سال ۱۳۴۹ در کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت.

از آنجا که مسئولیت بخش اطلاعاتی سازمان با او بود. توانست با کمک سازمان ۱۳۰۰ نفر از اعضای سازمان امنیت را شناسائی کرده، محل سکونت، محل کار، ساعت رفت و برگشت، شماره ماشین، خط سیرهای مختلف و حتی عکس عده‌ای از آنها را بدست آورد. او حتی توانست بود، جریان‌ات خصوصی زندگی بعضی از مأمورین سازمان امنیت و اسم مستعار آنها را کشف کند. او موفق شده بود بسیاری از ساختمانهای سازمان امنیت ۲ شخصیت‌های مهم رژیم، آنها را شناسائی کند. محمود در آغاز دستگیری با وجود شکنجه‌ها و شیوه‌های گوناگون پلیسی در بازجوییها ۲ یک هفته اسم واقعی خویش را نگفته بود و خود را به عناوین مختلف از قبیل خانه‌شاگرد و دستفروش محله و امثالهم معرفی کرده بود خلاصه با وجود اینکه بعدها فهمیدند که او مسئول اطلاعات سازمان مجاهدین بوده است، علیرغم شکنجه‌های وحشیانه نتوانست بودند از او اطلاعاتی بدست آورند. مهارت این مجاهد شهید در زمینه فعالیت

سعید از موسسین سازمان بود و در داخل سازمان بطور خستگی‌ناپذیر کار میکرد. در آغاز امر بخصوص هنگامیکه کادر های سیاسی - فکری سازمان هنوز به اندازه کافی نبودند و سازمان در آغاز کار خود بود ۲ سعید هر هفته ۱۶ جلسه قرار ملاقات داشت. در شرایط پلیسی آن همه قرار و جلسه، که باید هنگام ملاقات حرف تازه و حسابی و فکر شده داشته باشد، چقدر کار لازم دارد؟ پایه‌گذار هسته اولیه سازمان انقلابی ما در شرایط پلیسی براستی باید همه فن حریف باشد مطالعه کند، فکر کند، شناسائی نسبت به محیط اطراف داشته باشد.... سعید همراه با رفقایش بتدریج و با حوصله و با پشت سر گذاشتن خطاها و آزمایشها سازمان مجاهدین را تکامل بخشید.

این شهید رزمنده خلق صداقت نسبت به

آنچنان علمی و عالی بود که حسادت و رشک مأموران اطلاعات ساواک را برمی‌انگیخت. محمود عسگری‌زاده مؤلف کتابی است به نام اقتصاد به زبان ساده که ما با نقل چند جمله از آن یاد او را گرامی داشته و بخاطر می‌سپاریم که: هدف علم اقتصاد خلقها در حال حاضر بایستی بسیج نیروهای مادی و معنوی خلق برای ازبین بردن دشمنان خلق باشد.

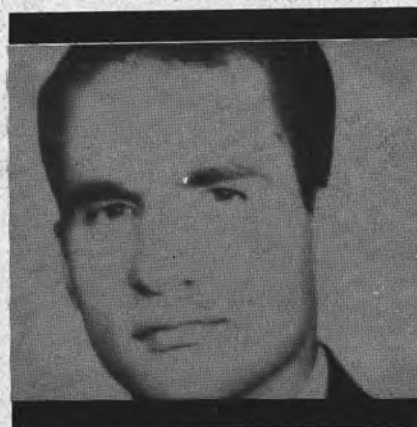
این هدفی است از علم اقتصاد که شرایط حاکم بر جهان آنرا به ما می‌آموزد. تا زمانیکه دشمنان خلقها بر جهان حاکمند، هدف تولید و هدف اعمال اقتصادی باید کمک به نابودی این جباران خونخوار باشد. جز این هدفی برای علم اقتصاد خلق نمی‌شناسیم و این تعریف اقتصاد و هدفی در عصر حاضر است.

مشکین فام

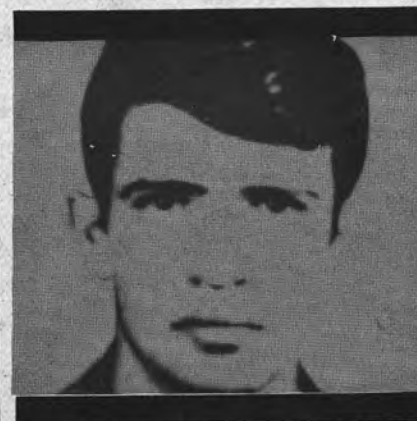
حسن سلامه یا عبیدالرسول مشکین فام مجاهد شهید دیگری است که سازمان مجاهدین خلق ایران به مردم ایران هدیه کرد. او در سال ۱۳۴۵ در شهر شیراز متولد شد اتمام دوره های دبستانی و دبیرستانی همراه بود با مشاهده سرکوب‌دشمنانه لیام عشایر فارس و ۱۵ خرداد خونین و همه رویدادهای خونبار بعد از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد وی با اندوخته ذهنی اینچنین وارد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران شد.

آشنائی او با بعضی از فعالین سازمان مجاهدین خلق ایران، وی را به اهداف این سازمان علاقمند کرد و به عضویت سازمان درآمد. انعام وظیفه در کردستان، فرصت خوبی برای او پدید آورد تا در مورد خلق کرد و مسائل آن تحقیق و مطالعه کند. آشنائی به زبان کردی وسیله خوبی بود که می‌توانست از طریق آن با

عسگری‌زاده، در آن رژیم اختناق ۱۳۰۰ تن از، مردان ساواک را شناسائی کرده بود!



مشکین فام با مقاومتش رو در روی شکنجه‌گران گفت: می‌دانم، اما نمی‌گویم.



مردم منطقه تماس بیشتری داشته باشد. مطالعات این مجاهد شهید، در زمینه مبارزات مسلحانه کردستان، کمک موثری در شناخت ماهیت و لزوم مبارزه مسلحانه، یعنی تئوری سازمان مجاهدین خلق ایران برای شکل مبارزه در کل جامعه ایرانی، نمود. تحقیقات وی در زمینه های دهقانی و کشاورزی نیز با ارزش بود. معروف است که، او از کلیه شرکت های سهامی زراعی که در سرتاسر ایران تا آنزمان تأسیس شده بود و تعداد آن به ۱۴ عدد میرسید بازدید کرده بود. این مجاهد شهید در تهیه کتاب (روستا و انقلاب سفید و بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران) که از طرف سازمان مجاهدین خلق منتشر شده، نقش عمده‌ای داشت. او نیز بدنبال ضربات شهربور سال ۵۰ دستگیر شد و تاب و توان شکنجه‌گران از مقاومت خویش، به تحلیل برد. او آشکارا به دژخیمان ساواک گفت «من می‌دانم، اما نمی‌گویم» سازمان مجاهدین در باره وی می‌گوید: تا خلق ایران فرزندانمانند رسول مشکین فام می‌پروراند، و تا وقتی پدر و مادری هستند مانند پدر و مادر او که در یادبود مرگ فرزندان جشن شهادت میگیرند و تا مردمی مانند همشهریان او و مردم شیراز، وجود دارند که در چنین شرایط خفقانی از شهید خود تجلیل می‌کنند، از کشته شدن چه باک.

آری، تا وقتی سلاح انقلابیون مجاهد و فدائی برخاک نمی‌ماند و هستند دستهایی که به مبارزه مسلحانه بی‌امان و علیه استثمارگران و بظلمت‌گران، ادامه دهند، شهادت انقلابی را باید با آغوش باز پذیرفت. خاطره و راه رسول مشکین فام و رسولان دیگر جاویدان باد. علی کامران



اینجامی توان آزادی را از درخت انقلاب چید

جلو دانشگاه تهران را يك سال پیش از این ، در این فصل ، به یاد می آورید ؟ معجونی از کتابهای کنکور ، سئوالهای کنکور ، و همه چیز کنکور می فروختند ، اما هرگز وضع امروز را نداشت . امروز آنجا معجونی از افکار و عقاید مکتوب ، پوسترها ، عکسها ، نوارها به فروش می رسد . انگار اکنون آنجا غوغا می فروشند . ترکیب غریبی از افکار متنوع ، عقاید گوناگون ، دیدهای مختلف ، آرمانهای جوراجور ، در آنجا به ظهور پیوسته است . با وجود این ، همه این گوناگونی ها مسالمت آمیز در کنار یکدیگر در حال رشدند و کمتر اثری از برخورد خصماکین به چشم می آید .

بدین وسیله شورای نویسندگان اعلام می دارد که موضع این روزنامه همچون جراید مترقی و متعهد آیندگان و پیغام امروز و چلنگر ضد اسلامی بوده و هدفی جز پایمال کردن دستاوردهای انقلاب ندارند !

و پس از چند سطر ادامه می دهد که :

۱ - ما خواهان اعلام پشتیبانی گروهها و سازمانهای خلقی و پرولتری از مواضع آیندگان و همچنین روزنامه هم رزمش پیغام امروز ... می باشیم .

۲ - ما مصرأ خواستار اعلام پشتیبانی سازمانهای « سیا » و « موساد » و « ساواک » و « انتلیجنٹ سرویس » و « ک . ک . سی . ب » از موضع انقلابی و خلقی جراید محترمه فوق می باشیم .

۳ - ...

۴ - ...

در خاتمه شهادت ناگهانی پدر و استاد بزرگوار « حبیب القانین » را به جراید مذکور تسلیم می گوئیم !

اعلامیه پشت اعلامیه و روزنامه دیواری پشت روزنامه دیواری بر دیوار آویخته است . هیچ کس فرصت ندارد همه را بخواند ، مگر آنکه يك نصف روز صرف این کار کند . هنوز از این اعلامیه فارغ نشده ام که اعلامیه سخنگوی دولت آقای امیر انتظام توجهم را جلب می کند . او در جواب روزنامه « کار » به چریکهای فدائی توضیح داده است که شرکت پلانینگ را داشته ولی به محض اینکه عضو دولت شده فروخته

نوارپخش می شود : دارد از شریعی می گوید و حکایت می کند که شریعی اسلام را شناساند ، چنین کرد و چنان کرد . معلوم است که دارد در مجلس صحبت می کند چون برای بیان جمله ای ناگهان از خانها مطرت می خواهد و حملات خود را به چپها و چپ گرایان آغاز می کند : « وقتی شریعی زنده بود ، به او حمله می کردند . حالا که نیست نمی کنند . و اگر بود همین شایعات و همین حرفها ادامه داشت . برای آنکه شریعی ساکن نبود ، شریعی هم وارد می طلبید ، شریعی ... و اینها دشمن را ناراحت می کند . و اینها دشمن ... »

روبروی آن در سمت چپ « اتومبیل دیگری ایستاده است ، نکته و فکسی که روی آن را يك اعلان بلند بالا پو شانده است . نوار می فروشد و نوارهایی که دارد روی اعلان مقوائی روی ماشین نوشته شده است زوربای یونانی ۱ - زوربای یونانی ۲ - زوربای ... شیلی ۱ شیلی ۲ شیلی ۳ ، شیلی ... عاشورپور ۱ ، عاشورپور ۲ ، عاشورپور ... درست در کنارش کسی فریاد می زند : نثریه مسلمانان افغانستان و بازار داغی هم دارد . و آنسوتر عده ای برای خواندن يك روزنامه دیواری جمع شده اند . روزنامه جالبی است . نام جالبی هم دارد : « روزنامه جیخ و داد . » بالای آن به مثابه همه روزنامه های جدی تیت زده اند . « اعلام مواضع ! » و اینطور شروع می شود :

« چون اخیرأ سئوالاتی در مورد موضع این روزنامه به عمل می آید ،

از گوشه راست در بزرگ دانشگاه بساط کتابفروشیها پهن شده است . اولین کتابفروشی ، يك کتاب فروش حرفه ای است . عکسی از دکتر علی شریعی روی دیوار - بالاتر از ردیف کتابها و نرسیده به زردها - زده و برای اینکه خیال همه را راحت کند در کنارش نوشته است : « فروشی نیست ، لطفا نرسید . » به این ترتیب او طرز فکر خود را هم به عابران که هر لحظه از راه می رسند ، نشان داده است . روی بساطش انواع کتابهای شریعی ، با چاپهای مختلف و جلد های رنگارنگ به چشم می خورد . صدای « عاشیقار » که کمی آنوتر از نوارپخش می شود ، هر رهگذری را متوجه خود می کند . و تاثیر خود را روی او می گذارد . همانگونه که خم شده ام و کتابهای شریعی را ورنه انداز می کنم ، عابری از کنارم می گردد وزیر لب زمزمه می کند : « آی . دیم دیم . ریم ریم . ددیم ، ددیم . » و معلوم می شود که ترک نیست و ترکی نمی داند . اما از صدای عاشق و لحن سوزناکش خوش می آید .

بساطهای کتاب فروشی کنار هم و نزدیک هم چیده شده اند ، با وجود این برخی فریاد می زنند : « اقتصاد توحیدی نوشته بنی صدر . کشف الاسرار نوشته امام خمینی . نهج البلاغه به قلم فیض الاسلام . جامعه شناسی ادیان و ... » باز هم کتاب های شریعی . و این بار روزنامه فدائیان اسلام با عنوان چشم گیر « فصل شکار جنایتکاران » به رنگ سرخ بر کل کتابها افزوده شده است . گسوسی کتابهای شریعی بیشترین فروش را دارد . زوربو از يك ماشین

است . من یاد داستانهائی می افتم که اعضای دولت قدیم می ساختند . اما تا فرصتی بیابم به آن فکر کنم ، اعلامیه دیگری از دست آن رهاییم کرده است . این یکی برای من جالب تر است . درباره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران است . ظاهراً نویسنده یا نویسندگان و هم پالکی های آنان از دست سندیکای فعلی نویسندگان در عذابند و اعلام فرموده اند که : « ما خواهان ایجاد سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مومن به انقلاب هستیم » و اعضای « دانش آموزان مسلمان » را برپای خود دارد . عصبانی می شوم و در دل می گویم بیایید يك سندیکا هم برای ما تشکیل بدهید .

اعلامیه ها را رها می کنم . در پیاده رو پوسترها توجهم را برمی انگیزند . پوسترهای خمینی ، طالقانی ، مصدق ، تختی ، عرفات ، مطهری ، و بیش از همه آیت الله خمینی . غریب این است که آنوترک ، پوسترها بکلسی تغییر می کنند . پوسترهای کارگری جایگزین آنها می شوند و پوستر کردها ، لنین ، سرهنگ سیامک ، سرگرد وکیلی ، روزبه ، گلرخی جایگزین دیگران می شوند . پشت سرم ، کنار میله ها نواری پخش می شود که در آن سخنران درباره فلسفه سخن



می گوید : « فلسفه ، حقیقتش در تاریخ حکومت نهفته است و عصاره جنگهای اجتماعی و نیاز های اجتماعی به شکل فلسفه تجلی می کند . این است که وقتی واقعیت اجتماعی و تاریخی که حاکم است ، متزلزل می شود فلسفه مستقل می شود و آنگاه فلسفه وجودی و بهانه بقایش را از دست می دهد و این خیلی مشخص است . »

وقتی جمله سخنران در گوشم تمام می شود ، چشم دو بیتی را که زیر پوستر سید جمال الدین اسدآبادی نوشته شده تمام کرده ام : دین ترا در پی آرایشند در پی آرایش و پیرایشند بس که بیستند براو برگ وساز گر تو بینی شناسیش باز چند بار که آن را زیر لب زمزمه کنم ، يك دو بیتی از رودکی در ذهنم تداعی می شود . برون همین دو بیت است ، شاید به همین جهت به یاد آمده است اما عجیب مناسب حال است : جامه پر صورت دهر ای جوان چرك شد و شد به كف گازران رنگ همه خام و چنان پیچ و تاب منتظرم تا چه برآید ز آب سوام



نقد فیلم مهره مار متعهد و سوسه نمی شود!

«بودن» دور می سازد. فاجعه همین جا شکل نشان می دهد. زن همسایه که به تشویش و جستجو وارد خانه شده، مهره مار را چون کیمیایی برای خود برمی دارد، آخر او هم محتاج است و این بار حتماً قابل معامله تر. حقیقتاً این مهم نیست که سوسه شونده کی باشد، همه ما دیر یا زود آسان یا مشکل و سوسه می شویم هر که نشد جان داد و شگفت هر که شد نیز. اما دومی در دنیا کمتر بی خبری را در بطن دارد و شاید که سبب اولی هم باشد، بتو می گویند اشتباه می کنی اجازه بده راجع به تو صحبت کنم، بتو احتیاج دارند، خوب البته تو هم باید مسائلی را رعایت کنی وای از این رعایت. از لحظه شروع، مار به سینها ت خزیده تا که در ضرورت نیش خود فرو کند اگر نکرده باشد.

مختاری در فیلم این مهم را ابهام گونه باقی می گذارد که شاید دلیل آن زمان تهیه فیلم باشد و شاید هم دلایلی دیگر که بهر حال به اصل لطمه می زند که گفتیم اگر خواسته به کتاب وفادار بماند. . . بازیگران هر يك در نقش محول به بیان شخصیت اصلی خیلی زود دست می یابند. فیلمبرداری راحت و گاه شاعرانه ای که در نیمه دوم فیلم بخصوص حس می شود همراه با موسیقی بابک بیات تحسین انگیز است. سادگی و یکدست بودن فیلم نشان از تبحر و آگاهی دارد. بخشی از فیلم که گلنار را در کنار سکه های طلا نشان می دهد در ارائه، نحوه ای نو دارد، حریص بودن، غرق در لذت شدن و آینه ای در مقابل که تأیید خودت است در بی خبری!

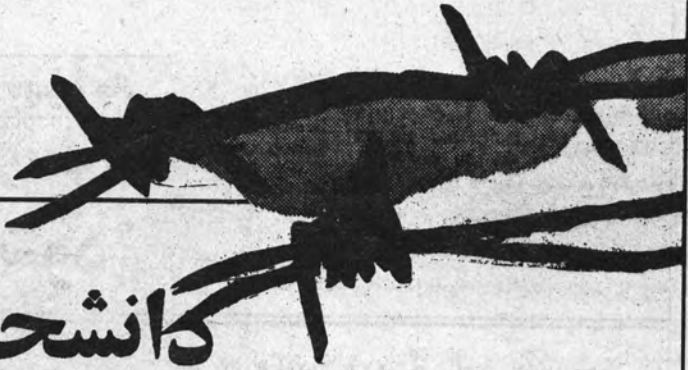
فیلم مهره مار به جهات بسیار يك فیلم با ارزش است که انشاء الله از جعبه تصویر دولتی به نمایش درآید گویا احساس می شود این روزها مارهای زیادی در شهر می لوند.



محمد رضا شاهید

خود به شب میرساند تا که شوهر بادستی پر هر شب به خانه می آید و این تکرار زندگی اوست. يك روز صدای افتادن يك سکه او را متوجه ماری می سازد و روزهای بعد هر بار مار سکه ای با خود به خانه می آورد تا زن به سوسه اجازه می دهد که مار برسینه اش بنشیند. این عمل او را تا بدانجا از حقیقت دور می سازد که مار را به صورت معشوق خود می بیند و همین بی خبری و رویا زندگی اش را به نیستی می رساند. مار نیش خود را زده و فاتحانه برسینه زن نشسته است. تنها چند عدد سکه زن را از واقعیت

پیر خانواده عقیده داشت که هرگز نباید به استخدام دولت درآمد، می گفت عناوین معاونت و رئیس قسمت مشغول خواهد کرد، قبلهات رئیس تو می شود و ناگهان تا عمق فرو رفته ای ... این گفته او را نه چندان جدی تا به امروز دنبال کردم بی آنکه در واقعیت امر نگاهی کنم. اما دیروز غفلت تمام شد دیدن فیلم مهره مار ساخته حسین مختاری رنگ بیداری را نواخت اما خیلی زود گفته باشم که این همه را او مدیون نویسنده بزرگ به آذین است. اعتراف می کنم که غفلت بزرگترین نخواندن این کتاب بود، کتابی که به آذین متهورانه در عصر اختناق، زمانی که روشنفکران (اغلب) یکی پس از دیگری معامله می شدند نوشته است. مختاری از فیلم يك برداشت دارد و نه روایت و این سؤال پا برجا که هدفش چه بوده است، اگر قصدش تعهد به کتاب و نویسنده است که متأسفانه کمی از هدف دور شده ولی اگر برداشت و نگاهی دارد بسیار موفق است البته این سلیقه شخصی را هم داشته باشید که به نظر من فیلم ساز نباید بازگو کننده محض باشد. در فیلم مهره مار مختاری خلاق است. سبکی متأثر از کشور دوران تحصیل فرانسه دارد و با این همه رنگ شرق، رنگ تمام فیلم اوست. پرداخت او در مدت چهل دقیقه زمان فیلم که بسیار دشوار می نماید بر احتی و خارج از هر گونه اشتباه صورت گرفته جز یکی دو جا که آن هم از بابت خود کارگردان قطعاً قابل دفاع است. گفتیم که فیلم از يك قصه بسیار عالی سود می برد و این فرصت خوبی است تا کارگردان با خیال راحت به دیگر نکات فیلم توجه نشان دهد که داده است. گلنار زن جوان تنهای فیلم که بی فرزند است روزهای تنهایی را در غیبت شوهرش با بازی با عروسک و آرایش



دانشجویان پرچمداران مبارزه بادیکتاتوری شاه

سیر مبارزات دانشجویی از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ - قسمت اول

با اصلاحات ارضی ، رژیم ناگهان مدافع حقوق مردم شدند ، اما دانشجویان پرده‌ها را بالا زدند .



مبارزات ضد امپریالیستی درمیهن ما با مبارزات دانشجویی پیوندی عمیق و استوار دارد. این ارتباط تا به آن اندازه است که بررسی مبارزات ضد استعماری و استثمارگری خلقهای ستمدیده ایران بویژه پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ بدون بررسی مبارزات دانشجویی ممکن نیست.

دانشجویان در ۲۵ سال گذشته، به دلیل آگاهیهای سیاسی و اجتماعی، پشاهانگان مبارزات ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری خلقهای ایران بوده‌اند. وبهمین علت همواره در نوبت حمله سازمان‌های اطلاعاتی، جاسوسی و دستگاههای اعمال شکنجه و فشار وابسته به امپریالیسم و بویژه آمریکا و رژیم و دولت‌های دست‌نشانده ایران قرار داشته‌اند.

بررسی مبارزات دانشجویان در فاصله سالهای ۵۷ - ۱۳۳۲، بررسی بخشی از تاریخ مبارزات آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه خلقهای ایران است. در این گزارش مبارزات دانشجویی در این فاصله بررسی شده است.

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دکتر محمد مصدق و از هم پاشیدگی تدریجی سازمان‌های ملی و احزاب درون‌ خلقی و گسترش نفوذ امپریالیسم آمریکا در بنیادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران، دانشگاهها شاید به‌عنوان تنها نهادهای اجتماعی و دانشجویان بویژه به عنوان عمده‌ترین گروه اجتماعی ایران، در برابر تهاجم و تجاوز آشکار و پنهان امپریالیسم به مبارزه برخاستند.

دانشجویان به دلیل آگاهیهای سیاسی و اجتماعی، ماهیت ضد خلقی کودتای انجام شده بوسیله امپریالیسم آمریکا را زودتر از دیگر اقشار و گروههای مردم ایران دریافته‌اند. در شانزده آذر سال ۱۳۳۲، در آستانه سفر «نیکسون» معاون رئیس‌جمهوری وقت آمریکا، (برای ارزیابی اقدامات انجام شده از سوی رژیم و ارتش مزدور در جهت منافع این کشور و بررسی امکانات و راههای چپاول و غارت ثروتهای طبیعی و منابع ملی و تخریب و انهدام فرهنگ ملی)، دانشجویان در حمایت از منافع مردم و به‌عنوان ابراز تفر-

اوج تظاهرات دانشجویی نیمه اول قرن، در سال ۱۳۴۸ و همزمان با گرانی بلیت اتوبوسها بوقوع پیوست



عمیق خود از کودتای ۲۸ مرداد تظاهرات پرشکوهی برپا کردند. رژیم دست‌نشانده شاه برای مقابله با هرگونه ناآرامی و خوش‌خدمتی هرچه بیشتر به ارباب تازه از راه رسیده، تظاهرات دانشجویان را تحمل نکرد و با گسیل نیروهای نظامی تیپ ۴ زرهی، تظاهرات را به‌خون کشید و سه تن از دانشجویان را به‌نامهای بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت رضوی به‌شهادت رساند. اما دانشجویان خاموش نشدند و روز ۱۸ آذر همزمان با ورود نیکسون به ایران، به‌مناسبت سوم شهید تظاهرات گسترده دیگری برپا کردند. روز ۱۶ آذر ازین‌پس به‌عنوان نقطه عطفی در مبارزات ضد امپریالیستی دانشجویان، روز دانشجو نام‌گرفت و به‌همین

مناسبت تاکنون هر سال در این روز متناسب با شرایط و امکانات، به‌شکلهای و شیوه‌های گوناگون، دانشجویان یاد دانشجویان شهید را گرامی داشته و آتش مبارزه با امپریالیسم را هر سال با شعله‌های سرکش‌تر روشن نگهداشته‌اند.

پس از واقعه ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ و هنگام با تحکیم پایه‌های نفوذ امپریالیسم آمریکا در ایران؛ شرایط پلیسی و نظامی و اختناق ناشی از دیکتاتوری بنجام‌گسیخته تمامی نهادهای اجتماعی و بویژه دانشگاهها را که کانون مبارزات ضد آمریکائی و ضد انگلیسی و ارتجاع داخلی بود، فراگرفت و کوچکترین حرکات دانشجویی با شدیدترین واکنشهای ضد اطلاعاتی و دخالت ساواک مواجه گردید. امکانات فعالیت‌های فوق برنامه و دموکراتیک از بین رفت. حرکات دموکراتیک پیش از کودتای سال ۱۳۳۲ جای خود را به سکون و آرامشی تحمیلی داد. اما تضاد خلق و امپریالیسم هرروز شدت می‌گرفت و اثرات ناشی از آن لاجرم در میان دانشجویان که بیشتر از اقشار خرده بورژوازی و از میان زحمتکشان برخاسته بودند، منعکس می‌گردید. دانشگاهها در طی این سالها تا روی کار آمدن دکتر اقبال به‌سمت رئیس دانشگاه تهران در حقیقت آتش‌زیر خاکستر بودند، تنها نسیم‌گونه‌ای، لازم بود تا خاکسترها را به‌کناری زند و آتشفشان زبانه‌برکند. با روی کار آمدن دکتر اقبال، در دانشگاهها امکانات و شرایطی ایجاد شد که سازمانهای سیاسی رزمنده، بعدها آنرا «دوره تنفس کوتاه» نام نهادند. امپریالیسم آمریکا با هدفهای تجاوزکارانه و شومی که در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران تعقیب می‌کرد، در تلاش جلب حمایت نیروهای دموکراتیک جامعه، خاصه دانشگاهها بود.

بر همین اساس همزمان با روی کار آمدن دکتر اقبال، در فاصله سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳، شرایط مناسبتری برای نیروهای مترقی، علیرغم جز اختناق‌آمیز و دیکتاتوری حاکم در کل جامعه، فراهم شد. امکان فعالیت‌های دموکراتیک در دانشگاهها گسترش یافت. امپریالیسم می‌خواست از نیروهای پیشرو جامعه در جهت منافع شوم خویش بهره‌جوید و به‌همین منظور رژیم سرسپرده و رئیس دانشگاه مجری سیاستهای امپریالیستی -

در زمان دکتر اقبال ،
امکانات و شرایطی در دانشگاهها
ایجاد شد که سازمانهای رزمنده آن
را « تنفس کوتاه » خواندند



محیط نسبتاً دموکراتیکی را در دانشگاهها گردن نهادند . اما دانشجویان ضمن استفاده از همین موقعیت ، به دلیل شناخت عمیقی که از سیاستهای رژیم در جهت هر چه بیشتر به بند کشیدن منابع ، ثروتها و مردم ایران داشتند ، فریب سیاستهای به ظاهر دموکراتیک رژیم دیکتاتوری را نخوردند . آنها از همین موقعیت کوتاه استفاده کرده با ایجاد « سازمان دانشجویان » گامهای مؤثری در مبارزه با امپریالیسم برداشتند . پس از کودتای ۱۳۳۲ به علت فقدان سازمانها و احزاب سیاسی مترقی که می توانست نیروی مبارزاتی را متمرکز کند و در جهت درست بر علیه امپریالیسم به کار گیرد ، مبارزات دانشجویی به طور پراکنده و به تقریب بی ارتباط با زندگی مردم صورت می گرفت و بسا که این نیروها به جای آنکه ضربه مؤثری بر پیکر امپریالیسم باشد ، به هدر می رفت . اما پس از ایجاد شرایط تازه و امکان فعالیت های دموکراتیک در دانشگاهها ، مبارزات دانشجویی هر روز بیشتر با زندگی زحمتکشان جامعه پیوند خورد . دانشجویان توانستند در رابطه با مشکلات و همدردی و همگامی نزدیک و ملموس ، خود را بیشتر به مردم بشناسانند . حضور مستقیم دانشجویان در سیل جوادیه ، زلزله بوئین زهرا و تظاهرات در خیابانها برای بیان خواستهای دموکراتیک ، آنان را به مردم نزدیکتر کرد .

پایان دوره تنفس

با فرم ارضی سال ۱۳۴۱ و تحکیم سیادت آمریکا بر ارکان اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی ایران ، دوره تنفس کوتاه پایان گرفت . از این سال به بعد ما شاهد ویژگیهای دیگری در مبارزات دانشجویی هستیم :

انگلستان و آمریکا در ایران ، اگر چه در استعمار توده ها و غارت منابع و ثروتها ، هدف مشترکی داشتند ، برای دستیابی به مقاصد خویش ، روشها و سیاستهای متفاوتی را دنبال می کردند . آمریکا غول تازه از راه رسیده ای بود که سیادت انگلستان را به خطر می افکند و در حقیقت با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا حدود زیادی موفق شد ، این کشور را به عنوان اولین کشور خارجی تعیین

کننده سیاستهای رژیم ایران ، کنار بزند . انگلیس قدرت مقابله با بورژوازی لجام گسیخته آمریکارا نداشت ، و ضمن تمایل به بقای فنودالیسم ، بازار مصرف کالاهای خود را در ایران جستجو می کرد و منابع و ثروت های ما را به غارت می برد . اما آمریکا خواستار نابودی فنودالیسم و تبدیل هر چه سر بستر ایران به کشوری وابسته از نوع بورژوازی بود . آمریکا می خواست با الغای نظام خانجانی و نابودی اقتصاد کشاورزی ، اقتصاد ایران را بر پایه بورژوازی شدیداً وابسته استوار سازد ، و از سویی ایران تنها مصرف کننده کالاهای آمریکایی گردد ، و از سوی دیگر نیروی کار ارزان کارگران را در اختیار خود بگیرد و در نتیجه سود مضاعف بدست آورد ، ارتشی با سلاحها و مستشاران آمریکایی ایجاد کند که چماق دستش در سرکوبی مبارزات حق طلبانه مردم ایران و خلیقهای منطقه باشد . امپریالیسم جهانخواه آمریکا هدفهای دیگری را در ایران دنبال می کرد و تضاد منافعش با انگلیس آشکار بود . این وضعیت تأثیرات ویژه خود را در هیات حاکمه و دربار ایران برجا گذاشت : دربار ایران حتی تا مدتی پیش عرصه برخورد های طرفداران این دو کشور غارت بیهوده بود . طرفداران انگلیس فراموشیهای ایران و برخی محافل دیگر را تشکیل می دادند و سرسپردگان آمریکا در کلوب روتاری و سازمانهای جاسوسی سیا و ساواک و ... جمع می شدند .

فرم ارضی سال ۱۳۴۱ در حقیقت نبرد سرنوشت ساز آمریکا و انگلیس بر سر منافع اقتصادی و حاکمیت سیاسی ، در ایران بود . در این سال آمریکا موفقیت نسبی کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را تکمیل کرد و مهر سیادت خود را بر سیاستهای رژیم دست نشانده ایران کوبید . نظام فنودالیسم و ارباب ورعیتی لغو شد و ایران با شتاب سرسام آور به کشوری با ویژگیهای بورژوازی وابسته تبدیل شد .

انگلستان به دلیل هدفهای معینی که در ایران داشت آنچنان در گسترش دانشگاهها و آموزش عالی ، تلاش نمی کرد ، اما آمریکا خواستار بازاء مصرف وسیع صنایع و کالاهای خویش ، نیروی

کار متخصص ارزان برای گردش چرخهای صنایع مونتاژ و وابسته و بوروکراسی عریض و طویل ناشی از این سیستم اقتصادی ، اداره شرکتهای بازرگانی ، شرکتهای وارد کننده کالا ، گردش امور بانکها و استر و یوناندر حضور مستقیم در تمامی ارکان جامعه و ... بود . بر این اساس پس از فرم ارضی ۱۳۴۱ ، متناسب با نیازهای امپریالیسم آمریکا و نه به علت نیازها و احتیاجات توده های مردم و اقتصاد و فرهنگ ملی ایران ، دانشگاهها به سرعت گسترش یافت (طبیعی است که در این زمینه فشار گروههای مختلف مردم را نمی توان نادیده انگاشت) . تعداد دانشجویان هر روز بیشتر شد و بر تعداد دانشجویان ایرانی مقیم خارج شدیداً افزوده گشت (از ۲۴ دانشگاه موجود کشور ۴ دانشگاه پیش از سال ۱۳۳۲ ، چهار دانشگاه در فاصله سالهای ۳۲ تا ۴۱ و ۱۶ دانشگاه پس از سال ۱۳۴۱ تأسیس شده است . از ۱۵ دانشکده مستقل موجود فقط ۲ دانشکده پیش از سال ۱۳۴۱ ، از ۳۴ مدرسه عالی موجود فقط یک مدرسه عالی پیش از سال ۱۳۴۱ و از ۱۸ مؤسسه مستقل تنها یک مؤسسه پیش از سال ۱۳۴۱ تأسیس شده است) .

دیکتاتوری ، نه

اما گسترش دانشگاهها و افزایش سریع دانشجویان ایرانی در داخل و خارج از کشور ، علیرغم اقدامات به اصطلاح امنیتی شدید و شدت یافتن اختناق و دیکتاتوری ، همگام با حدت تضادهای خلق و امپریالیسم موجب گسترش و تعمیق مبارزات ضد امپریالیستی دانشجویان شد .

با مطرح شدن « فرم ارضی » در سال ۱۳۴۱ از سوی رژیم ، توده های ستم دیده ایران به علت فقدان تشکیلات ، سازمانها و احزاب ملی و ضعف آگاهیهای سیاسی ، دچار تردید شدند . رژیم دست نشانده که تا دیروز کوچکترین و کمترین حقوق دهقانان و زحمتکشان را نادیده می گرفت ، ناگهان مدافع حقوق مردم شده بود . مسلماً این تنها کاریکاتوری از دفاع حقوق مردم بود .

دهقانان ناگهان گستن زنجیر های هزرا ساله را به چشم می دیدند ، اما نمی دانستند چه خواب تلخی برای آنها دیده شده است . مردم حرکت

تاکتیکی رژیم را یک گامدموگرا نیک و آزادیخواهانه تلقی کردند. اما دانشجویان به علت آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی و شناخت ماهیت امپریالیسم پرده‌های پستی را نیز می‌دیدند: نابودی کشاورزی، فلاکت دهقانان و هجوم به شهر و زندگی در بدترین شرایط.

این بار نیز دانشجویان اولین گروه اجتماعی ایران بودند که متوجه توطئه امپریالیستی رژیم دست‌نشانده ایران شدند. دانشجویان آگاه در برابر رژیم ارضی شاه، شعار «اصلاحات ارضی آری» دیکتاتوری شاه نه» را مطرح کردند و پس از آنکه در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ ارتش مزدور شاه مردم را به گلوله بست. باز این دانشجویان بودند که با تظاهرات پرشکوه خود و با شعار «شاه جلا خون خلاق ما را می‌ریزد» ماهیت امپریالیستی رژیم و توطئه در دست اجرا را به مردم نشان دادند.

مبارزات دانشجویی در فاصله سالهای ۱۳۴۲-۷۱، علیرغم شدت گرفتن شرایط پلیسی و نظامی در جامعه و اختناق حاکم در دانشگاهها همچنان ادامه یافت. زمینه پیدایش و هسته‌های اولیه برخی از سازمانهای مبارز و جنبش نوین انقلابی ایران، در فاصله این سالها، در دانشگاهها و در میان دانشجویان بوجود آمد. تظاهرات دانشجویی علیرغم شدیدترین واکنشهای رژیم در برابر حرکات ضد استبدادی و ضد استشاری دانشجویی، گسترش یافت. دستگیری و شکنجه کوچکترین واکنش عوامل ارتجاع بود. در سال ۱۳۴۷ تظاهرات وسیعی به خاطر مرگ تختی و بهلول نامدار و قهرمان ملی، از سوی دانشجویان برپا شد که در نتیجه آن رژیم گروههایی از دانشجویان را دستگیر کرد.

پرخاستن علیه گرانی

در اسفند ماه سال ۱۳۴۸ در جریان گرانی بلیت اتوبوسها دانشجویان از دانشگاهها خارج شدند و ضمن تظاهرات در خیابانها، با گرانی بلیت شدیداً مخالفت کردند. به دبیرستانها رفتند و دانش‌آموزان را بر علیه نظام حاکم برانگیختند. موج مخالفت تمامی تهران را فراگرفت. مردم شدیداً از اقدام دانشجویان حمایت کردند. تظاهرات به خشونت کشیده شد. گروههای قهرمان مردم به یاری دانشجویان و دانش‌آموزان جلوی اتوبوسها را می‌گرفتند، مسافران را پیاده می‌کردند و اتوبوسها را می‌شکستند و به آتش می‌کشیدند. این حالات تنها واکنش مردم نسبت به گرانی بلیت اتوبوس نبود. مردم به تدریج تضاد خود را با رژیم دست‌نشانده علیرغم «رفرم ارضی» درمی‌یافتند. تظاهرات نسبت به گذشته سیاسی بود. پیوند دانشجویان و مردم محکم‌تر شده بود. رژیم که با واکنش شدید مردم مواجه

شده بود، پس از دو روز، مفتضحانه عقب‌نشینی کرد و بلیت را بر قیمت پیشین نگهداشت و تظاهرات فروکش کرد.

پس از رستاخیز سیاهکل در سال ۱۳۴۹ و آغاز جنبش نوین انقلابی، جنبش دانشجویی جان تازه‌ای گرفت، پس از سالها مبارزه پراکنده و سازمان نیافته، و در واقع پس از سالها سکوت و سکون، اکنون جامعه در حرکت تازه‌ای، خود را باز می‌یافت، جنبش عظیمی دانشگاهها را فرا گرفت. عطش مبارزه با رژیم خودکامه و سرسپرده هر روز افزایش یافت. اثرات جنبش نوین انقلابی و رستاخیز سیاهکل، دانشجویان را زودتر و شدیدتر در بر گرفت. مبارزات دانشجویی در سال ۱۳۵۰ به دنبال ترور سپهبد فرسیو توسط نیروهای مبارز و قتل عام کارگران جهان‌چیت توسط عمال رژیم، به اوج خود رسید. موجی از تظاهرات خشمگین در دانشگاهها آغاز شد، اما رژیم حرکت وسیع دانشجویان را تحمل نکرد و در روز یازده و دوازده اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ با گسیل مزدوران گارد شهربانی به دانشگاههای صنعتی و تهران، گروه زیادی از دانشجویان را زخمی، شکنجه و دستگیر کرد و گروهی را نیز به سر بازخانه‌ها فرستاد.

اخراج دانشجویان از دانشگاه و فرستادن آنان به سر بازخانه‌ها شیوه تازه‌ای بود که رژیم در مقابله با مبارزات دانشجویی به کار میگرفت.

گارد دانشگاه

دستگاه حاکم ایران که هر روز با موجهای گسترده‌تری از مبارزات دانشجویی و پیوند سریع این مبارزات با توده‌های مردم مواجه شده بود، از این پس چاره دیگری اندیشید. در تابستان سال ۱۳۵۰ طرح ایجاد گارد دانشگاه برای سرکوبی مبارزات دانشجویی تصویب شد و شاه مخلوع از طریق شبکه رادیو تلویزیون به اصطلاح ملی آنرا اعلام کرد. اما مبارزه دانشجویان و موج اعتراض آنان علیرغم حضور گارد، نه تنها کاهش نیافت، بلکه هر روز گسترده‌تر شد. با شدت گرفتن واکنش های رژیم، مبارزه دانشجویان شکلهای گوناگونی به خود گرفت. دانشجویان با تشکیل گروههای کوهنوردی، گروههای تحقیق در روستاها، ایجاد کتابخانه‌ها و شرکت‌های تعاونی و تظاهرات وسیع که معمولاً به خشونت می‌انجامید، مبارزه با امپریالیسم، این بزرگترین دشمن توده‌های ستمدیده جهان را عمیق‌تر کردند. تشکیل این گروهها نیز معمولاً با خشونت شدید رژیم مواجه می‌شد و زندانها و شکنجه‌ها هر روز بیش از روز پیش، انباشته از دانشجویان گردید.

با شکست طرح گارد دانشگاهها رژیم که خواستار تداوم حاکمیت سیاسی خویش به هر طریق ممکن بود، از این پس شیوه‌های دیگری

را نیز در کنار اعمال خشونت به کار گرفت و سعی کرد با دادن وام، کمک هزینه تحصیلی، گرفتن تعهد، تطمیع و ایجاد محیط وحشت و تردید و ناباوری، بر مبارزات دانشجویی سرپوش گذارد و در این راه از منحرف کردن جنبش دانشجویی نیز کوتاهی نکرد. اما این شیوه‌ها نیز کارگر نیفتاد.

پورش دوباره

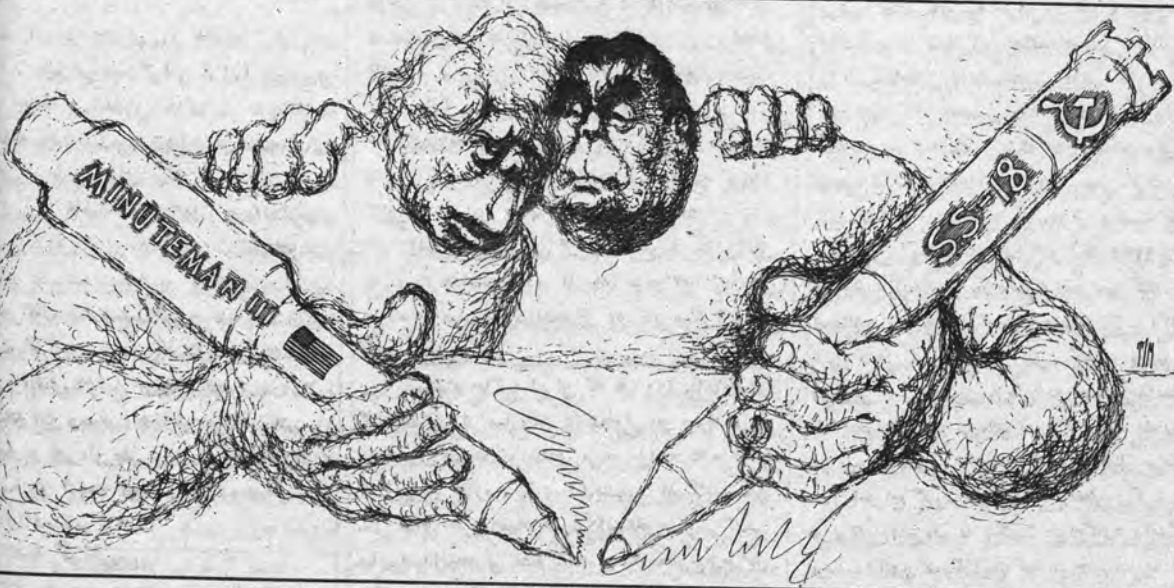
رژیم در سالهای ۵۴ - ۱۳۵۱ با یورش دوباره به مراکز فعالیت های دانشجویی، امکان مبارزات علنی دانشجویی را باز هم کمتر کرد، اما شرایط ناشی از جنبش نوین انقلابی، توانایی لازم برای پیوند فعالیت های دانشجویی را فراهم آورده بود.

در سالهای ۵۵ - ۱۳۵۴ فعالیت دانشجویان مجدداً افزایش یافت. شرکت وسیع دانشجویان برای کمک‌رسانی به مردم زلزله‌زده چهارمحال بختیاری از جمله این فعالیت‌هاست. اکنون دیگر رژیم ناچار به عقب‌نشینی بود. اما این بار عقب‌نشینی نه به صورت دادن امتیاز و تأمین حقوق دموکراتیک، بلکه با اقدامات رفرمیستی ظاهراً فریبنده انجام شد. رژیم سعی کرد با ایجاد یک سازمان به اصطلاح دانشجویی وابسته به حزب رستاخیز، وقایع شانزده آذر سال ۱۳۴۲ را به صورتی ناپخته و مذبوحانه تحریف کند. و به اصطلاح از زهر اقدامات وحشیانه رژیم بکاهد و آنرا ناشی از اشتباه وانمود کند. رژیم سپس در زیر چتر همین سازمان به اصطلاح دانشجویی که اعضای آنرا عده‌ای خود فروخته به رهبری سازمان امنیت و اطلاعات کشور تشکیل می‌دادند، شعار اخراج گارد از دانشگاه را مطرح کرد. این در واقع اعتراف به شکست طرح گارد دانشگاهها بود. اکنون دستگاه حاکم می‌خواست با ایجاد سازمان به اصطلاح دانشجویی چماق دیگری برای سرکوبی مبارزات دانشجویی بتراند. طرح تازه بی‌شبهت به خروج نیروهای نظامی آمریکا از کشورهای تحت سلطه و طرح حل مشکل منطقه در منطقه با به‌جان هم انداختن نیروهای منطقه‌ای، پس از شکست مفتضحانه در ویتنام نبود. رژیم سعی داشت دانشجویان را به جان یکدیگر بیندازد و درگیری‌های دانشجویی را جایگزین گارد کند و در واقع تضادهای عمده و اساسی موجود در جامعه را به فراموشی بسپارد. اما دانشجویان آگاه باز هم با اتخاذ روشهای صحیح توطئه رژیم را خنثی کردند. آنان سربازی، شکنجه، زندان و اخراج از دانشگاه را تحمل کردند.

در تهیه این مطلب از جزوه پیام دانشجویان از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و نشریه دانشجویان پیشگام، بسیار استفاده شده است.

● در حالیکه سه چهارم آمریکائیها نمی‌دانند امضاء کنندگان پیمان سالت اصلا چه کشورهایی هستند ، بزرگترین نبرد سیاسی تاریخ میان کاخ سفید و سنای آمریکا در گرفته است .
● امضاء سالت ۲ برای اعضاء ناتو نه تنها امتیازی به شمار نمی‌آید ، بلکه نگران کننده هم هست .

سالت دومین جنبه کارتر



است که متن پیمان را بپذیرند و در هر شرایطی از آن دفاع کنند . در حالیکه سه چهارم مردم آمریکا حتی نمی‌دانند امضاء کنندگان پیمان سالت چه کشورهایی هستند ، بزرگترین نبرد سیاسی تاریخ آمریکا میان کاخ سفید و سنای این کشور بر سر تصویب متن این پیمان در گرفته است . این نبرد از چند جهت قابل توجه است : چرا که مسئله صلح و جنگ موضوع بهت‌های سنا را تشکیل می‌دهد . مذاکرات سالت بر مبنای یک واقعیت و دو فکر متکی است :

واقعیت بی‌چون و چرا ، گسترش و پیشرفت بین‌قاره‌ای شوروی طی سالهای ۵۰ است و در آمریکا در معرض خطر حمله موشکی روسها قرار دارد . و دو فکر عبارتند از :

سنای آمریکا خواهد بود . بین اعضاء علاقمند به پیمان سالت دو ، تک‌دندی سرشناسترین چهره است که برای یکبار هم که شده از کاخ سفید حمایت می‌کند ، و بین مخالفان از هنری جکسون ، مورد احترامترین سیاستمدار متخصص پرونده‌های استراتژیکی می‌توان نام برد . نامشخص‌ترین اعضای کنگره در مورد سرنوشت سالت ، رابرت برد و هارولد بیگر رهبران اکثریت دمکرات و اقلیت جمهوریخواه هستند که خواستار انجام اصلاحاتی در متن موافقتنامه شده‌اند . اما ساریوسونس وزیر امور خارجه آمریکا به آنها هشدار داده است که «روسیها رضایت نمی‌دهند و انجام اصلاحات به معنای مرگ پیمان سالت دو خواهد بود» .

جیمی کارتر در دست نوشته‌ای به نوبه خود از تمام عالی‌رتبه‌گان دستگاه حکومتی خود خواست

اگر خداوند به برزخف عمر بدهد ، روز بیست و پنجم خرداد برای امضاء موافقتنامه محدود کردن سلاحهای استراتژیکی به اتفاق کارتر به وین خواهد رفت . جیمی کارتر تاکید می‌کند : «این موافقتنامه‌ای است که بحث بر سر آن در طول ریاست جمهوری سارگیس جمهوری ادامه داشته است» . کارتر برای به تصویب رساندن موافقتنامه مجبور است دوسوم اعضاء سنای آمریکا را متقاعد کند که مفاد سند ۸۰ صفحه‌ای موافقتنامه به دقت مورد بررسی قرار گرفته و نتایج آن امنیت هر چه بیشتر آمریکا را تضمین خواهد کرد . خلاصه باید به آنها بفهماند که سالت دو، به قول مسکو «پیروزی عقل و منطق» به شمار می‌آید .

یک واقعیت و دو فکر کار سنا چندان آسان نیست ، چرا که هدف تمام تهنیت‌ها ، یا انتقادات و تردیدهای بعدی

تغریب مواضع دشمن را حتی بعد از يك حمله غالب‌کننده داشته باشد. و این همان مفهوم است که مردم زیر عنوان «تعادل وحشت» آن را می‌شناسند.

۲) دومین فکر هم از مفهوم اول ناشی است و جنبای آن بر «کنترل سلاحها» استوار است. برای حفظ «تعادل» یاد شده ۲ دو ابرقدرت بدون آنکه مجبور به خلع سلاح یکدیگر باشند ۲ باید رقابتهای تسلیحاتی خود را درمرزی متوقف کنند. هدف کنترل تسلیحاتی ایجاد نوعی «همترازی» بین نیروهای استراتژیکی طرفین است، آنهم در زمانی که شوروی به برتری نظامی نسبت به آمریکا دست یافته است.

در ژانویه ۱۹۶۷، آگسی کاسیگین نخست‌وزیر وقت شوروی از پیشنهاد آغاز مذاکرات که توسط لیندون جانسون رئیس‌جمهوری وقت آمریکا عنوان شده بود، استقبال کرد. شوروی پاره‌گزارنده‌های وائی آمریکالیا را نپذیرفته‌اند. اما گفتگوهای سانت‌امتیازهای اساسی برایشان به‌ارمان می‌آورد: یکی شناسایی رسمی کشورشان به‌عنوان يك ابرقدرت، و دیگری حل مسئله رقابت نظامی. به‌قول رابرت کیر، روس‌شناس معروف: «شوروی با عبور از راه میانه بر سانت در واقع آمریکای از نظر تکنولوژی پیشرفته را، از حفظ برتری استراتژیکی خود باز می‌دارد»

تغریب دو جانبه

در ماه مه ۱۹۷۳ ۲ ریحارد نیکسون و لئونید برژنف اولین موافقتنامه سانت را در مسکو امضاء کردند. از آن پس عملاً به‌گسترش موشکهای ضد موشکی که به‌زعم آمریکا مفهوم تغریب دو جانبه را مورد سؤال قرار می‌داد ۲ پایان داده شد. از طرف دیگر ۲ در يك توافق موقتی، شمار موشکهای استراتژیکی دو کشور را محدود کرد، این پیمان برتری موشکی شوروی را در زمینه تعداد و اندازه موشک‌ها تأمین کرد و برتری تکنولوژیکی آمریکالیاها را در زمینه تعداد کلاهکهای هسته‌ای، مجهز به سیستم «میرو».

ملوین لرد، وزیر دفاع وقت آمریکا خوشحال بود که امضاء این پیمان «برای حرکت برنامه‌های استراتژیکی شوروی به‌منزله يك ترمز خواهد بود». اما قضیه برعکس شد.

آنچه از موافقتنامه سانت يك و توافق موقتی ولادیوستوک در سال ۱۹۷۴ (که طی آن شوروی اصل تساوی شمار انواع موشکها را پذیرفت) ناشی شد، در واقع تقویت غیرمنتظره امکانات هسته‌ای شوروی بود، آنهم از راه پیشرفت سریع تکنولوژی موشک‌های غول‌پیکر اس-اس-۱۷، اس-اس-۱۸ ۲ و اس-اس-۱۹ در سالهای ۱۹۷۰.

نیروهای هسته‌ای آمریکا در سطح ۱۹۶۸ خود

درجا زده‌اند. اما پیشرفت موشکهای دریایی آمریکا ۲ که در حال حاضر به مرحله آزمایش رسیده‌اند، نشان می‌دهد که پیشرفت فنون نظامی در روند مذاکرات سانت نقشی مهم داشته است. مخصوصاً که آمریکالیاها نیز چون روسها به شدت مصمم‌اند به برتری نظامی دست یابند.

آمریکای آسیب‌پذیر

يك نکته مسلم است: از اوایل سالهای ۱۹۸۰ شوروی این امکان را خواهد داشت که به‌درصد قدرت موشکی آمریکا را تنها با استفاده از يك سوم نیروی موشکی خود ویران کند. به‌همین دلیل تیترو روزنامه نیویورک‌تایمز «آمریکای آسیب‌پذیر» انتخاب شده است.

جیمی کارتر هم به‌همین دلیل به‌محض ورود به‌کاخ سفید واشینگتن در بهار ۱۹۷۷، پیشنهادی قاطع به شوروی داد: بازگرداندن تعداد ضد موشکها از ۲۴۰۰ به ۱۸۰۰ ضد موشکی که در پیمان ولادیوستوک مقرر شده بود. هدف کارتر گام نهادن آشکار در راه خلع سلاح و ایجاد وقفه در روند پیشرفت برنامه‌های نظامی شوروی بود. اما مسکو با خشونت پیشنهاد کارتر را رد کرد. کارتر هم سرانجام به مذاکره در باره مفاد پیمان ولادیوستوک رضایت داد. از همان وقت بود که مذاکرات سانت ۲ آغاز شد. مذاکراتی که پایان آن را سائروسونس در تاریخ ۹ مه ۱۹۷۹ در تالار

کنفرانس کاخ سفید اعلام کرد.

اما شادمانی دستگاه حکومتی کارتر، چندان به‌دل کارشناسان خبره نظامی آمریکا سرایت نکرده‌است. خوش‌بین‌ترین این کارشناسان هم چند «اما» به‌محاسن پیمان سانت ۲ می‌افزایند:

۱) درست است که پیمان سانت ۲ برای اولین بار سطح نیروهای دو کشور را از نظر تعداد به‌تساوی می‌رساند و در مرز ۲۳۵۰ موشک با بار هسته‌ای برای هر دو طرف متوقف می‌سازد. اما بسبب افکن‌های روسی «تو-۳۶» (بک‌فایر) به‌رغم قابلیت برد میان‌قاره‌ای آنها در این شمارش به حساب نیامده‌اند.

۲) روسها مجبور خواهند بود ۳۷۰ سیلوی خود را ویران کنند. اما این آسیب‌پذیری پایگاههای ضد موشکی آمریکا را درمان نخواهد کرد.

۳) تعداد انواع سلاحهای مختلف مجهز به کلاهکهای متعدد هسته‌ای نیز در پیمان سانت ۲ محدود شده است. به‌طوری که طرفین قرارداد هر کدام اجازه خواهند داشت ۱۳۰۰ موشک مجهز به کلاهک هسته‌ای و ۸۳۰ ضد موشک در اختیار داشته باشند. این ماده از پیمان پیشرفت «تعادل برهمن» پایگاههای ضد موشکی شوروی را متوقف خواهد ساخت. اما شوروی ۴۰۸ ضد موشک سنگین

خود را حفظ خواهد کرد. در حالیکه آمریکا فاقد این نوع موشکهاست.

۴) سانت ۲ تعداد ضد موشکهای «نوع جدید» را برای هر يك از طرفین تنها يك ضد موشک پیش بینی کرده است. البته این اقدام در زمینه کنترل سلاحها مفید خواهد بود. اما اطلاق واژه «نوع تازه» (که شامل تنها ۵ درصد تغییر در موشکهای سابق نیز می‌شود)، کنترل تعداد این نوع سلاحها را دشوار خواهد ساخت.

۵) سانت ۲ در مورد تعداد کلاهکهای هسته‌ای هر نوع موشک نیز محدودیت‌هایی قائل شده است. اما به‌عقیده بعضی از کارشناسان ۲ نظارت بر این امر نیز عملاً ناممکن خواهد بود. چیزی که مسلم است اینکه برتری آمریکا در مورد تعداد کلاهکهای هسته‌ای بزرگی توسط شوروی جبران خواهند شد.

عملکرد قرارداد سانت ۲

واژه «نظارت» مرتب در تفسیرهایی که بر روی قرارداد سانت ۲ صورت می‌گیرد، تکرار می‌شود. هنگامی که جیمی کارتر اعلام می‌کند: «بر اجرای پیمان سانت ۲ از روز امضاء قرارداد به‌بعد نظارت می‌شود» در واقع حرفهای وزیر دفاع خودش را نقض می‌کند و بردیرباوری سناورها دامن می‌زند.

سال گذشته کا - گ - ب ۲ سازمان ضد جاسوسی شوروی موفق شد «دستورالعمل» - گ - ا - ج ۱۱،

پیچیده‌ترین ماهواره نظارتی آمریکا را به‌دست آورد. در ماه فوریه گذشته تکنیسین‌های «سیا» با عجله دو ایستگاه استراق سمع آمریکا در ایران را که به‌فاصله‌ای کمتر از هزار کیلومتر از پایگاه پرتاب موشک «تیوراتام» شوروی قرار داشت، ترک کردند. بدین ترتیب آمریکا یکی از بهترین امکانات استراق سمع و نظارت خود را از دست داد.

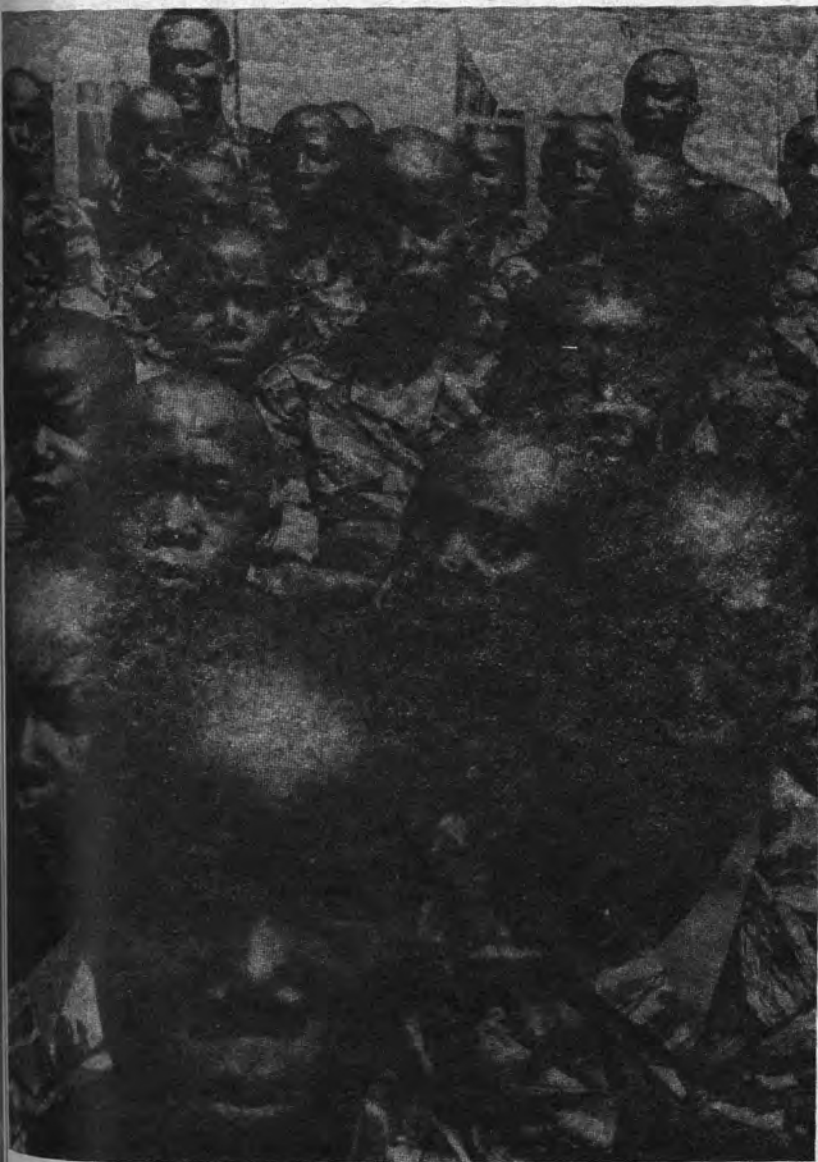
شوروی در پیمان سانت ۲ متعهد می‌شود که از کسب اطلاعات مربوط به‌مسافت‌یابی، طی پروازهای آزمایشی موشکهایش ۲ خودداری کند. اما این تعهدنامه به‌شدت دوپهلوی و مبهم تنظیم شده‌است. جیمی کارتر در این مورد هم با امیدواری می‌گوید: «وقتی من سنا را در جریان امکانات پنهانی مراقبت و نظارت ارتش آمریکا قرار دهم، اعضاء سنا مطمئن خواهند شد».

نگرانی دیگر سناورها از پروتکلی به‌اعتبار سه سال است که ضمیمه پیمان سانت دو به‌امضاء خواهد رسید. در این پروتکل آمریکا متعهد می‌شود که از ساختن و گسترش موشکهای دریایی عمالی زمین به‌زمین و دریا به‌زمین با برد بیشتر از ۶۰۰ کیلومتر خودداری کند.

برژینسکی، معاون امنیتی کارتر خاطر نشان می‌کند که: «این محدودیتها تا قبل از اینکه

زنگها برای «بوکاسا» به صدا در آمد

امپراتور بوکاسا مثل ریگ آدم می کشد



در کنفرانس کشورهای آفریقائی فرانسوی زبان ، رسماً به حمایت خود از بوکاسای اول پایان داد .

* کشتار صدها کودک و نوجوان توسط رژیم امپراتوری آفریقای مرکزی چنان محافل جهانی را به خشم آورد که فرانسه

ختمی ما بتوانیم این نوع موشکها را بسازیم ، کهنه و نفو خواهند شد . البته ، اما از نظر سیاسی دشوار خواهد بود که در سال ۱۹۸۴ یعنی زمان ، انقضای اعتبار پروتکل « این محدودیتها را نفو کرد »

در حالی که این نوع موشکهای دریاییما می توانند در اروپا خطر بمبارانهای «بک فایر» یا موشکهای «اس-اس-۲۰۰» روسی را ختمی کنند ، از این دو نوع سلاح حرفی در ساعت ۴ به میان نیامده است « چون به زعم مسکو این سلاحها کاملاً قاره پیما » نیستند .

نگرانیهای سنای آمریکا

در مذاکرات آینده ساعت ۴ بی شک باید به سلاحهای هسته ای در حال گسترش در اروپا توجه شود . اما وابستگان اروپائی آمریکا نگران آنها در برابر شوروی فاقد سلاحهای هسته ای لازم برای «رویارویی» اند . این نگرانی در حال حاضر بیشتر گریبانگیر آلمان غربی است و تا حدی هم فرانسه و انگلستان . سلاحهای هسته ای آمریکائی مستقر در اروپا نیز وزنه ای به شمار نمی آیند . بنابراین پیمان ساعت ۴ برای اتحادیه آتلانتیک شمالی نه تنها امتیازی به همراه ندارد ، بلکه برعکس : نگران کننده هم هست .

ساتورهای آمریکائی سرانجام متن موافقتنامه ساعت ۴ را به همین شکل کنونی تصویب خواهند کرد . اما آنها نگرانی به حق خود را با از سر گرفته شدن برنامه های نظامی که روند آنها به دست کارتر قطع یا کند شده بود جبران خواهند کرد . همانطور که جان لودال یکی از بزرگترین کارشناسان و طرفداران ساعت عقیده دارد : « به احتمال زیاد در اواسط سالهای ۸۰ تعادل استراتژیکی بیشتر از طریق برنامه های گسترش نیروهای دو جبهه تامین خواهد شد تا مفاد موافقتنامه ساعت .

ساعت ۴ دومین موافقتنامه ساعت است یا آخرین آنها ؟
■ ژروم دومولن - اکسپرس

زندان مخوف «نگارنگبای» «بانگی» پایتخت آفریقای مرکزی را که بازداشت شدگان سیاسی و زندانیان جزایی را باهم در خود جای می‌دهد، «جهنم» نام نهاده‌اند. بعضی از محکومان از سه تا چهار سال پیش از کنی تاریکی سلولهای نوک وی نور این زندان تکان نخورده‌اند. بی‌غذایی مقاومت زندانیان را درهم می‌شکند و بیماری‌های واگیر دسته‌دسته میهمانان «جهنم» را به آن دنیا روانه می‌کند.

ماه پیش ۴۵۰ کودک و نوجوان ۸ تا ۱۶ ساله به این «جهنم» راه یافتند و هنوز ۴۴ ساعت از ورودشان نگذشته، نزدیک به صدتن از آنان که به‌زور در سلولها متراکم شده بودند، در اثر خفگی جان‌سپردند. قبل از ریختن این بیگناهان به سلولها، گارد امپراتوری با شلاق، سنگ، چوبدستی و لگد به‌جان آنها افتاده بود. فردای روز بازداشت، جسد این نوجوانان را در یک گودال مشترک به‌خاک سپردند. یک‌شاهد عینی ۶۴ جسد را خودش شمرده بود.

اما از روز حادثه تا بر ملا شدن ماجرای آن، یک‌ماه فاصله بود. مثل همیشه غول سازمان عفو بین‌المللی، این رژیم‌های خودکامه، بی‌اخست و با پرده برداشتن از ماجرا، افکار عمومی جهان را علیه امپراتور تازه به‌تاج و تخت رسیده آفریقای مرکزی شوراند. روز ۱۴ مه ۱۹۷۹ سازمان عفو بین‌المللی که مقر آن در لندن است، جزئیات ماجرا را فاش کرد: دانش‌آموزان مدارس «بانگی» به‌علت اعتراض به دستور پوشیدن اونیفورمهایی که باید به‌خرج اولیاء بی‌بضاعت آنها تهیه می‌شد، در زندان «نگارنگبای» کشته شدند. در گزارش این سازمان اضافه شده است: «بعضی از کودکان به‌جرم پرتاب سنگ به اتومبیل امپراتور، سنگار شده‌اند، گروهی دیگر را با چوبدست زده‌اند و سرانجام گروهی نیز زیر ضربات چماق میخ‌دار یا شلاق کشته شده‌اند».

اصل ماجرا از ژانویه گذشته شروع شده بود. درست وقتی که بیست‌روز از آغاز سال بین‌المللی کودک می‌گذشت، «بانگی» پایتخت امپراتوری آفریقای مرکزی صحنه شورش کودکان شد. امپراتور بوکاسای اول تصمیم گرفته بود برای تمایز کردن «دانش‌آموزان» از کودکان غیرمدرسه‌ای که اغلب به‌دزدی اشتغال دارند، آنها را به پوشیدن لباس متحدالشکلی وادار کنند. اما بلندپروازیهای امپراتوری «بانگی» را به شهری ورشکسته تبدیل کرده است. بیکاری مالیاتهای سنگین، تورم و فساد مردم این شهر و اولیاء محصلان را بی‌چیز و فقیر برجای گذاشته است. روز ۳۱ و ۳۰ ژانویه محصلان برای اعتراض به تصمیم امپراتور به خیابانها ریختند گاردویژه

امپراتوری، یعنی تنها واحد نظامی صاحب اسلحه، مامور پراکنده کردن معترضان شد. از افراد این گارد، که زیر نظر افسران اسرائیلی - از جمله ژنرال گوبن قاچاقچی امروزی الماس - آموزش دیده‌اند، تنها یک‌کار برمی‌آید: شلیک به‌سوی جمعیت.

به‌گزارش منابع موثق، ۴۰۰ نفر در تظاهرات ماه ژانویه کشته شدند. مسافران بانگی تعداد کشته‌شدگان را ۱۰۰۰ نقل می‌کردند. اما کشتار ماه ژانویه جنبش اعتراض را خفه نکرد. از آنوقت به‌بعد صدها مدرسه به‌حال تعطیل درآمد. دانش‌آموزان مثل نوجوانان شهر سوئوی آفریقای جنوبی به‌افراد پلیسی که در بعضی از محلات بالباس غیر نظامی به‌گشت مشغول بودند، حمله می‌کردند.

روز ۸ آوریل امپراتور برای پایان دادن به اعتصاب دبیرستان بوگاندا، دستور بازداشت دانش‌آموزان و معلمان این مدرسه را صادر کرد. بعدها تمام عوامل ناخواسته رژیم، خبر جنونهای بوکاسای اول را به‌میان دهکده‌ها و خانواده‌هایشان بردند. امپراتور نیز به‌نوبه خود برای پایان دادن به جنبشی که می‌رفت به‌شورش واقعی بدل شود، تصمیم به سرکوبی محلات شورشی بانگی گرفت: محله‌هایی چون «مالیماکا» و «بوی‌راب» که

به‌دستور امپراتور شب ۱۸ آوریل گذشته این دوحمله، به‌اضافه محله‌های «زند» و «نزاکارا» محاصره و تجسی شدند. نتیجه بازداشت دست‌کم ۴۵۰ نوجوان ممنوع‌الملاقات بود. همان روز بوکاسا در بیانیه‌ای اعلام کرد: «من هنوز پدر و حامی کودکانی هستم که آینده کشور را تشکیل می‌دهند».

روز ۲۰ آوریل امپراتور کوشید در ورزشگاه بوگاندا تظاهراتی مردمی به‌نفع خود ترتیب دهد. در همین تظاهرات است که بوکاسا می‌فهمد تاج و تختش روبه‌ویرانی است.

روز ۲۱ آوریل در بانگی اعلام می‌شود که بوکاسای اول از یک سوء قصد جان سالم به‌در برده است! گویا اتومبیل وی در خیابان به‌گلوله بسته شده بود. مخالفان رژیم آفریقای مرکزی می‌گویند: «همه می‌دانند که امپراتور لباس ضدگلوله به‌تن می‌کند و در اتومبیلهای زره‌پوش رفت‌وآمد می‌نماید. بنابراین کسی به فکر چنین سوء قصدی نمی‌افتد».

در واقع دیوانگیها، شایعه‌ها، جنایتها و اقدامهای اخیر بوکاسا خیر از پایان دوران قدرت او می‌دهد. جنبش کودکان و محصلان و خبر کشتار آنها شاید زنگها را برای امپراتوری «بوکاسا» به‌صدا درآورده باشد.



بوکاسا: «هنوز پدر و حامی سازندگان فردای جامعه هستم»

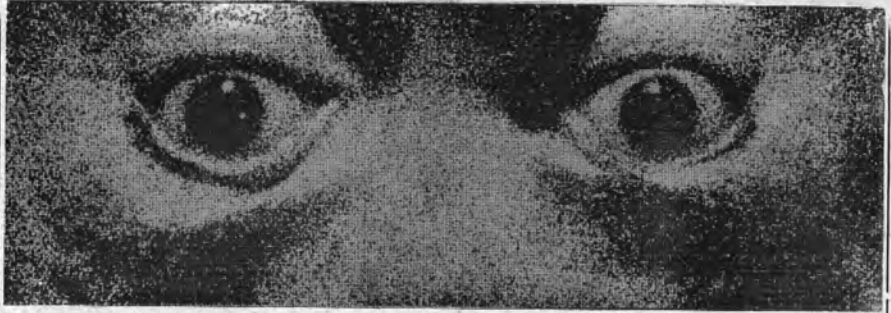
عاری ۱ پیروزی که خون کودکان را در اولین ماههای سال کودک، در امپراتوری آفریقای مرکزی جاری ساخت.

کار «شرارت» را در ماه ژانویه به‌جائی رسانده بودند که باران گلوله از فرودگاه مجاور بر سر ساکنان آن باریدن گرفت.

انقاد تها سلاح ...

آنها که مدام شكافها را بيشتري مي كنند، مدام به دشمنها دامن مي زنند، ابعاد تازه اي به اختلافان مي بخشند، توده ها را عليه يكديگر بسج مي كنند، اجتماعات را بهم مي زنند، فاشيزم را نخب مي دهند و به پرواز درمي آورند. آنها هستند كه ناخودآگاهانه بزرگترين ضربه ها را در حساسترين مواضع جهان اين ملت وارد مي آورند. ايجاد نهادهاي غير-دموکراتيك و پشت کردن به آرمانهاي ملي خودخواهيهاي سياسي از بزرگترين خيانتهاست.

اين روزها را تاريخ، به عنوان روزهاي سرنوشت ساز زندگي يك ملت براي ما مي نويسد. تاريخ گرفتار هوو جنجال و هياهو و تمصب نمي شود. تاريخ در برابر دريائي تمصبها و گوردليهاي به حرکت درآمده، بي اعتنا مي ماند و نظر قطعي و صالب خود را فراتر از اينها مي دهد. اين نظر مي تواند الزاما نظر اکثريت قاطع باشد.



کلاس

خود هيپنو تيزم و يوگا

تأسيس شد

در انجمن كابوك تحت نظر استاد كابوك متخصص

هيپنو تيزم و يوگا از آمريكا تلفن ۹۸۱۱۹۷ و ۹۵۰۳۲۰

کلاس بانوان از آقايان مجزا مي باشد .

وحدت، به تعبیر ...

ادعائي عرضه گردیده است و عدم وجود برنامه های مطالعه شده اسلامي که بتواند بروضع موجود جامعه پياده گردد بسيار چشمگير است که بعنوان مثال ميتوان از تنويرستي حکومت اسلامي نام برد که با وجود تخصص در اقتصاد و مطالعات ۱۵ ساله، هنوز بايد تشکيل جلسه بدهد تا ببيند بر سر بانکها چه بايد بياورد تا بتوان آنها را بانک اسلامي ناميد .

دوم - در جهت استفاده از نيروهاي همه گروهها و به کارگرفتن عقايد مشترک آنان و سعی در ايجاد تفاهم و توافق براساس منطق و استدلال برای رفع اختلافات که در اين جهت متاسفانه تا اين اواخر هيچ تلاش عملي مشهود نگردیده مگر دو اعلاميه کوتاه که يکي از طرف حزب جمهوری اسلامي خلق مسلمان ايران و ديگري يك روز بعد از طرف جبهه دموکراتيك ملي ايران انتشار يافته است و در اعلاميه اول دعوتي به گردهم آئي احزاب در جهت رسيدن به تفاهم شده است که با عدم تعيين تاريخ برای آن، هنوز در مرحله حرف باقيمانده است .

بدیهي است در صورتیکه در جهت رسيدن به تفاهم و سازندگي بين قطب های مختلف فکري در ايران، قدم های موثر و سازنده و

احزاب مي گویند در دنيا سابقه ندارد که نظاميان در حزب شرکت داشته باشند (که اين خود مقوله مفصلي از طرز تلقی نسبت به حزب است) و موارد بسيار ديگري که مورد استناد برای توجيه اعمال، الگوهاي اسلامي نبوده بلکه الگوهاي شرقي و غربي بوده است و گذشته از هر چيز، مشکل اساسي آن است که با توجه به خصوصيات اين مقطع از زمان و باتوجه به شرايط خاص موجود، هيچ الگو و راه حل عملي و آزادمنشانه اسلامي ارائه نشده است تا مردم بتوانند آنها را قبل رعايت نمايند و آنچه تاکنون بعنوان الگوي اسلامي مطرح شده، يا در حد مسائل فرعي مثل حجاب و ذبح شرعي بوده و يا در مسائل کلي، بصورت نفی وطن و مليت، انحصارطلبی، زورگوئی، تهديد، ايجاد گروههاي فشارخياباني و ايجاد و احياء گروههاي مسلح بمنظور ارباب، بي تصميبي و بي اختياری دولت انتصابی، سانسور راديو تلوزيون و تحريك برعليه مطبوعات، مبارزه داخلي برسر قدرت، پنهانکاری، نمايش های شهيدسازي بمنظور بهره برداری سياسي در آتیه، منحرف کردن افکار عمومي از مسائل داخلي به مسائل فرعي خارجي و تحمیل تصمیمات يك جانبه و مشابه اينها بعنوان کارنامه الگوهاي

از « حسین مهري » منتشر شده است

* « صدمیلیون عرب » ، ترجمه اثری از کارشناس جهان عرب ، « نیری دژاردن » : مجموعه‌یی از آگاهی‌های ضروری درباره جهان عرب ... خاصه ، فلسطین و فلسطینیان ...

* « وسایگون سقوط کرد » ، ترجمه اثری از « پل دریفوس » : گزارش لحظه به لحظه سقوط دژی به نام « سایگون » ...

* « ایدئولوژی تبار » ، مجموعه مقاله های فرهنگی - اجتماعی : رنگین کمانی از اندیشه‌ها و نقطه نظر ها ...

* « افسانه شکسته مالرو » ، ترجمه اثری از « روغن گاری » و چند نویسنده فرانسوی : زندگی‌نامه و کارنامه فکری و هنری « آندره مالرو » ...

* « جنس دوم » ، از « سیمون دو بووار » ، ترجمه چندفصل ... ترجمه کامل این اثر که راهنمای مبارزه زنان در سراسر جهان نامیده میشود در

چهار جلد زیر چاپ است . (کتاب‌های یادشده در بالا به وسیله انتشارات توس ، اول خیابان دانشگاه ، تهران ، منتشر شده است .)

* « امیر کبیر » منتشر کرده است : « صدای پای دگرگونی » ، مجموعه مقاله‌های فرهنگی - اجتماعی : شرح جریان‌های فکری جدید غرب و بیماری‌های غرب ...

* « آرمان » ، روبروی دانشگاه ، منتشر کرده است : « یادداشت‌های پاریس » : مجموعه مقاله‌ها و گزارش‌ها و برداشت‌های نو از ایران و جهان ...

نوشته تیری دژاردن کارشناس جهان عرب

ترجمه حسین مهري

- این کتاب ، زندگی‌نامه شوربخت‌ترین شوربختان جهان است : فلسطینیان

- این کتاب ، گزارش جنگ های يك ملت آواره شده با امپریالیسم

و صهیونیسم است ...
- این کتاب ، شرح تولد دوباره ملت رزمندگی به نام فلسطینیان است ...

* نویسنده « صهیونیسم » خواب پریشان دیده است ... و اسرائیل ، دهل چرکینیست که باید آن را بی رحمانه قطع کرد ... صهیونیسم ، استراتژی غصب است ، پنجه خونین امپریالیسم در خاورمیانه است ...

- با « صدمیلیون عرب » ، شناخت ما از فلسطین و فلسطینیان کامل می‌شود ...

« صدای پای دگرگونی »

مجموعه مقاله‌ها

- روایت‌های نو ... فکرهای نو ... برداشت‌های نو ...
- شرح جریان‌های فکری جدید در غرب ...
- شرح بیماری‌های غرب ...

باشد وقتی ترانژیکلای دوم را اعدام کردند ، خیر شوی . چون با آرامش است که می‌توان سنجید و دریافت . مشکل ما این نیست که چرا فی‌المثل آقای قطب‌زاده یا آقای دکتر یزدی برسد فلان مشاغل نشسته‌اند - مشکل در کلیت تعبیرها و عناوین و صفاتی است که اینروزها مانند تسوپ روی دستها می‌چرخند و به سوی دیگران پرتاب می‌شوند - صفاتی چون منافق ، برادر ، انقلابی ، مزدور ، خیانتکار ، چه ، راست ...

در این تعبیرات است که درمانده‌ام و مرز های درونم و ابعاد معیارهایم را کم کرده‌ام . پس سعی کن تا جامعیت این « عالم کبیر » را بر من و امثال من روشن گردانی تا « عالم صغیر » درونم دوباره شکل بگیرد =

به قول مولوی :

پس به صورت عالم اصغر توی
پس به معنی عالم اکبر توی
ظاهر آفتاب اصل میوه است
باطن باطن بهر ثمر شد شاخ هست

این نامه را یکبار دیگر میخوانم . شاید ترا خوش نیافتد و بگویی که سازشکارم و ترسیده‌ام . یا از متن حوادث پرت افتاده‌ام . نمی‌دانم . فقط می‌دانم که خسته‌ام و دیگر نمی‌توانم . شاهد نبردهای غم‌انگیز و نامربوط و فرماینده باشم - والسلام و نامه تمام =

کردی . این مسائل چه جای بحث دارد؟ یادت اعدام را لنین فقط در دوسه کلمه - و آنهم وسط يك نطقش - اعلام کرد و گذشت . اما حالما مانده‌ام و کوهی از مسائل و مباحث ارشادی وقایع نگاری اسافل اعشاء حضرات!)

اما یکوقتی است که صحبت اصول است . بحث آزادی مطبوعات است . خوب این نقل دارد : شرح و تفصیل دارد . حق داری بگویی در اصل ، آزادی را نمیشود همینطوروری الله‌بختگی درجه‌بندی کرد و قبول میکنم اگر نخواهی آنرا درجه‌بندی کنی ، که می‌باید رضایت بدهی و می‌وابدهی - اما شم روزنامه‌نگاری هم همینجا به کار می‌آید ، که کلام درست را بتوانی به سلامت و حرمت‌عنوان کنی و این لازمه‌اش آنست که بلندنظر باشی و به جامعیت مسائل نگاه کنی .

اگر آنقدر آزادی در مطبوعات سراغ‌داری که بتوانی بنویسی « آزادی نیست » ، این کم‌منبری نیست و نگاهش باید داشت . سالم‌وبی‌آسیب ، والا مردم اعتمادشان را از دست می‌دهند و این هم کم فاجعه‌ای نیست . افلاطون به « تعادل مطلوب » اعتقاد داشت ، توهم داشته باش . پایگاه روزنامه‌نگاری به زهد و طاعت می‌ماند که به سی سال فراهم میشود و به لحظه‌ای از کف می‌رود . بهنود عزیز . اینها را نوشتم تا آرامتر

چرا راسالتان ...

دشمن شاد شده‌اید و کافیت : او در من ومن دروفتاده - خلق از پی ما دوان و خندان !

سالها بر نامه‌ریزی تلویزیون کرده‌ای حالا هم بکن . اگر قبول کردند چه بهتر ، اگر نه که کارت را کرده‌ای و بدهکار خودت نموده‌ای . است راهم پای طرح و برنامه‌هایت نگذار . چه اهمیتی دارد . مثلا به من این مجال را داده‌ای که گاه‌گداری مقاله‌ای برایت بفرستم و چاپ هم کرده‌ای و خیلی هم ممنونم . پنج‌ش‌تایی مقاله در باب فرهنگ ایران نوشته‌ام . اما هیچ برایم اهمیتی ندارد که اسم فرامرز خبیری است یا حسنعلی‌چمبر . غرض وظیفه‌ای است که باید انجام شود . اگر مقاله‌هایم را چاپ نمی‌کردی می‌بردم جای دیگر . پس سعی کن دماغت نسوزد و همانطور باش از آغاز انقلاب بودی ، که آنقدر حساس و احساساتی و در عین حال صحیح و دقیق می‌نوشتی . اما مگر تومی داشتی ؟ یا مطمئن بودی که انقلاب حتما مستقر می‌شود ؟ حرف اساسی می‌زدی چون به اساس اعتقاد داشتی . حالا هم همانطور باش و رها کن این گریبان‌ها را . (تا یادم نرفته اشاره کنم که چه خوب کردی آن خاطرات « من مشوق اشرف بودم » را تعطیل



مدتی است که در انعکاس نامه‌ها تاخیر شده است ، و ما نتوانسته‌ایم سخن خوانندگان خود را منعکس کنیم. علت آن فقط تراکم مطالب است ، نه هیچ چیز دیگر . اعتقاد داریم که نامه‌های شما نشان دهنده افکار شما و نمونه خوبی از طرز تفکر ملت ما است. به همین جهت ، از تاخیر چاپ نامه‌ها پوزش می‌طلبیم و از این پس سعی خواهیم کرد ، هر هفته دست کم دو صفحه را به نامه‌ها اختصاص دهیم. از شما می‌خواهیم که نامه‌های خود را کوتاه بنویسید . تا امکان درج همه آنها باشد. ضروری است به اطلاع همه عزیزانی که برای ما نامه نوشته‌اند ، برسانیم که نامه‌های آنها رسیده است و ما فقط به علت تعداد کم صفحات مجله نتوانسته‌ایم ، واکنش درستی در برابر این همه محبت نشان دهیم :

الف . م . م . بهبهان

شهر ما دو سینما داشت که گرفتار حمله آخوندیسم شد . یکی را حسینیه کردند دیگری را هم خاموش . در زمان طاغوت می‌گفتند که این فیلم‌ها مضر است ، اما اکنون در عصر جمهوری اسلامی هستیم و امام خمینی اعلام کرده‌اند که ما با سینما مخالفتی نداریم . ما در این شهر هیچ وسیله تفریحی هم نداریم . چه کنیم ؟

م - ع - دزفول

من پیش از انقلاب به اطرافیان امام خیلی احترام می‌گذاشتم و تصور می‌کردم همانگونه که می‌گویند طرفدار کارگران هستند ، ولی حالا کسی نیست ببرد کجای اسلام و قرآن گفته است که از سرمایه‌داران دفاع کنید . آنها ادعا می‌کنند طرفدار کارگر هستند و کسی دیگر حق ندارد از کارگران دفاع کند و فدائیان را که از ما و منافع ما دفاع می‌کنند ، ضد انقلاب می‌خوانند و نمایشگاه عکس شهدا را به آتش می‌کشند .

ف - ر - اهواز

آیا دیگر اعدام‌های بی‌مورد را نباید بس کرد ؟ آیا اعدام کسانی که فقط به جرم همکاری با رژیم کشتار می‌شوند ، کافی نیست ؟ ما معتقدیم کسانی که در ارتش و ساواک دست به قتل و کشتار مردم قهرمان ما زدند ، البته باید کشته شوند ، اما آنها که فقط در رژیم گذشته خدمت می‌کردند ، آیا نباید که در یک دادگاه قانونی محاکمه شوند ؟

علی حسن داریا - شیراز

آیا در این انقلاب همگی از مجاهدین و فدائیان خلق شرکت نداشتند ؟ می‌دانیم که داشتند ، از سالها بیشتر هم . وقتی آقای قطب‌زاده رادیو تلویزیون را در خدمت انحصاری مذهبی‌ها گذاشته ، و با پخش اخبار نادرست مردم را به بیراهه می‌برند ، نیز پخش نکردن اخبار مربوط به سازمان‌های انقلابی کشور ، آیا دلیل این است که کشور را به یک دیکتاتوری تازه سوق می‌دهند ؟

ع - غلامی‌زاده - آبادان

آقای بهنود گویا شما فراموش کرده‌اید روزگار لاس‌زدن‌های مطبوعاتی با ارباب‌کار و بیپ و عصارا . روزنامه‌نگار وطن‌پرست و مردم‌دوست آن است که نوشته‌هایش چراغ باشد فراراه جامعه ، با نوشتن جمله «چرا در پیش است» آن هم روی جلد نشریه ، در چند روز قبل از تظاهرات همگانی که آن روز هرگونه حادثه نامردمان ملت ، دعوت مردم وحدت است ؟ افسوس که روزنامه‌نگار را نیاز به فکل و گراوات و . . . نیست . روزنامه‌نگاران دوره هویدائی را جرات بلندت گرفتن نبود .

هوشنگ هشتروندی - شیراز

باز هم دولت تصمیم دارد برای کسب های عمرانی از جیب مردم کمک بگیرد ؟ برای ساختن راهها ۲ بیمارستانها ، مدارس کمک به روستائیان برای بهبود وضع کنای

و غیره . یا آنکه کشور از حالت مستضعفی بیرون آمده قادر خواهد بود کارهای عمرانی را خود انجام دهد .

ضمناً نسخ قراردادهای نظامی و غیره ، بازگشت کردن امرای ارتش ، منحل شدن ساواک ، ضبط اموال شاه مخلوع حتماً سر از میلیاردها تومان می زند . دلم می خواهد بپرسم غیر از ایجاد کشته ها و پاداران انقلاب تاکنون دولت چه کرده است ؟

دزفول - سید محمدعلی هاشمی -
خبرنگار تهران مصور

خدمات درمانی دزفول و عدم رضایت مردم بوروبورکراسی و کاغذ بازی که در زمان طاغوت در دستگاههای اداری رواج کامل داشت هنوز هم در بعضی از موسسات دولتی منسوخ نشده و روش ناپسند که جز عدم رضایت و بدبینی مردم را در بر ندارد دنبال میشود . بنظر میرسد خدمات درمانی دزفول . معنی و مفهوم انقلاب را درک ننموده . و از این رویه ابتذال و کهنه پیروی می کنند . برای تعویض و یا تجدید دفترچه خدمات درمانی با توجه به معرفی نامه از اداره متبوعه خویش مراجعه نمودم مسئول تجدید دفترچه ها جوانکی بود کم سن و سال و بی تجربه معلوم بود اطلاعات معاشرت و مبادی آداب ندارد .

از زیر عینک ذره بین نگاه می کرد و دفترم را تگرفت . و گفت دفترچه هایمان نسام شده و باید از مرکز استان برسد . می دانید این جوانک چه گفت . بمن که مراجع و متقاضی بودم گفت شما میتوانید

همه روزه سر بزنید و یا با تلفن شماره . . . تماس دائم داشته باشید در حالیکه يك تعداد دفترچه را مهر میزد . گفتم این همه ، دفترچه برای چه ؟ در جواب گفت اینها برای بیماران اضطراریست . درست بمعنی این حرف توجه فرمائید .

بیماران اضطراری . آیا اگر من مریض شدم دفترچه نیازی ندارم آیا استدلال خدمات درمانی دزفول منطقی است مسلماً خیر؟ با ناراحتی و نومییدی از اداره خارج شدم .
آیا بنظر شما رابطه بازی و بوروبورکراسی از ادارات محو گردیده ؟ ...

احمد بهزادی نژاد - زابل

اگر عده ای فرصت طلب و موقعیت به خطر افتاده وقت را غنیمت شمرده و باعث بروز وقایعی نظیر کردستان و ... می شوند ، نه خلق کرد مقصودند و نه رهبری انقلاب و نه دولت موقت . اگر حسین رهروها با استفاده از صفحات مجله می خواهند به خیال خودشان انقلاب اصیل خلق ما را خدشه دار کنند ، تا شاید بتوانند مکتب عقیدتی خودشان را ترویج کنند ، چه کسی می تواند مقصر باشد ؟ آقای رهرو مقاله تان « یکپارچگی ملی در گرو حق تعیین سرنوشت » را بار دیگر بخوانید و منصفانه ببینید و این همه « بی . بی . سی » وار عقاید خود را به دیگران تحمیل نکنید .

گروه اخوان المسلمین - نیشابور

گروه در يك نامه خواندنی که متأسفانه مفصل است و امکان چاپ همه آن نیست از

حزب توده و از کیانوری انتقادها کرده ، نیز از مجله تهران مصور و نوشته است : « چرا شما خودرا اصلاح نمی کنید و مجله راجولانگاه نظرات و عقاید و تبلیغ برای آنها کرده اید و چرا زیر پرچم اسلام ، این مکتب انسانی و سوسیالیسم انسانی اش که گذشته از علی ، عمر هم نمونه بزرگ دیگری است که خشت زنی می کرده نمی آیند ، چرا ناسیونالیسم را تقویت نمی کنید ؟

تهران مصور همانگونه که تاکنون نشان داده ایم ، ما با وابستگی مخالفیم چه به غرب ، چه به شرق . و آزادی عقاید و افکار و اجتماعات و بطور کلی آزادیهای سیاسی و اجتماعی را طالبیم .

بابک - ارومیه

آقای نخست وزیر :

دومین واقعه کردستان را به حضورتان تسلیم میگویم ! امیدوارم مرا ببخشید که در این لحظات بحرانی مجبورم نامه ام را با چنین جمله ای آغاز کنم . همه جا صحبت از تریکات و شادباش هایی که انعکاسشان چشمها را خیره میکند و چه بسا امیدهایی را نیز در دلها شلهور میسازد . آری زمانی که همه فریادها و نجواها تنها از يك چیز سخن میگویند و آن تنها تریک است و تهنیت ، تسلیم گفتن به مقام نخست وزیر کاری بس دشوار و شاید هم جورانه باشد ؟ ولی آقای بازرگان به عنوان يك فرد ایرانی و با ملیتی ترك زبان من به شما تسلیم میگویم من در بطن همین انقلاب دومین واقعه کردستان را به شما تسلیم میگویم ■

نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب

امت

امت نشریه‌ایست اسلامی که هدف های خود را روشن ساختن حقایق قرآنی، تبیین رسالت نیروهای انقلابی و اسلامی در مرحله فعلی جنبش و شناساندن دوستان بسیج آنان در دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی و ایجاد حلقه ارتباطی بین تمامی نیروهای پیشتاز و مؤمن به ارمانهای نهضت توحیدی و افشاء نوطه‌های رنکارنگ ضد انقلاب، ارتجاع و عناصر فرصت طلب و ادامه مبارزه به رهبری امام خمینی تا برقراری مناسبات عادلانه اسلامی قرار داده است.


امت که همواره دارای یک سرمقاله و گزارش‌های مفصل کارگری و نوشته های پر بار درباره مسائل کنونی است، انقلاب را در خطر نابودی می‌بیند و برای حل مشکلات و نجات انقلاب راه حل پیشنهاد می‌کند. امت می‌نویسد برای نجات انقلاب و حل مشکلات می‌بایست شورای انقلاب تصحیح و تکمیل و تقویت شود، شوراهای شهر و روستا هر چه زودتر تشکیل شود و کارها در چارچوب اصول واحد و رهبری واحد انقلابی به مردم سپرده شود، مؤسسات بزرگ تولیدی وابسته به اقتصاد سرمایه‌داری ملی شود و به مالکیت عمومی درآید، شورای اسلامی تجارت برای کنترل و زیر نظر قرار دادن فعالیت‌های تجاری و بانکداری تشکیل شود. به کشاورزی و صنایع ملی و وابسته به کشاورزی اولویت داده شود و سرانجام برای نجات انقلاب عناصر مشکوک و فاسد و وابسته به ضد انقلاب با قاطعیت تصفیه شوند. امت امپریالیسم صهیونیسم و ارتجاع را بزرگترین دشمن مردم ایران می‌داند و معتقد است کارخانه‌ها باید به دست شوراهائی متشکل کارگران،

مهندسان و مدیران، اداره شوند. نشریه امت به کارگران و اخبار و گزارش‌های کارگری اهمیت زیادی می‌دهد. در زیر نام‌نشریه، همواره آیه‌ای از قرآن مجید و در پای صفحات آن شعارهائی به چشم می‌خورد. امت هدف استراتژیک خود را برقراری جامعه بی‌طبقه توحیدی، قرار داده است و وحدت نیرو های انقلابی مسلمان را ضامن پیروزی انقلاب می‌داند.

در امت همچنین اخبار داخلی و خارجی، مصاحبه، برخی اسناد و داستان به چاپ می‌رسد. نویسندگان امت به شدت از دکتر علی شریعتی متأثرند و بنیادست دومین سالگرد هجرت این شهید بزرگ، و ویژه‌نامه‌ای نیز انتشار داده‌اند. امت که زیر نظر شورای نویسندگان اداره می‌شود، معمولاً در ۸ صفحه و گاهی در ۱۲ صفحه به چاپ می‌رسد و به قیمت ۱۰ و ۱۵ ریال بفروش می‌رسد.

«پیکار» ارگان سازمان «پیکار» در راه آزادی طبقه کارگر است. این سازمان که هم‌اکنون یکی از سازمان های سیاسی فعال ایران است، در کنار این نشریه، نشریات دیگر و از جمله «کارگر به پیش» را منتشر می‌کند. در بالای سرکلیشه هفته نامه پیکار همواره ستاره‌ای به نشانه مشی مارکسیستی لنینیستی سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر به چشم می‌خورد. پیکار پیوسته دارای یک سرمقاله درباره مهمترین مسائل ایران و مهمترین وظایف سازمانهای سیاسی در برابر این مسائل (از نظر سازمان پیکار) است. بخشهای دیگر این ارگان را اخبار کارگری، مقالات، گزارش‌های افشاگر، بررسی جنبش‌ها و حرکتهای تاریخی دیگر خلق‌های توده

هنه‌نامه
شماره ۲
چهارشنبه ۲ خرداد ۵۸
روزپنجمین و بیستمین امت
۱۰۴ ریال



امام: شکی نداریم، مینایب آنها مارا محکوم میکنند

جشن سلطان میاز
کدام حقوق بشر...
عوت شرکت برای راهبمانی

پیکار
مجلسین
درباره مسئله ملی (۲)
بازجه به‌شرف‌ترین کنونی میروند به‌شرف‌ترین

امت
کدام حقوق بشر...
عوت شرکت برای راهبمانی

ستم جهان از جمله خلق فلسطین و خلق عمان و بررسی مشی و سیاستهای سازمان های سیاسی ، تشکیل می دهد . « پیکار » ظاهر آراسته ای ندارد و از صفحه بندی مناسبی برخوردار نیست ، اما پر مطلب و خواندنی است .

نشریه « پیکار » متناسب با روش ها و سیاستها و مبانی عقیدتی سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ، شوروی را کتوری سوسیال امپریالیست ، و حزب توده را ریویزیونیستهای فرصت طلب و دنباله رو و مطیع سیاستهای دولت شوروی می داند . سیاست کنونی چین را تأیید نمی کند و اصطلاح مائوئیسم را که بویژه از سوی حزب توده ، زیاد به کار برده می شود ، یک اصطلاح « من درآوردی » می شمارد و به کارگیری این اصطلاح را قدیمی در راه تخطئه مبارزات ضد ریویزیونیستی مارکسیست لنینیستها و از جمله « مائوتسه دون » رهبر بزرگ و فقید چین می داند . نشریه پیکار اعتقاد دارد که ایجاد حزب کمونیست ایران و همچنین وحدت نیروهای کمونیستی امروز از مبرم ترین وظایف نیرو های کمونیستی ایران است .

اما برای این وحدت ابتدا باید برنامه ای مبتنی بر درک اصولی و مارکسیستی لنینیستی تدوین گردد . « پیکار » حزب را به مثابه عالیترین سازمان و تشکل سیاسی طبقه کارگر و در حقیقت بیان تشکیلاتی و حاصل آمیزش سوسیالیسم علمی با جنبش خود بخودی طبقه کارگر که بوسیله نیروهای آگاه کمونیستی بدرون طبقه حمل می شود ، تعریف می کند . این نشریه ضمن تأیید اقدامات ضد امپریالیستی دولت ، رهبری و دادگاه های انقلاب ، اقدامات ضد دموکراتیکی را که این روزها از سوی مقامهای مسئول و گروه های فشار و مرتجعین صورت می گیرد شدیداً محکوم می کند . در شماره ۴ نشریه « پیکار » در مقاله کوتاهی تحت عنوان « از مطبوعات متعهد پشتیبانی کنیم » تجاوز به حریم آزادی و مطبوعات را محکوم نموده و بوجود آمدن چنین شرایطی را زنگ خطری برای استقلال و آزادی میهن و یورش مجدد امپریالیسم دانسته است . « پیکار » در ۱۲ صفحه قطع متوسط چاپ می شود و به قیمت

۱۵ ریال بفروش می رسد .
کارگر

هفته نامه سوسیالیستی « کارگر » ارگان « حزب کارگران سوسیالیست » و آنچنان که در سرصفحه این نشریه نوشته می شود ، تریبون آزاد مردم زحمتکش است . این هفته نامه به تحلیل و تفسیر و گزارش و اخبار مربوط به جنبش های کارگری ، روستائیان ، جوانان ، دانشجویان ، زنان و ملیت های ستم دیده می پردازد و همچنین بخشهایی از ادبیات سوسیالیستی را (با توجه به نظرگاه خاص حزب) آموزش می دهد و نیز گاهی برخی از اسناد تاریخی در آن به چاپ می رسد .

در هفته نامه سوسیالیستی « کارگر » تروتسکی جای عمده ای دارد . حزب کارگران سوسیالیست را در حقیقت می توان حزب تروتسکیستهای ایران دانست . این نشریه تهمت ها و ایرادهائی را که به تروتسکی وارد می کنند ، شدیداً رد می کند و آنها را ناشی از دروغ - پردازی های استالینیستی می داند . به این ترتیب هفته نامه سوسیالیستی « کارگر » با استالین به دلیل درگیری هایش با تروتسکی شدیداً مخالف است و اعتقاد دارد که استالین مارکسیسم لنینیسم را به انحراف کشانده است . حزب کارگران سوسیالیست حکومت کنونی شوروی را شدیداً مورد حمله قرار می دهد .

در این هفته نامه از لنین آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان نیز جملات و مقالاتی نقل می شود . باید دقت کرد که لنین بارها و بارها از تروتسکی به عنوان شخصی مترزل و فرصت طلب نام برده و او را مورد انتقاد قرار داده است . « کارگر » درباره بسیاری از عوامل کنونی ایران و جهان نظرگاه ویژه ای دارد . دولت ایران را به خاطر دخالت های بیجا و ناروا در اوضاع افغانستان و حمایت از فئودال ها و مخالفان اصلاحات که زیر سرپوش اسلام جمع شده اند ، مورد حمله قرار می دهد . با هیات حاکمه جدید به دلیل عدم توانائی اش در رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی مخالف است و اعتقاد دارد رژیم سرمایه داران قادر به حل مسائل اساسی نیست . ترورهای انجام شده را محکوم می کند و آنرا اقداماتی ضد

انقلابی که علیه منافع زحمتکشان صورت می گیرد ، قلمداد می کند . خواستار برخورد آزدانه افکار در رادیو تلویزیونی که به اشغال گروهی انحصار طلب درآمده است می باشد . هفته نامه سوسیالیستی « کارگر » به سردبیری بابک زهرائی ، معمولاً در ۲۰ صفحه منتشر می شود و به قیمت ۲۰ ریال به فروش می رسد .

سنگر ارگان سازمان سراسری دانشجویان و محصلین ضد امپریالیست ایران است . این نشریه چنانکه از نامش برمی آید نشریه ای ضد امپریالیستی است و در راه وحدت دانشجویان و دانش - آموزان تلاش می کند . نام نشریه « سنگر » به صورت ویژه ای در سرکلیشه نشریه و بر قسمت فوقانی کراهی که نمایانگر جهان است نوشته می شود . در آرم این نشریه ، در درون کراهی که نمایانگر جهان است ، ایران در حالیکه مشت بسته ای از آن سر برآورده است به چشم می خورد . کلمات آزادی و مبارزه نیز در متن ایران نوشته شده است . « سنگر » شرط وحدت دانشجویان و دانش آموزان را توافق در عملکردهای ضد امپریالیستی قرار داده است و جنبش دانشجویی را جنبشی صنفی - سیاسی وابسته به افشار و طبقات مختلف می داند و بهمین دلیل به گروهها و کسانی که جنبش دانشجویی را یا صرفاً سیاسی و یا صرفاً صنفی به حساب می آورند حمله می کند . این نشریه به استقلال دانشگاهها اهمیت بسیاری می دهد . مطالعه مطالب این نشریه اگر چه علاقه دست اندرکاران انتشار آنرا به قطع ریشه های امپریالیسم آشکار می کند ، اما نشان می دهد که برداشت و شناخت آنها از مسائل اجتماعی ، فلسفی ، و مشکلات کنونی ایران عمیق نیست . نظریات آنها نسبت به استقلال دانشگاهها در برخی از موارد حساب نشده است و درباره وحدت رزمنده جنبش دانشجویی دچار کلی گوئی شده اند . البته این همه موجب از یاد بردن نکات مثبت این نشریه و نظر های وحدت طلبانه دست اندرکاران این نشریه نیست . در سنگر قصه ، گزارش و تفسیر نیز نوشته می شود و اقدامات ضد امپریالیستی رهبری و دولت مورد تأیید قرار می گیرد .

پراکنده‌ها



تابلو فروشی آقای سفیر

فریدون هویدا، برادر کوچک امیرعباس هویدا نخست‌وزیر معدوم شاه، از جمله آمده‌ای بود که پیش از وارد شدن به رهبری حکومت، در بیرون از ایران نام مشهوری بود. او در نشریات معتبر سینمایی فرانسه، نقد سینمایی می‌نوشت و در عین حال چند کتاب به زبان فرانسه نوشت، حتی یک فیلم سینمایی هم ساخت، تا این که همراه اخوی وارد کادر حکومتی شد، نخست معاون وزارت خارجه و بعد سفیر دائمی ایران در سازمان ملل.

فریدون سال‌پیش خود در مصاحبه‌ی اظهار نظر کرده بود که نیویورک را به عنوان محل مأموریتش انتخاب کرده تا فرهنگ و تمدن آمریکایی هم آشنا بشود (به این ترتیب سفیر ایران بودن فرح بر قضیه بوده است). هم‌زمان باروی کارآملن دولت موقت انقلابی کارهایی که برای او وجود داشت کوشش برای جلب کمک‌های بین‌المللی برای نجات برادرش بود، وقتی به نتیجه نرسید، بنابه نوشته تایم در شماره‌پیش خود نمایشگاهی از نقاشی - خط‌های خود را در لهستان به معرض فروش گذاشته و تابلوی ۳۰۰ تا ۱۱۰۰ دلار فروخته است!

پس از ۳۰ سال

□ هفته گذشته دختران و پسران میانه سال

برین، خاطره خوشی را با پذیرائی از یک پیرمرد آمریکائی زنده کردند. او «گیل‌هالورسون» نام دارد که در ۱۹۴۷ پیش از پایان محاصره برلین توسط قوای روسی، به عنوان یک سرگرد هوایی آمریکا با هواپیمای سی. ۵۴ خود برای کودکان گرسنه برلین، خاطره خوشی را با پذیرائی از یک پیرمرد می‌انداخت. برای این کار با دستمال چتر نجات‌های کوچکی ساخته بود که شوکولات‌ها و آب‌نبات‌ها و بن‌بن‌های او را سالم به زمین می‌رساند.

جمعا تا ۱۹۴۹ که محاصره پایان گرفت او ۱۲۰۰ بسته با چترهای دستمالی فرستاده بود! هفته‌گذشته در سی‌امین سالگرد پایان محاصره برلین، آقای هالورسون که اینک ۵۸ ساله است به برلین برگشت، از او هزاران نوجوان و جوان برلینی استقبال کردند تا به یادش بیایند که به یادشان مانده است. او که اینک در دانشگاه بریگام مدیر امور اداری است در همین این سالها هزاران دستمال و شوکولات از همین دوستانش تحویل گرفته است: تونیک می‌کند و در دجله انداز!

□ افسانه‌پردازی و شایعه‌سازی از سرگرمی‌های رایج ایرانیان است و بیچاره‌فرنگی‌ها که گاهی گول می‌خورند و این افسانه‌ها را به عنوان واقعیت در گزارش‌های خود می‌نویسند و باعث آبروریزی می‌شوند. از جمله این شایعات ر این‌روها در تهران می‌شنوید که مثلا از خانه شمس‌پهلوی و پهلبد تابلوی اصلی پیکاسو بیرون آمده و به قیمت ۶۰

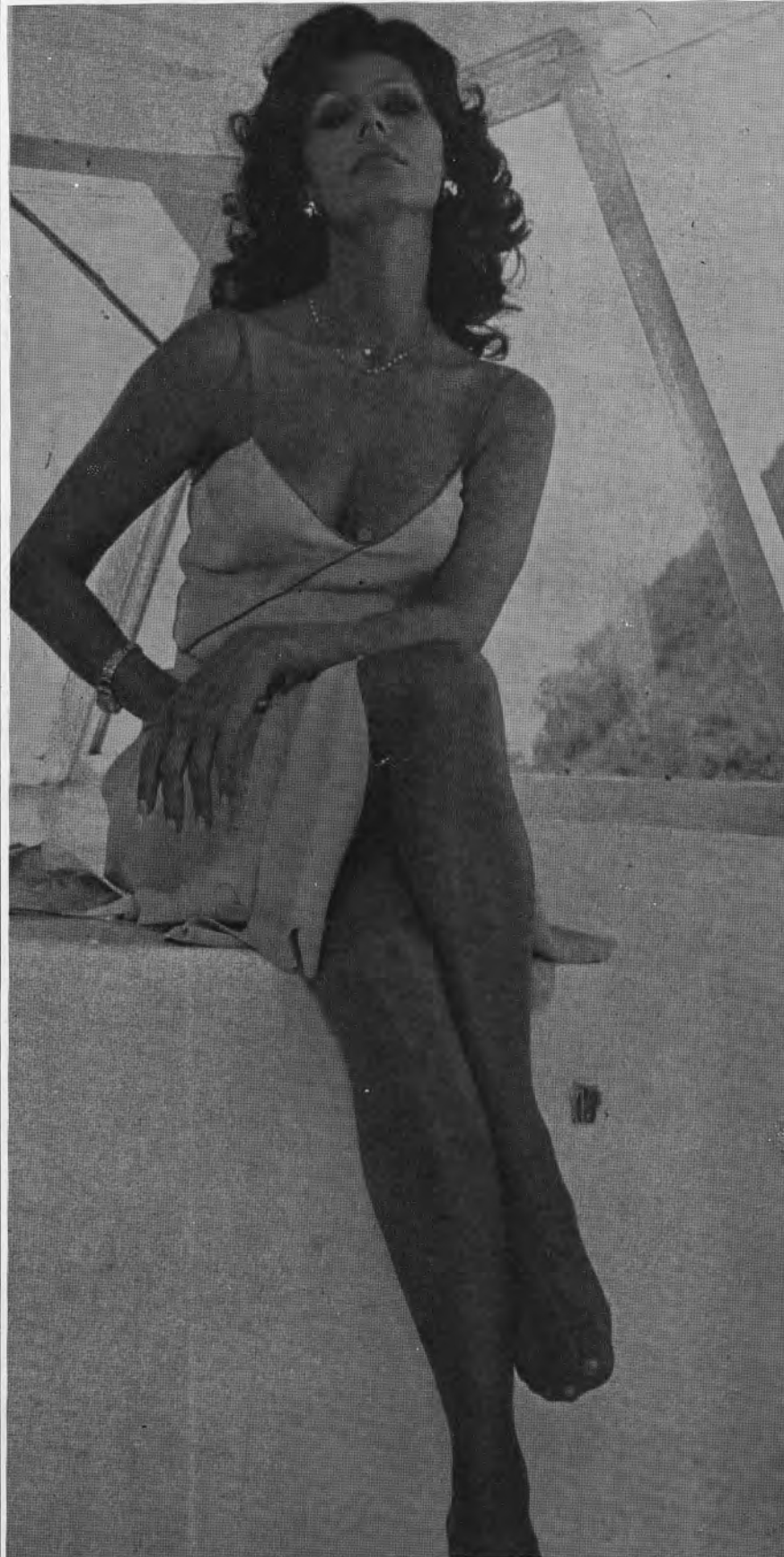
۷۰ تومان در حراج‌ها فروخته شده است و با شمشیر و هدایای طلا و جواهر سران کشورها در خانه زاهدی!

غافل از این که حضرات با فرصتی که در اختیار داشتند ماهها بود که تمام اشیای قبیله خانه خود را بردند، تنها یکی از آنها یک هواپیمای پراز حیوانات خشک شده خود را برد، آن دیگری ۱۲ گربه و ۸ سگ و ... حالا چطور تابلوهای چند میلیونی را باقی گذاشتند؟! و با هدایای قیمتی را؟! □

پخش محاکمه رئیس شهربانی رشت (رئیس زندان) در تلویزیون گیلان سروصدایی بود! انداخته گفته میشود، متهم آقادر دادگاه در نتیجه تماشاگران و بینندگان تلویزیون را خندانند که تکرار پخش این برنامه را به عنوان یک برنامه تفریحی سرگرم‌کننده خواستار شده‌اند. از جمله متهم در جواب شاهدهی که گفته او علاوه بر بر شکنجه دوازدگی هم به او زده است گفته: خب تویا سه تا اردنگی بسزن را شکایت بگذر!

دامادها

از قدیم‌الایام دامادها برای پدرزن مشکل می‌تراشیده‌اند، به ویژه اگر آن پدرزن دست‌بکاری هم بوده‌اند تا به یادتان می‌آورد که دامادهای رضاخان قلدر پهلانی (مشهور به رضاشاه کبیر) یک دور تسیبج بودند که مشکل می‌ساختند از پسر و صداتریشان که هیلر (شوهر فرنگی، اول فاطمه) تا بی‌عرضه‌ترینش که بوشهری (شوهر آسی بانو اشرف بانو) دامادهای خود محمدرضاخان (مشهور به پسر مخلوع) نیز اولی اردشیر زاهدی لات معروف بود و دومی خسرو جهانبانی (هم‌پس حشیشی نامدار) تا بوده همین بوده داماد اقبال، داماد علم، داماد آدم بی‌آزاری مثل دکتر فرهاد (پسر سردار افخمی)، داماد سیهید زاهدی نخست‌وزیر کودتا (یعنی داریوش همایون)، خلاصه



□ می‌گویند پیرنمیشود . خودش می‌گوید من می‌توانم تا ۹۰ سالگی خودم را نگهدارم . بهر حال هرچه دارد از برکت زندگی سالم و مرفه و خوشبخت دارد .
سوفیالرن اینک در صف زنان افسانه‌ی است .
دهرمز ۵۰ سالگی هنوز بهترین است .

مشکل آفرین بوده‌اند . بعد از انقلاب البته دیگر آن حکایتها نیست داماد دکتر یزدی ، شهریار روحانی مشکلی نیافریده و به موقع سفارت آمریکا را رها کرده ، داماد مهندس بازرگان ، بنی‌اسدی معاون تازه نخست‌وزیر در همکاری با مردم ، آنقدر مردم‌دار است که همه دوستش دارند . داماد امیرانظام ؛ توسلی شهردار تهران مرد فعالی است . داماد امام موسی‌صدر ، صادق طباطبائی نیز جوان و پرکار و پر جنب‌وجوش است . بقیه نیز خوبند و قابل اعتماد . بقیه صاحب‌مقامان و قدرتمندان نیز تا آنجا که ما می‌دانیم دامادهایشان همگی خوبند و برعکس طاغوتی‌ها !

□ آخرین تجارت اشرف که بی‌نصیب و ناکام ماند و نتوانست آنرا به مرحله پول نزدیک کند ، خرید و فروش فیلم‌های سکسی و پورنوگرافی بود در خبر است که یک امریکائی تهیه و تولید فیلم‌ها و عکس‌های آنچنانی به او که مشتری پروپاقرص تاسیسات پلی‌بوی بود ، پیشنهاد کرده بود که اجازه ورود و تکثیر و توزیع این فیلم‌ها و دیگر وسایل و ادوات سکس شاپ را بگیرد در عوض ۵۰ درصد در آن سهم باشد . او هم قبول کرده بود ، اما نمونه‌ها ناکام ماند و ضبط شد .

□ آدم‌خواری شب به خانه رفت و دید زنت همان شام دیشبی را برایش بخته و جلویش گذاشته ، با عصبانیت گفت : بازم مادرت ؟ بازم مادرت ؟
□ اولین ارتش جهان . ارتش روسیه است که وقتی ناپلئون به آنجا حمله کرد ، صبر کردند برف آمد ... ناپلئون شکست خورد .

دومین ارتش جهان . ارتش شوروی بود که وقتی هیتلر به آنجا حمله کرد ، صبر کردند برف آمد ... هیتلر شکست خورد و رفت .
سومین ارتش جهان . ارتش مصر است . وقتی اسرائیل به سینا حمله برد ، صبر کرده‌اند که برف بیاید !



عدالت و مجری آن .

اثر : جان . هارتفیلد .

۱۹۳۳

برلن - آرشیو هارتفیلد .

یکی از موثرترین فعالیت های هنرمندان «دادایست» خلق آثار نقاشی - گرافیک - فتو مونتاز ، انقلابی ، علیه جنگ و «میلیتاریسم» و هم زمان با تولد فاشیسم در آلمان است .
«جان هارتفیلد» یکی از هنرمندان گروه

دادایست برلن است که از عکس به عنوان یک حربه قوی و به اندازه کوبنده مدد می گیرد و با مونتاز آن ها به روی هم موفق به خلق آثاری می شود که قدرت و اثر دراماتیک آن ها بهیچوجه کمتر از کار نقاشان و طراحان همسبک خود نیست .

با چاپ یکی از کارهای این هنرمند متعهد، آغاز معرفی آثار هنرمندان انقلابی جهان را به خوانندگان مجله نوید می دهیم ، با این امید که مورد توجه قرار گیرد .

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.